



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی-سیاسی سازمان رزمندگان پیغام مستضعفین ایران

تاسیس ۱۳۵۵

نکوشی تحلیلی به اوضاع

اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

خلق کرد ایران

دفتر سیاسی (اول)

جلد اول

پیشگام ، بخوشی میداند که نفس وجود واقعیت‌های ناهنجار اجتماعی نظیر فقر ، ظلم ، تضاد طبقاتی ، استثمار و استعمار ... نمی‌تواند حرکت را باشد ، بلکه تنها " درک " این تضادها و ناهنجاری‌هاست که حرکت آفرین می‌باشد . بعبارت دیگر نا هنگامیکه " واقعیت " های تلخ جامعه به خود آگاهی و احساس وجدان مردم وارد شود ، به مقابله با آنها بر نمی‌خیزند . و بنابراین پیشگام مردمی در رابطه با عملکرد به رسانی‌های خود ، اقدام به بیدار کردن وجدان جامعه ، خود آگاه کردن عوام ، تفسیر و تحلیل مسلکی و ایدئولوژیک شرایط اجتماعی ، تبیین ایده‌آل‌ها و خط مشی‌ها و بالاخره وارد کردن واقعیت های ناهنجار جامعه به احساس و آگاهی مردم می‌نماید .

نقل از الفبای مبارزه صفحه ۱۶ بند ۲

شناسنامه کتاب

نام کتاب : نگرشی تحلیلی به اوضاع
اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی
خلق کرد ایران
نام ناشر : انتشارات مستضعفین
تاریخ چاپ : دی ماه ۱۳۵۸





نگوشی تحلیلی به اوضاع

اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

خلق کرد ایران

فهرست

مدخل :

مقاله اول : خلق کرد در انتظار جنگی دیگر

مقدمه: شیوه تحلیل مسأله کردستان

- ۲۵ الف - اصالت مبارزهء خلق کرد ، اصل مسلمی است که باید بعنوان مبنای تحلیل وقایع کردستان پذیرفته شود ،
- ۲۹ ب - نقش گروههای پیشرو در مبارزات خلق کرد :
- ۳۳ ۱ - حزب دمکرات و نقش آن در مبارزهء خلق کرد
- ۳۴ ۲ - کوموله و نقش آن در مبارزهء خلق کرد
- ۳۹ ۳ - چریکهای فدائی و نقش آنها در مبارزهء خلق کرد
- ۴۳ ۴ - عزالدین حسینی و نقش او در مبارزهء خلق کرد
- ۴۵ ۵ - زمینه های وحدت و تفرقهء گروههای پیشرو
- ۴۹ ۶ - خطراتی که برخورد های آتی این گروهها برای
- ۵۲ خلق کرد و ثبات سیاسی کشور دارد
- ۵۷ ۷ - پیشنهادات ما برای جلوگیری از فجایع خونین آینده

ج - بررسی واقعهء کردستان در رابطه با هیئت حاکمه :

- ۶۲ ۱ - شکست سیاستهای جناح لیبرال و طالقانی ، در حل شورائی
- ۶۴ مسألهء کردستان ،
- ۷۰ ۲ - زمینه های تشدید بحران کردستان ، تا وقوع انفجار در منطقه
- ۷۷ ۳ - واقعه پاهو اولین گامی که ارتجاع بسوی امپریالیسم برداشت
- ۸۳ ۴ - جنگ کردستان : مشغولیتی تازه برای افکار عمومی ملت ایران

- ۵- واقعهٔ سفارت ، و تأثیر آن در جنگ کردستان و تقویت مواضع
ارتجاع . ۹۰
- ۶- اقدامات ضد امیرالیهستی ارتجاع ، آبی است که به آسب -
امیرالیهسم میریزد ! ۹۵
- ۷- کردستان ، در انتظار جنگی دیگر ! ۱۰۱

مدخل

فریاد خلق کرد تبلور فریاد تمامی خلقهای ایران است

الحمد لله رب العالمين

فریاد خلق کرد ، تبلور فریاد تمامی خلقهای ایران است !

سخن‌ارگردسان است ، مطفه‌ای که کوههای سربلک کسیده و سر
سخت آن ، مردمانی دلبر و سخت کوش را در دامن خویش پرورده است
مردمانی که سربختی و مقاومت کوهستان را به ارت برده‌اند و سالیهای
سال است که به اسواری آن ، در مقابل اسارت و بدبختی و فشار و تنگ
دستی و ستم و استثمار ، قد علم کرده و مردایه ایستاده‌اند .

سخن‌ار خلقی است که در طول حیات خویش ، چیری بجز رنج و
فلاکت و محرومیت و تحقیر و سرکوب و اختناق مضاعف ندیده است . و از
آنجا که این رنج و محرومیت و تحقیر ، با سرست سخت کوش و مقاومتش
سازگار نبوده ، یوسه در تن و تاب تلاش و مبارزه برای از پس بردن آن
میسوزد است .

سخن‌ار مردمانی است که حتی از سخن گفتن بریان دری خویش
بعی استدائی برین حقوق یک ملت ، محروم بوده و یار سنگین این
محرومیت را سالیهای نمادی بر دوش کسیده‌اند .

سخن از خلقی است که دعوت رسای ابوذرا را لبیک گفته و چون قوی در خادش ساخته ، یا شمشیر آخته ، بر سر ناس شوریده است * . آری ، خلق کرد ، مستضعفین باخاسه‌ای هسند که تصادهای عمیق طبقاتی را به صورت "آگاهی" های اجتماعی ، بلکه صورت " خودآگاهی " های اساسی - اجتماعی درک کرده و بر آن شده است تا با وحدت و هماواری حوش ، رسته‌های عمیق آنرا از بین بکنند . این اسکه می‌بینیم خلق ملحوظ کرد ، نه تنها امروز بلکه از سالها پیش بر علیه خاسان زمان شوریده است و در سانهء مباررات بی امان خود تلاش نموده تا با ساحس ایرانی دمکراسک ، سرائطی را فراهم آورد که در تحت آن ، تمامی خلقهای ایران ، از کرد و بلوچ و ترک و فارس و عرب و عجم و ترکمن و ... بگونه‌ای یکسان ردگی کنند و همگی در سگری واحد ، بر علیه تمام تصادها ، غرقه‌ها ، محرومب‌ها ، اسمارها و فقر و فلاکنهایی که معلول حرکت صد خلقی دشمنان مردم در طول تاریخ بوده و می‌باشد * .

به سیر بر خیزد .

سخن از خلقی همان است که با قیام خوس خوس در چند ماه اخیر ، درسی بزرگ به هیئت حاکمه داده است و آن اینکه : تا مباررات صد امیرالسی سما ، صد اسمارت بخود نگردد . مبارره‌ای اصل و مکی حواءد بود : ای شمائی که مدعی مبارره با صد خلق هسند !

* - اشاره به سخن ابوذراست که گفت : " عجب لمن لا یجد قوتا " فی بیتدکیف لا یخرج علی الناس شاهرا " سیفه - عجب دارم از کسی که در خانه اش قوتی برای خوردن نمی‌یابد و چگونه است که با شمشیر آخته ، بر مردم نمی‌شورد " !

* * - رجوع به درس اول آرمان مستضعفین (چگونگی پیدایش ...) بررسی آید ۴ سوره قصص : ان فرعون علا فی الارض ...

اینچنین وجود می‌بخشد و جسم خویش را بر واقعیتها قرو می‌پوشید؟
 ای شمائی که مدعی مبارزه با امیرالایسم هستید! امیرالایسم در مبین
 ما، یک حاکمیت سیاسی - اقتصادی - فرهنگی است و همچون محمد
 رضا خان نیست که تنها با راه پیمائی های احساساتی بتوان او را بیرون
 انداخت! امیرالایسم درخت نمومدی است که در اعماق وجود این
 ملت و این مملکت ریشه دوانده و لذا با قطع شاخ و برگهای آن بجای
 ریشه‌هایش، نمیتوان نابودش ساخت.

ریشه‌ای نرس نهادی که سلطه استعمارگرانه امیرالایسم را در مملکت
 ما حفظ میکند، وابستگی شدید اقتصادی است و لذا تا زمانی که مبارزه
 ضد امیرالایستی شما مدعیان طرفداری از خلق، جهتی ضد استثماری
 بخود نگیرد، مبارزه‌ای اصل و مردمی نخواهد بود!

آری! خلق کرد با هوساری تمام این حقیقت را دریافته و سهمین
 خاطر است که هرگز زیر بار شما زور گویانی که جهت ضد استثماری مبارزه
 را درک نکرده و با خواسته‌اید درک کنید نخواهد رفت. این توده‌های
 آگاهی که جهت اصلی مبارزه را بخوبی درک کرده‌اند دیگر مبارزه ضد
 امیرالایستی آنان چنان شما به راه پیمایی‌ها و سخن پراکنی‌ها و
 تبلیغات صرف خلاصه نمیشود بلکه اینان از هم اکنون عملاً وارد جبهه
 شده‌اند و در حال ریشه کن ساختن "فتودالایسم استعمارگر" اند.

آری! قیام سجاعانه خلق کرد بر علیه "فتودالایسم و شما" که
 حامیان خود آگاه و ناخود آگاه آن هستید، دعوتی است به همه خلقهای
 تحت ستم ایران، که ای شمایان جسم انتظار به روند زمانه! تا خود
 تحسید و بر بازوان سترگ خویش تکیه نکنید، هرگز این مرتجعین کهنه
 برست قدمی در جهت بازساختن حقوق از دست رفته‌تان بر نخواهند
 داشت.

آری! سخن از قومی و ملتی است که از انتظارها خسته شده و از

و عده و وعیده‌ها دلزده‌گشته‌است و دیگر، تا عبیت این وعده‌ها را به چشم نبیند، در باورش نخواهد گنجید.

این استکه با تمام ایمان و اعتقادش، سلاح بردوش گرفته و شرف و حیثیت خویش را تبلور یافته در آن می‌بیند چرا که نیک آگاه استکه تمام ستمها و نامردمیهای که تاکنون بر او روا رفته، از ناحیه سلاح و زور بوده است و امروز که با قیام مردانه خویش، سلاح را از دست زور گویان بدر آورده و در دستهای پرتوان خویش گرفته است، بر آن است تا تمامی محرومیتها و نامردمیهای را که در طول تاریخ، خاسان حاکم، بر او وارد نموده‌اند از ریشه برکند و خود را از قید و بند اسارت حلالدان تاریخ برهاند. این استکه نلاشهای شما مرتجعین کهنه پرست مبنی بر خلع سلاح نمودن وی، بی ثمر خواهد ماند چرا که این توده‌های بی‌خاسته و سلاح بردوش، اکنون که پس از سالیان دراز بردگی و اسارت، فرصت آزادی و رها شدن را به چنگ آورده‌اند به هیچ قیمتی حاضر نیستند سلاحهای خویش را بر زمین گذارند و دیگر بار، اسارت را پدیدار شوند. لذا استکه سخت‌ترین کینه‌ها را پیدانان می‌ورزند که چشم گرفتن سلاح از دست ایشان دارند.

آری! سخن از منطقه‌ای است که مردمانش خود، یک ارتشند. یک ارتش خلقی به تمامی معنای کلمه. چرا که در کردستان، دریای بیکران خلق یکپارچه به جنبش درآمده و خورش آئیده خویش را در انتهای افق مبارزه می‌بیند. بنابراین کیست که کردستان امروز را ببیند و "فلسطین" در خاطرش زنده نگردد؟

خلق کرد، این محکومین همیشگی که غاصبین تاریخ پیوسته در تلاش بوده‌اند تا بهر دسیسه و حيله و دغلکاری که شده، صفوت متحد و یکپارچه آنان را متفرق سازند تا به تیروهای نهفته خویش آگاهی نیابند و هر آنگاه نیز که به وحدتی نیم بند رسیده و خود کامگان را به مبارزه

طلبیده‌اند، کوشیده‌اند تا مبارزات آنان را در مسیر جدائی خلقها از یکدیگر بجریان اندازند، اکنون بر خلاف همیشه و بر خلاف هرزمان، متحد و یکپارچه و همگام و همصدا، مبارزه‌ای حق طلبانه را در پیش گرفته‌اند که اتحاد همه خلقها را شعار خود ساخته است.

آری! قیام خلق کرد دعوتی است به همه خلقها و به همه تسلاهای شمائی که از تاریخ غاصب، و غصب شده توسط خناس و عاشق وحاصد و قاسط بجز اسارت و بدختی چیزی نیافته‌اید! بداند که شما از آن زمان سفره آماده، این ضد خلقهای حباهوار شدید که سلاح خویش را بر زمین گذاشتید و در برابر قایل مکار و دسیسه پرداز تا بن دندان مسلح، بی سلاح و بی توان شدید و بناچار خود را در اختیار وی گذاشتید تا حق مسلمتان را غصب کند. و این بود که قایل، این وارث شوم تاریخ و این تجلی تاریخ غصب شده، شما را به سلاح خاخه برد تا از گوشت و پوست و خون شما سفره‌ای برای شکم همیشه گرسناش فراهم آرد! ای شمائی که پیوسته چشم انتظار آسمانها هستید تا خدا یگانان ساختگی که عاشق به مکر از برای شما تدارک دیده‌است، شما را یاری رسانند! بدانید که تا آن هنگام که خود پناخیزید و حرکت نکنید قایلیان، حقوق از دست رفته‌تان را باز نخواهند داد چرا که پیوسته، دست خدا را آسین خلق بیرون می‌آید.*

آری قیام خلق کرد دعوتی است به تمامی محرومین زمین که اگر ملتی انقلاب و حرکت را دفعی و مقطعی پندارد، و پیروزیهای مرحله‌ای او راه سکون کشاند، چنانچه از مبارزه و تلاش مقطعی اش ره آوردی هم نصیبش گردد، دیری نخواهد پایید که این ره آوردها طعمه خوش‌گواری

* - قاتلهم یعذبهم الله باید یکم و یخزهم و ینصرکم علیهم... بکشیدشان، خدا ایشان را به دستهای شما عذاب میدهد و خوارشان میسازد و شما را برایشان پیروز میگرداند". (۱۴ توبه /)

برای حلقوم همده را فایلهای مسود که بنوسه در صدد ریودن انگونه
طعمهها از جنگ هایلان اند.

امروز کردسان صحنه جنگ است و مارزه، جنگی میان دوحیل
مخروم و محکوم که هر دو اسیر و گرفتار در غل و رجبرها و ریفه‌های
ساحلی حاکمین را رخ اند. جنگ میان مخرومی که "می‌اند سید و می
حکد" و محکومی که "می‌اند سید و می حکد"! آری، جنگ میان
دو برادر، دو همدرد، دو مخروم، دو محکوم، هر کدام که شکست بخورد
بست هر دو خمیدد و هر یک که کشته شود، از هر دو سیاه
فریادی حساب می‌آید. تا بر این، در جنگ حمله کردستان، پیروزی
بر خصم معنی ندارد چرا که در آنجا، حاکم یا محکوم می‌جنگد بلکه
مخروم است که با مخروم می‌جنگد، سوار است که با سوار می‌سازد،
عشق است که با عاشق و الهی است که با عدم خود آگاهی بد
مار در حاشیه، یا سوار صادق یا ایمان ویر سوار است که با پیغمبر کرد
مخروم مظلوم خود آگاهی رسیده می‌جنگد، اینجاست که دیگر، سخن
از کردستان گفتن و فلم را برای بیان دردهای آن بحرکت در آوردن
سختی سخت و دشوار خواهد شد، چرا که قضاوت در مسئله کردستان،
قضاوت میان حاکم و محکوم، خلاد و شهید، ظالم و مظلوم و مستکبر و
مستضعف نیست بلکه قضاوت میان محکوم و محکوم، شهید و شهید،
مظلوم و مظلوم و مستضعف و مستضعف است.

و راستی هنگامیکه اسان قضاوت فاضیان بحق چون طالقانی را
می‌شود که علیرغم آن اندیشه‌های هابیلی خوش چنان در باب مسأله
کردستان سردرگم می‌شود که دست به قضاوت‌های نادرست می‌زند، نباید
دچار تعجب شد چرا که موضوع این قضاوت، "کردستان" است، آنجائی
که گرسنگان بی قوت و توسعه بحرکت در آمده‌اند، آنجا که شمشیرهای
آخته، بی محابا بر سر برادر فرود می‌آید، آنجا که قسط از حلقوم

ناس بپا خاسته بلند است ، آنجا که خلق می خواهد حاکمیت خویش را بدست بیگانگان ببیند و لذا تصمیم گرفته است تا آنرا خود ، بدست گیرد اما ناچار است که شمشیرش را بر فرق برادر همدردش فرود آورد و گلوله اش را در قلب او جای دهد !

* * * *

وارد کردستان شدن و لباس کردی را بر تن جوانان بر غرور کرد دیدن ، دیگر تداعی پوششی برای مصون ماندن از سمومات طبیعت نمی کند . بلکه این لباس کردی نشان از غرور و شرف و حیثیت انسانی بوده های ستمکشیده ای دارد که قاپلیان زمان ، برای نفی اصالت قومی و غرور ملی آنان آنها را از پوشیدن لباس محلی خود ، مانع می شده اند .

وارد کردستان شدن و سخن گفتن جوانان کرد را بازبان کردی شنیدن دیگر تداعی زبان ، بعنوان وسیله نقل افکار و احساسات انسان ها نمی کند . چرا که در آنجا جوانانی را در حال سخن گفتن بزبان کردی می بینیم که خود مسلح به دو یا سه زبان اصلی جهان اند اما امروز افتخار می کنند که " کردی " سخن میگویند . زیرا می خواهند نشان دهند که ما در طول حاکمیت قاپلیان چنان در اسارت و ذلت و فشار و اختناق بسر میبردیم که حتی زبان خود سخن گفتن را هم اجازه نداشتیم چرا که زبان ما بیانگر اصالت ما بود چیزی که اینان پیوسته در تلاش بودند تا نفی اش کنند .

وارد کردستان شدن و غریو توده هایی را که " کردستان " را فریاد می کنند شنیدن ، دیگر تداعی کردستان بعنوان یکی از مناطق و استانهای ایران را نمیکند . چرا که تاکنون نیز چنین بود اما این شور و شغف و این افتخار و غرور را بهمراه نداشت . بلکه شعار کردستان و غریو فریاد کردستان و منقش بودن تمام دیوارهای منطقه با لفظ " کردستان " ، فریاد میزند که ای همه ! خلقها ! ای شمائی که به حقوق انسانی می اندیشید

ولی جز محرومیت، حاصلی نیافته‌اید! بدانید که ماهواره در اسارت مضاعف زور قایلیانی بسر برده‌ایم که حتی از نام "کردستان" هم وحشت داشته‌اند و پیوسته میکوشیده‌اند تا با تقسیم این منطقه و ادغام خاک آن به خاک استانهای ایلام و کرمانشاه و آذربایجان و همدان، احساسات ناسیونالیستی توده‌های کرد را آسانتر مهار کنند.

با "ماموستا" نشستن و از کردستان سخن گفتن و صحبت‌های آرام و متین‌انگیز و او را ناسیونالیستی شوریده بر حکومت مرکزی یافتن هرگز برای انسان تداعی یک‌ضد خلق وابسته به پیگانه رانمیکند چرا که او، تبلور شرف و حیثیت خلق کرد است. او یک انسان عاصی است که با درک محرومیت خلق کرد خویش را شوریده بر تمامی وعده و وعیدهایی میداند که پیوسته با آنها سر خلق کرد را گرم کرده‌اند تا خشم انقلابی اش را فرو نشاند.

شعار ماموستا را که می‌گوید: "من قبل از آنی که یک مسلمان باشم یک کرد هستم" شنیدن، هیچگاه تداعی انسان با گرایشات شوونیستی نمیکند. زیرا که او هیتلر نیست که بخواهد با شعار "مازیسم حاکم بر جهان" خلقها را به آتش بکشد بلکه او "ناصر"ی است که می‌خواهد با شعار "پان عربیسم"، غارتگران را دریای میر محاکمه به رسوائی کشد.

* * * *

بنابراین، عصیان کردستان را قبل از هر چیز عصیان یک خلق است خلقی محروم که در فرازو نشیب تاریخ، چیزی بجز سائب چشم ندیده است. خلقی که محرومیت، دارد او را به کفر می‌کشد: "کادالقران بکون کفرا"! اما نه کفری در مقابل خدا، بلکه کفری در برابر تمامی خدایگان زمین که اسارت او را خواهند.

کردستان، سر فصل کتابی است که در آن، خلق بر ضد استثمار، استبداد و استعمار بپا خاسته است. کردستان، میدان مبارزه‌ای است که

در آن ، خلق آگاه با خلق ناآگاه می‌جنگد و چه دردناک است این جنگ !
 کردستان ، تبلور مبارزه خلق دلیر و هوشیاری است که به همه خلقهای
 درستد و اسیر میگوید :

" از هر چه بگذریم سخن از " خویش " خوشتر است " ، نه " از
 خویش بگذریم سخن از " هر چه " خوشتر است " !

اما مبارزهٔ مردم کردستان ، یک حقیقت دیگر را نیز برای ما روشن
 میسازد و آن اینکه : تازمانیکه "ناس" در مبارزه ضد "خناس"ی خویش
به امامت نرسد قادر نیست که وارث بر زمین شود * ، چرا که بعلت عدم
 شناخت امام گونهٔ خویش ، پیوسته بازچهٔ دست فرصت طلبان و قدرت
 طلبان شومی میشوند که سودائی بجز در انحصار در آوردن وراثت او
 نیستند ، و این حقیقتی است که در کردستان بوضوح قابل لمس است :
 فرصت طلبانی که تاکنون مبارزه توده‌های شان از محدودهٔ محافل روشنفکری
 فراتر نبرفت و حتی شیوه قهرآمیز مبارزه اشان نیز جدای از مردم و در
 انزوای فرقه گرائی شان محصور می ماند ، امروز در تلاشند تا با استمداد
 از شوریه‌های سم بندی که از خارج برایشان صادر کرده اند ، خود را به
 عنوان پیششار و پیشاهنگ مبارزه خلق کرد جا بزنند و از این طریق ،
 خود را با خلق پیوند زنند کاری که سالهای سال است در پی انجام آمد
 اما هرگز موفق به عملی ساختنش نشده اند !

آری ، امروز خلق کرد بعلت ضعف آگاهی و شناختش اسیر این فرصت
 طلبان گشته و چنین می‌پندارد که اینان براستی پیششاران مبارزه او و
 حامیان صادق و راستینش می‌باشند ، یعنی همان خیال خامی که خود
 این فرصت طلبان در سر می‌پروراند ! غافل از آنکه ماجرا درست بر
 عکس است ، این حرکت خلق کرد است که به اینان رنگ و روو اعتبار

بخشیده و مجالشان داده تا در فضای دمکراتیک کردستان اظهار وجود کنند و مبارزه، خود را در صفوف اول مبارزه جا برند. اینها تنها در آنجا توانایی خود نمائی دارند که خلق به حرکت درآمده باشد و گرنه خود، توانایی بحرکت در آوردن خلق را ندارند و این واقعیتی است که بارها و بارها نشان داده اند و این بار نیز نمونه ای دیگر از آن را به نمایش گذاشته اند.

"ماموستا"، سوسیالیست حد ایرسی است که اگر چه مسلح به مذهب انقلابی سعه نیست اما شعار "انقلاب و اخلاق" را مطرح کرده و معبد است که "یک انقلابی سی اخلاق و معیشت، همانند کرم است" ! وی می گوشت با عصا خلوق کرد را شکل بخشیده و بارو حیه ای انقلابی و قلبی بر نلاطم از سور و گدار سلحشوری کردی، پیوسته در بیستایش خلق کرد حرکت کرده و رسته، وحدتشان را فراهم سازد و از تفرقه اندازیهای دشمن معانعت بعمل آورد.

ماموستا، گرچه وجدان مدار خلق کرد است و در قلب یکاک آنها جای دارد اما مسلح به شوریه های مکنی "انقلاب در باب" نیست و همین ضعف ایدئولوژیک اوست که پیوسته او را به گروههای مخلف با اصطلاح ستار خلق کرد وابسته میکند. و این گروههای فرصت طلب سر می-کوشند با چسبیدن خود به ماموستا، پایگاه خلقی بدست آورند زیرا که اینان، در طول مبارزات چندین و چند ساله، خویش پیوسته در حسرت دارا بودن یک پایگاه خلقی عینی و واقعی می سوخته اند و امروز که با پیوستن به ماموستا و پایگاه مذهبی او، توانایی کسب پایگاه مردمی را یافته اند سعی دارند تا بجای اعتراف به این واقعیت، آنرا توسط تئوریهای تیم سد خود توجیه با اصطلاح مکنی کنند.

ماموستا با علم کردن شعار مرفیانه "سوسیالیزم" در منطقه، بر آنست تا اسارت طبقاتی خلق کرد را که سلور تمامی رنجهای او در طول

در این باره
نویسندگان
در این باره

تاریخ حیاتش بوده است، از میان ببرد. وی، به "کردستان خود مختار تحت لوای ایرانی آزاد و دمکراتیک" می اندیشد و در پی آنست که قبل از هر چیز "خود بودن" و "به خود اندیشیدن" را به خلق کرد بیاموزد، بر خورد با ماموستا و توجه به تاکتیکهای او، یاد آور حرکت اولیه رهبر انقلاب خمینی است که در رابطه با مبارزه ضد استبدادی خویش می کوشید تا استبداد در میان تمام نیروهای خلقی وحدتی حاکم سازد تا در ظل آن بتواند استبداد حاکم را نابود ساخته و حرکتهای آینده خویش را شکل دهد. مطرح ساختن شعار "سوسیالیزم" از جانب ماموستا که تا حدی عدم صراحت وی را جبران می کند میتواند کردستانی خالی از استثمار و تضاد طبقاتی بسازد.

در کردستان اصلاً "سخن از اسلام و ثنویهای انقلاب آفرین آن نیست و بحر در بالای اعلامیه های ماموستا که شعار "بسم الله الرحمن الرحیم" به چشم می خورد، نامی از اسلام مشاهده نمیشود. و این، علی بسیار روشن دارد و آن اینکه: در آنجا که شیعیان بر سر توده های کرد هجوم میبرد و تارو مارشان میسازد و تنشن نیز فاقد رهنمود دادن به انقلاب خلق است، باید هم که هیچ سخنی از اسلام پیمان نباشد و تنها نثوریهای صادراتی محالی برای ظهور داشته باشند.

پس کردستان یک "نمودار" است، نموداری که هم گذشته را ترسیم می کند و هم آینده را می نمایاند. ولدا انسان را هم به گذشته پیوند میدهد و هم به آینده. به گذشته، آنجا که ظلم و زور حاکم بود و حق و عدل محکوم بود آنجا که استبداد می کوشید تا در راه حاکمیت خویش توده ها را از ابتدایی ترین حقوق انسانی شان محروم سازد. آنجا که امپریالیسم پیوسته میکوشیده است تا برای ایجاد نفاق و چند دستگی، از آن وسیله بسازد.

و از آینده، آینده ای روشن، آنجا که خلق سر نوشت خویش را

خود بدست گرفته است و بجای غاصبین همیشه تاریخ، خود بر خویش حاکم است. آنجا که همه می اندیشد، همه تصمیم میگیرند و همه عمل میکنند نه اینکه یکفر فکر کند و بقیه براه او اطاعت!

آتش کردستان، حرقه‌ای است از دل سوخته و درد دیده‌اران مردمی ها و سعدالتی‌های حقیقت‌گرای که، در طول تاریخ کوشیده‌اند تا بوده‌ها را در جهل و غفلت بگذارند و به قیمت محرومیت آنها، برخورداری خود را تضمین نمایند.

اگر وقایع کردستان و خشم قهرمانانه خلق رزمنده آن را از درجه مردم‌گرایانه و حق‌جویانه تحلیل و بررسی کنیم، هرگز خروش انقلابی بوده‌های کرد را شورشی بر علیه انقلاب ایران و سایر خلقهای آن نمی‌یابیم. این است که با کردستان بگونه‌ای مکانیکی برخورد کردن و حوادث آن را بی‌رابطه با دردهای انباشته شده و جانکاه بوده‌های در اسارت نگرستن و آنرا سر آغاز طوفان سهمگینی که در آینده سراسر دریای خلقهای ایران را در خود می‌گیرد حساب نیاوردن و آنرا دعوتی انقلابی از همه خلقهای ایران ندانستن و نفهمیدن، بی‌شک انسان را اسیر ایده آل‌بسم و ذهنیت‌گرایی میکند، و خورشید حقیقت را در چشم او بی‌قروغ میگرداند.

رمنه‌های جوش انقلابی خلق کرد را در نظر نگرفتن و اصالت مبارزه او را از یاد بردن به آنجا خواهد انجامید که همصدا با بلندگوهای ارتجاع که شبانه روز فریاد ضد انقلاب، کمونیسم، صهیونیسم، امپریالیسم و غیره را سر میدهند و هر چه را که بزیان ارتجاع بود به اینها تست میدهند هر چند که مردمی و اصیل هم باشد، قیام خلق کرد را ساخته دست غاسق بحساب آوریم و ما نیز فرمان حمله به کردستان را امضاء نمائیم. حال چه با قلم و چه با سکوت!

اما رمنه‌های جوش انقلابی خلق کرد را در نظر گرفتن و اصالت

حرکت توده ها را دریافتن ، به واقعیتی بی بردن و حقیقت را حواس است ، و این خود هنداری است به هیئت حاکمه که ای سماعی که مدعی حابرداری از حلقه ها این گوی و این میدان ، پس با یار پس دادن حقوق حقّه خلق باحاشه کرد ، حفاظت ادعای خویش را به ایات رسانید !

کست که امروز با نگاهی مصفا و حقیقت حواسه به ماحرای کردستان بگرد و دریای بیکران خلق را که یکبارچه برای کست آزادی و عدالت به طعمان درآمده است بسند و به آینده حرکت خلق امیدوار نگردد ؟ کست که دعوت امروز خلق کرد را از تمامی حلقه های در بند ایران بشنود و لبیک فردای توده ها را بدین دعوت ، انکار نماید ؟ و ساراین ، کست که فریاد امروز خلق کرد را تبلور فریاد فردای تمامی حلقه های ایران نداند ؟

و این است که سماعی روشنی که امروز پیسگامان مردمی از واقعه کردستان بدست آورند ، میتواند " ترسیم کننده خط سیر حرکت آینده حلقه های ایران باشد . ولدا ، تحلیلی صادقانه و حقیقت حواسه اروپای امروز کردستان ، بعنوان یک وظیفه اساسی و انقلابی فرا راه پیسگامان مردمی قرار دارد و باید که آنان بکوشند تا از جد و جون مبارزه خلق کرد آگاه شوند و سرگردهای ارتجاع را در جهت مقابله با خواسته های ملت گردیشناسند و بدانند که در آینده نیز ارتجاع همیگونه و برهمین روال با خواسته های سایر حلقه های ایران برخورد خواهد کرد . بهمین لحاظ ضرورت بدست داشتن سیعایی روسی از جنگ کردستان ما را بر آن داشت تا با توجه به شرائط و موقعیتهای تازه ای که در منطقه پدید آمده است ، تحلیلی تازه از این وقایع بعمل آوریم و برای اینکه بتواند مکمل تحلیلهای گذشته امان نیز باشد ، همه آنها را یکجا و با هم در یک کتاب گرد آوری نمائیم که البته مقداری توضیحات و اضافات نیز بر تحلیل

های گذشته افروده ایم .

کوشش ما بر آن بوده است تا در این تحلیل ها ، عقیده خود را
 از دست عقده هامان مصور داریم تا بتوانیم واقعیت امر را هر چه
 مصفاه تر بررسی کنیم . و حال تا چه حد در انجام این مهم موفق
 بوده ایم ، قضاوت را به خوانندگان می ساریم و امیدواریم که از نظرات
 اصلاحی و ساریده خود ما را بی بهره نگذارید ، و سر اینکه اگر خطایی
 در تحلیل دیده شد آنرا بای " خطا " بگذارید و نه " غرض " ، چرا که
 این دو را مسافها فاصله است : در اولی پای استدلال لنگسته اما
 در دومی ، عقیده فریادی عقده گردیده . این است که اگر پای " خطا "
 رایحای " غرض " همان کسود لافعل احری حسب ما کسته است چرا که ؛
للمصیب اجران و للمخطی اجر واحد .

بدان امید که خداوند واقعیات را آنگونه که هست برای ما روشن
 سازد : رب ارضی الاشیا كما هی .

سارمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

دیماه ۱۳۵۸

مقالهء اول:

خلق کرد در انتظار جنگی دیگر

مقدمه:

شیوهء تحلیل مسألهء کردستان

شبهه، تحلیل مسأله، کردستان

هر چهار شروع حرایات کردستان سست میگرد و حوادث، اوج ناره ای می باشد، خلأ، تحریر و تحلیلی صحیح که بتواند ماهیت، این حرایات را آشکوه که هست روشن سازد بیشتر از پیش چشم میخورد. و این شاید بدان خاطر باشد که حلبران این مسائل، به دلایل مختلف از جمله محدودیت های خاص فکری که آنها را در چارچوبهای خشک و مسجدا سر ساخته، و یا وابستگی ها و علفه های فرقه ای و گروهی خاص که مجموعاً آنها را از دریافت تمام حواب واقعیات جاری کردستان محروم ساخته اند، توانسته اند به کینه واقعیات دست یابند و در نتیجه ساختی صحیح از مسائل منطقه بدست آورند. این است که چون نمود واقعی حرایات کردستان آشکوه که باید ساخته شده در نتیجه ماهیت حقیقی آنها نیز با ساخته و باید ساخته مانده است.

لذا در شرایط کنونی، این سؤال برای عموم یسگامان مردمی که در حال ترویج آئیده انقلاب احساس مسئولیت شدید میکنند و مانند ما حوادث و جریانی را که در گوشه و کنار مملکت اتفاق می افتد و در ترویج آئی انقلاب اثرات عمیق کننده دارد، ریشه یابی کنند، بسیار دشوار و به راه حلهای اساسی رفع مشکلات مختلف جامعه، پس از انقلاب برسند، مطرح است که آیا واقعا "در کردستان چه میگذرد؟ چه عواملی باعث پیدایی جریانات آن منطقه شده اند؟ چه نیروهای در این حوادث عملکرد دارند؟ ریشه های اساسی بحران در چیست؟ و ... -الاحره چگونه میتوان بر مشکلات این منطقه فائق آمد؟

با توجه به درک این ضرورت بود که ما وظیفه خود دیدیم که در حد امکانات خویش در جهت روشنگری حوادث و جریانات این خطه گام برداریم و با ریشه یابی علل و عوامل پیدایی آنها و شرایط و زمینه های که بحران این منطقه را تشدید میکند، به راه حلهای منطقی و اصولی برای رفع بحران کردستان دست یابیم. برای این منظور ما کوشیده ایم که تا حد امکان، تمام جوانب قضایا و واقعیات جاری منطقه را کاربکدیگر گذارده و در مجموع، سیمای روشنی از نمود واقعی حوادث کردستان به دست دهیم تا بواسطه بررسیای آن، به ماهیت حقیقی این حوادث پی برده و ریشه های اساسی بحران و عوامل موثر در تشدید و حامت آنرا شناسیم و آنگاه راه حلهای مناسب را برای رفع این بحران یابیم.

البته ما بهیچوجه مدعی آن نیستیم که بواسطه ایم آنگونه که شاید است تمام جوانب واقعیات را دست آوریم و براساس آن، تحلیلی صحیح از جریانات کردستان ارائه دهیم، بلکه تنها مدعی آن هستیم که کوشیده ایم تا آنگونه عمل کنیم و حال تا چه حد موفق بوده ایم؟ بستگی به قضاوت خواننده دارد.

برای آنکه ما توانسته باشیم حواص مختلف وقایع کردستان را بشناسیم و قضایای واقعگرایانه‌تر در مورد چند و چون این وقایع بکنیم، مسأله را بطور کلی ارزش بعد مختلف مورد بررسی قرار داده و می‌دهیم. ابعاد تحلیلی ما در مورد مسأله کردستان عبارتند از:

- ۱ - بررسی واقعه کردستان در رابطه با قیام خلق کرد.
- ۲ - بررسی واقعه کردستان در رابطه با گروه‌های پیشرو منطقه.
- ۳ - بررسی واقعه کردستان در رابطه با دولت و قدرت مرکزی.
- ۴ - بررسی واقعه کردستان در رابطه با سایر خلفای ایران.
- ۵ - بررسی واقعه کردستان در رابطه با امپریالیسم و زاندارم حاور میانه‌ای او صهیونیسم اسرائیل.
- ۶ - بررسی واقعه کردستان در رابطه با دیپلماسی جهانی (روابط بین شرق و غرب).

با در نظر گرفتن ابعاد فوق، ما تاکنون سه تحلیل متفاوت از جریان‌های کردستان ارائه داده ایم که تحلیل حاضر چهارمین آنست. از آنجا که مسأله کردستان، از هر کدام از ابعاد فوق که بررسی شود صورت خاصی بخود می‌گیرد و نتایج متفاوتی بدست می‌آید، و همانگونه که گفتیم برای آنکه چهره کاملی از این جریان‌های بدست آید میبایست مسأله را از هر شش بعد فوق مورد تحلیل قرار داد، لذا برای آنکه تصویر روشنی از تحلیلهای گذشته ما بدست آید و منظور حقیقی ما دریافت شود، میبایست نتیجه‌گیریها و برداشتهای متفاوتی را که ما در رابطه با ابعاد گوناگون قصه ارائه داده ایم در کنار یکدیگر گذاشته و در یک رابطه و پیوند ارگانیک مورد مطالعه و بررسی قرار داد. زیرا قدر مسلم این است که مثلاً "در آنجا که ما مسأله کردستان را در رابطه با خلق کرد مورد تحلیل قرار می‌دهیم آنرا یک مبارزه خلقی، ضد استعماری و حق طلبانه بشمار می‌آوریم اما در آنجا که آنرا در رابطه با

"امپریالیسم - صهیونیسم" بررسی می‌کنیم، منافعی را که از این بحران خواهند خواسته نصیب آنها میشود برمی‌شماریم و در نتیجه از این دیدگاه آنرا یک مبارزه‌ای که ممکن است نهایتاً "بسود" امپریالیسم - صهیونیسم تمام شود قلمداد می‌کنیم. این است که اگر خواننده، این دو نتیجه‌گیری متضاد را در یک پیوند ارگانیک قرار بدهد نمی‌تواند منظور حقیقی ما را دریابد و طبعاً "به این نتیجه می‌رسد که ما تحلیل‌های متضادی از مسئله ارائه داده‌ایم که هیچ‌وجه با یکدیگر جور در نمی‌آید. اما اگر این دو نتیجه‌گیری را با یکدیگر جمع کند به یک نتیجهٔ سومی میرسد. و آن اینکه مبارزهٔ خلق کرد در اصل یک مبارزهٔ اصیل و مردمی است که برای نابودی استثمار و رفع ستم‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و سیاسی برپا شده است، اما در این مسیر علت دخالت پارامترهای گوناگونی نظیر قدرت رسیدن مهره‌های ضد فلسطینی امل، دخالت ارتش در منطقه و... ممکن است مبارزهٔ نهایتاً "بسود امپریالیسم - صهیونیسم" تمام شود چرا که باعث انسجام و شکل دوبارهٔ ارتش و وابستگی نام آن به امپریالیسم میگردد.

بهر صورت علت اینکه از پس از آخرین تحلیل ما در مورد کردستان که در آرمان مسضعین شمارهٔ ۱۷ درج شده است تاکنون، حرایات کردستان زیر وبمهای زیادی رایشت سرگردانده‌اند و واقعیت‌های اجتماعی آن سامان تغییراتی پذیرفته، لذا لازم دیدیم که تا بررسی جدیدی از حوادث و حرایات آن حظه عمل آوریم و سمای روشن تری از خط سرمبارزهٔ خلق کرد بدست دهیم. در تحلیل جدید ما سعی خواهیم کرد تا مسئلهٔ کردستان را در رابطه با تغییر و تحولات جدیدی که در منطقه صورت پذیرفته بر حسب ارتش بعد فوق مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم و برای اینکه این بحث صورت کاملتری بخود بگیرد و هم‌چنین خاطر اینکه تحلیل‌های سابقمان بار دیگر از دیدگاهش بعد تحلیلی

مزبور مورد مطالعه قرار گیرد، آنها را نیز با مختصری توضیحات و اضافات لازم، در این کتاب گرد می آوریم.

در پایان، این نکته را نیز باید متذکر شویم که وقتی ما می گوئیم برای دریافت منظور حقیقی و برداشتهای نهائی امان از وقایع کردستان می بایست تحلیلهای مختلفی را که ارائه داده ایم یکجا مورد بررسی قرار داد و در کل به نتیجه گیری پرداخت، این حقیقت را نه تنها در این مورد بخصوص بلکه در سایر مقالات و موضوعاتی که از طرف ما مورد تحلیل قرار می گیرد (چه ایدئولوژیک و چه سیاسی) نیز صادق می دانیم. به این معنا که مثلاً "برای آشنا شدن با دیدگاه ما در مورد گروههای مرفعی مسلمان و یا در مورد ارتجاع حاکم و یا رهبری انقلاب و یا مسألهء وحی یا پراکسیس و غیره میبایست تمام آنچه را که ما از دیدگاههای متفاوت راجع به آنها مطرح ساخته ایم و یا در آینده مطرح خواهیم ساخت، در ارتباط با یکدیگر قرار داده و بشکلی منسجم و ارگانیک مطالعه و بررسی کرد و تنها در این صورت است که دیدگاه اصلی ما در مورد این مسائل روشن خواهد شد.

لد - اصالت مبارزه، خلق کرد،

اصل مسلمی است که باید بعنوان مبنای تحلیل وقایع کردستان

پذیرفته شود:

در بررسی بعد اول مسألهء کردستان، یعنی واقعهء کردستان در رابطه با قیام مردم، ما قبل از هر چیز به این حقیقت برمیخوریم که بدون هیچ شک و تردیدی، توده های محروم و فقیری که امروز برای احقاق حقوق خویش به قیام برخاسته اند و بناچار حکومت مرکزی را که برای سرکشی آنها نیروهای خویش را بسیج نموده است به مبارزه طلبیده

اند، مثنیٰ ضد انقلاب از دین برگشته، تجزیه طلب آشوب بپاکن نیستند و قیام آنها از آنجا که ریشه در خواسته‌های انسانی و برحق و منطقی شان دارد، از اصالت تام و تمام برخوردار است. مبارزه، امروز خلق کرد، قیام خلقی است که پیوسته در مسیر تاریخ، بجز رنج و محرومیت و ستم مضاعف چیزی ندیده و بغیر از اسارت و فقر و سرکوب و اختناق بهره‌ای از وعده و وعیدهای جباران پیشین نیافته است.

در کردستان، این دریای پر عظمت و بیکران "خلق" است که به تلاطم افزاده و اس فریاد عدالتخواهانه و حق طلبانه، "خلق" است که در راهی کوههای سر بعلک کشیده، سر بر آسمان سائیده است، آری، در کردستان "مردم" اند که سلاح بر دوش گرفته اند، "مردم" اند که می‌کشد و کشته می‌شوند، "مردم" اند که خواهان حق تعیین سرنوشت خویش اند، "مردم" اند که می‌خواهند بزبان خویش سخن بگویند، لباس خویش را بپوشند و سرنوشت خویش را خود بدست گیرند، آری، در کردستان، این "مردم" اند که علیرغم پیروزی انقلاب و شکست اسد داد، هنوز انتظارات خویش را از انقلاب بفراموشی نسپرده اند و بر خلاف عموم بوده‌های ایران که به صرب وعده و وعید آرامشان بگهداشته اند، آرام نگرفته اند چرا که سالهای سال است گوششان از این وعده و وعیدها پر شده و چشم امیدشان از آنها پوشیده گشته است. آری، مبارزه، کردستان، مبارزه، مثنیٰ اوباش و خرابکار و آشوب طلب و غائله برپا کن نیست، مبارزه، مثنیٰ ساواکی و مأمور سیا و غیره نیست، مبارزه، گروههای مارکستی و کمونیستی که از خارج دستور گیرند نیست، اینها طرفداران و حامیان امپریالسم و صهیونیسم هستند که برای تضعیف و نابودی قدرت مرکزی و بازگرداندن نظام پسین غائله برپا کرده اند! این برجسبهای آریامهری بهیچوجه به دامن یک خلق کرد نمی‌چسبند، چرا که مبارزه، کردستان، یک مبارزه،

توده‌ای و اصیل است و این یک اصل جبری است که مبارزه توده‌ای را
 نمیتوان با برجسهای ضد مردمی آلوده ساخت. این درس بزرگی است
 که رژیم سفاک و ددمش پهلوی برای هیئت حاکمه کونی به ارمغان
 گذاشت که هر چند بتوان با تبلیغات و جار و حمالها و هوچیگریهای
 شبانه روزی، مبارزات حق طلبانه خلقها را در نظر دیگر توده‌ها لکه
 دار نمود و حقوق حقه‌شان را عملاً "به رسمت شناخت اما سرانجام
 در پروسه عمل و نمود یافتن واقعیتها ماهیت امر بر همه کس آشکار
 خواهد شد و سیر جبری تاریخ بسود توده‌ها ادامه خواهد یافت.

"و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه
 و نجعلهم الوارثين."

و چنین اراده کردیم تا بر به ضعف گرفته شدگان زمین متبگذاریم
 و آنها را پیشوایان (زمین) و وارثین (تاریخ) قرار دهیم!
 شاهد بودیم و دیدیم که خارجی‌های آریامهری آنجا که مبارزات
 خلق تبریز بمناسبت چهلمین روز واقعه قم میرفت تا سلسل مبارزه
 خلقهای ایران را دلاورانه حفظ کند، چگونه سعی میکردند تا با برجسب
 های خود، زمانی آنها را تروریستهای فلسطینی، قلمداد کنند که از
 خارج از مرز وارد شده اند! و گاهی آنها را افراد ناشناسی معرفی کنند
 که شبها از بیرون مرز وارد میشوند و همه جا را آتش میزنند و صبحها به
 جای خود برمیگردند!

اما سرانجام دیدیم و دیدید که چگونه واقعیتها در پروسه عمل
 رخ نمودند و وقتی که ماهیت امر برای مردم روشن شد و اصالت مبارزه
 توده‌ای خلق تبریز را دریافتند، دیگر لحظه‌ای آرام نشستند تا اینکه
 سلطه جابرانه آریامهری را بر انداختند و عاسق را مجبور به فرار نمودند
 و امروز نیز مبارزه خلق کرد یک مبارزه اصیل توده‌ای در همین
 ردیف است و هیئت حاکمه باید بداند که بهیچوجه قادر نیست که این

مبارزه‌ها لکه دار نماید و واقعیت را بر مردم ایران پوسیده بدارد. کما اینکه امروز شاهدیم که ایشان بواسطهٔ مبارزات بی‌امان خلق کرد، محور شده‌اند تا با هیئت نمایندگی ایشان، بیای میر مذاکره بنشینند و این خود، مهمترین امتیازی است که تاکنون نصیب خلق کرد شده و توانسته است تا به این حد، هیئت حاکمه را مجبور به برسمیت شناختن مبارزهٔ آنها سازد. امروز دیگر مبارزات صادقانه و حق جویانهٔ مردم کرد، دارد ارتجاع حاکم را به قبول این واقعیت مجبور میسازد که برخورد نظامی، با خلق کرد کردن، مردم عادی را گرفتن و به جرم همکاری با دموکرات و کمونیست بودن، آنها را به جوخهٔ اعدام سپردن*، یا برچسب ساواکی بودن به عزالدین حسینی زدن، در جهت لکه دار نمودن مبارزهٔ خلق کرد قدم برداشتن، از زمین و آسمان، ملت محروم را بباد حمله گرفتن، تهمت همکاری با امپریالیسم - صهیونیسم به آنها زدن و... همه و همه منطقی آریا مهری است که حتی اگر بتواند برای اندک زمانی هم خواسته‌های انسانی و برحق خلق کرد را لوث کرده و از این طریق پایمال نماید، اما در دراز مدت، این خلق کرد است که برنده می‌باشد نه ایشان.

با توجه به مطالب فوق است که ما اصولاً "مبنای تحلیل‌های خود پیرامون اوضاع کردستان را بر "اصالت مبارزهٔ خلق کرد" گذاشته ایم و براساس مسئولیت انسانی و مکتبی خویش، بر خود لازم می‌بینیم که تا آنجا که در توان داریم از خواسته‌های خلق کرد جانبداری نموده و هرگز بخود اجازه ندهیم که در مقابل این خواسته‌های منطقی، انسانی و برحق شان قلم به خطا ببریم و به لوث آنها بپردازیم. چرا که معتقدیم حتی اگر برابر غلبهٔ عقده‌های درونی بر عقیده‌های امان چنین عملی هم

اتهام دهیم ، بی تک سر تاریخ و روند مبارزات خلق کرد ، قلم ما را به رسوایی خواهد کشاد ، کما اینکه امروز شاهدیم که چه قلمها و چه راسهای به رسوایی کشیده شده اند و بارای سر بلند کردستان نیست .

ب - نقش گروههای پیشرو ،

در مبارزات خلق کرد :

بطور کلی چهار گروه عمده در کردستان ، خود را پیشرو و پیشتر مبارزهٔ خلق کرد می دانند و مجموعاً " هیئت نمایندگی خلق کرد را در مذاکرات صلح با دولت مرکزی تشکیل میدهند . این چهار گروه عبارتند از :
۱ - عزالدین و هوادارانش ۲ - حزب دمکرات کردستان ۳ - سازمان انقلابی رستمکشان کردستان (کومه له) ۴ - سازمان چریکهای فدائی خلق ساحةٔ کردستان * .

از آنجا که این چهار گروه بترتیب نقش عمده ای در سمتگیری مبارزات خلق کرد ایفاء می کنند و در مجموع ، هسته مشکل این مبارزات را تشکیل میدهند در نتیجه بررسی و تحلیل اوضاع کردستان بدون توجه به نقش گروههای فوق کامل نخواهد بود . لذا ما در این بخش از مقاله سعی خواهیم کرد که با عقاید ، ویژگیها ، پایگاه توده ای و طبقاتی و میزان اثر گذاری آنها در سمتگیری مبارزات خلق کرد و نیز روابطشان با بکدیگر و زمینه های وحدت و تفرقه اشان سخن بمان آوریم تا از این

* - البته بجز این چهار گروه ، گروههای کوچک دیگری نظیر " سازمان

پیکار در راه آزادی ... " و خط ۱ چریکهای فدائی زیر نظر اشرف دهقان و ... فعالیت دارند که بعلت اینکه نسبت به چهار گروه فوق نقش عمده ای دارا نیستند ، در هیئت نمایندگی خلق کرد جا ندارند .

گذر، بهتر بتوانم چشم انداز خط سیر آینده، مباررات خلق کرد را
برسم کنیم.

بررسی خود را در این مورد، از سه گروه آخر شروع می‌کنیم و سپس
به نقش حساس عرالدس حسینی در رمنه، مبارزه، خلق کرد و وحدت
گروههای مروج میردازیم:

۱- حزب دمکرات و نقش آن در مبارزه، خلق کرد:

در جو سالهای پس از شهریور ۲۰ (اوایل بقدرت رسیدن شاه
مخلوع) که در واقع جو سالهای پس از جنگ دوم جهانی بود، بعلت
ضرورتهایی که دسای پس از جنگ ایجاد می‌مود و نیز بدلیل سیاست
های استعماری انگلوس که رضا خان را تعید نمود و پسرش را بجای وی
برگرد جو اسبداد و دیکتاتوری حاکم بر ایران بناگاه شکسته شد و
رمنه ای سستا "مساعد برای رشد آزادانه افکار و عقاید فراهم گردید
که کودنای ۲۸ مرداد ۳۲، ادامه آن آزادی را قطع نمود و یار دیگر
ساید، ساه دیکتاتوری را بر ایران افکند، اما همن سالهای آزادی که
حدوداً "به ده میرسید، کافی بود تا جریانهای مخالفی در بطن جامعه
ایران صبح بگیرد و تقویت شود.

از آنجا که در آن زمان اسلام را تنها در حجره های در بسته و
سکون گرفته، حوره های علمیه میشد سراع گرفت و این حوره ها نیز
هیچگونه حرکت و رمقی نداشتند در نتیجه جریانهای مخالف مزبور
عمدتاً "به دو جریان ناسیونالیستی و کمونیستی محدود شد، حرکت
ناسیونالیستی به تشکیل جبهه ملی ایران انجامید که سرانجام در زمان
صدارت مصدق بر رژیم شاه مخلوع غلبه یافت و حرکت کمونیستی نیز
ابتدا به تشکیل "حزب توده" و سپس به تشکیل "جبهه دمکرات ایران"
منجر شد. این جبهه نیز که تحت نفوذ مستقیم حزب توده قرار داشت

در برگیرنده شاخه‌هایی نظیر " حزب دمکرات بلوچستان " ، " فرقه دمکرات آذربایجان " و " حزب دمکرات کردستان " بود ، به این ترتیب ، " جبهه دمکرات ایران " شامل احزاب مختلفی بود که در مناطق اقلیت ایران تکوین یافته بودند و از آنجا که سیاست " حزب توده " و در نتیجه استراتژی شرق بر آنها حاکم بود و اصولاً خود ، راعده ای از حزب مزبور بودند ، علاوه بر فعالیتهای منطقه ای خویش ، از یک سیاست مشترک نیز پیروی می نمودند که همین نقطه مشترک که در رابطه با سیاستهای " حزب توده " بود ، آنها را وادار ساخته بود تا در جبهه واحدی بنام " جبهه دمکرات ایران " مشکل شوند و بین فعالیتهای منطقه ای خویش هماهنگی برقرار نمایند .

اما از آنجا که حاکمیت استبداد و ستمهای مضاعف منطقه ای در میان اقلیتها ، پیوسته باعث رشد ناسیونالیسم منطقه ای میشود و روحیات تجزیه طلبانه و استقلال خواهانه را در میان اقلیتها رشد میدهد در نتیجه در مناطقی نظیر کردستان احساسات ناسیونالیستی کردیسمی رفته رفته اوج گرفت و به مرحله ای رسید که ایدئولوژیهای دیگر را تحت تاثیر خویش قرار داد و بنابراین " حزب دمکرات کردستان " نیز که دارای ایدئولوژی " مارکسیسم - لنینیسم " بود نتوانست از تأثیرات شدید ناسیونالیستی کردیسمی مصون بماند و لذا ایدئولوژی " ناسیونالیسم " در حرکت این حزب ، بر ایدئولوژی " مارکسیسم - لنینیسم " غلبه یافت و نتیجتاً " حزب دمکرات کردستان بالضروره از دامان مادر خویش " حزب توده " جدا شد .

به این ترتیب ، حزب دمکرات کردستان که در ابتدا بر مسای ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم شکل گرفته بود و تحت تأثیر مستقیم " حزب توده " قرار داشت و اصولاً شعبه ای از حزب در کردستان بود و طبیعتاً " از استراتژی ابر قدرت شرق پیروی میکرد در اثر رشد ناسیونالیسم

منطقه ای در کردستان و گرایشات شدیدی که این حزب نیز به این ناسیونالیسم پیدا کرد و به مرحله ای رسید که ایدئولوژی اولیه اش در مقابل ناسیونالیسم عقب نشینی کرد و ضرورتاً "از حرکت حزب توده و سیاستهای آن کناره گرفت کما اینکه امروز می بینیم که این دو حزب در مقابل ارتجاع و در مقابل رهبری انقلاب، موضعگیریهای متضاد و نا-همگونی را اتخاذ میکنند.

رهبران کنونی حزب دمکرات خود را ادامه دهندگان راه و رسم پیشین این حزب و سردمدارانی چون قاضی محمدها پیشوای جمهوری مهاباد و غیره میدانند و علاوه بر این، خود بر این امر که ناسیونالیسم بر ایدئولوژی اولیه حزب غلبه یافته باور ندارند و معتقدند که هنوز هم بر مبنای اصل مارکسیسم - لنینیسم تکیه دارند. اما همانگونه که امروز بخوبی مشاهده میشود، واقعیت امر چیزی جز این است.

نکته مهمی که باید بدان توجه داشت این است که "ناسیونالیسم" برخلاف ایدئولوژیهای نظیر "مارکسیسم - لنینیسم"، پایگاه طبقاتی خاصی ندارد و عموم طبقات و افشار جامعه از بورژوازی تا پرولتاریا را در بر میگیرد. بهمین دلیل چون حزب دمکرات گرایشات شدیدی ناسیونالیستی پیدا کرده مجبور شده است تا راه را برای ورود عموم طبقات مردم به حزب باز یگذارد و همین امر سبب شده تا افراد مختلفی بدون در نظر گرفتن پایگاه طبقاتی شان به درون حزب راه یابند و حتی با مرور زمان بصورت افراد فعال حزب در آید. در نتیجه حزب دمکرات رفته رفته به موازات رشد ناسیونالیسم در درون آن، همانگونه که ایدئولوژی اولیه خود را در زیر چتر ناسیونالیسم قرا ردا ده، از پایگاه طبقاتی اولیه اش که قاضی محمدها پیشبان آن بودند سر عدول کرده است و امروز این انحراف پایگاه طبقاتی یحیی شدید شده که اصولاً "تکیه گاه این حزب را بحای طبقه کارگر، خرده بورژوازی مرفه منطقه تشکیل میدهد.

گرایش‌های شدید ناسیونالیستی و انحراف پایگاه طبقاتی این حزب علاوه بر آنکه عامل اختلاف آن با " حزب توده " شده *، بزرگترین نقطه اختلاف آن با سایر گروه‌های مارکسیست - لنینیستی منطقه نظیر کومه له و چریک‌های فدائی نیز شده است بحدی که مثلاً " کومه له ، این حزب را پیرو مشی مارکسیست - لنینیستی نمی‌دانند .

با اینکه حزب دمکرات بسبب گرایش‌های ناسیونالیستی اش از مشی عمومی حزب توده جدا شده و در نتیجه از سیاست‌های این حزب و اسرارهای ابر قدرت شرق پیروی نم‌کند اما سرانجام مجبور خواهد شد که به دامن مادر خویش باز گردد چرا که مبارزات ناسیونالیستی تنها تا زمانی می‌تواند ادامه یابد که مسأله " خود مختاری کردستان " حل نشده باشد ، چرا که امروز ناسیونالیسم موتوری است که توده های کرد را برای کسب خود مختاری بحرکت در آورده است و مسلم است که وقتی این خود مختاری بدست آید این موتور نیز از حرکت خواهد اسناد زیرا دیگر حرفی برای گفتن نخواهد داشت ، اینجاست که دیگر حزب دمکرات محور خواهد شد تا برای ادامه حیات خویش اندولوزی اولیه خویش را بر ناسیونالیسم علیه دهد و آنرا بعنوان تکیه گاه خویش بیدرد و این همان چیزی است که رمنه و حدب کامل پس او و مادرش (حزب توده) را فراهم می‌آورد ، این است که امروز هر چند حزب دمکرات ، خود را واسطه به سیاست‌های ابر قدرت شرق می‌داند و نسبت به حزب توده استقلال نشان می‌دهد اما پس از کسب خود مختاری کردستان مجبور خواهد شد که به ساق خویش را با حزب توده برقرار کند و از سیاست‌های ابر قدرت شرق حمایت نماید .

* - البته باید توجه داشت که پایگاه طبقاتی خود حزب توده را نیز بورژوازی تشکیل می‌دهد .

امروزه حزب دمکرات بواسطه سوابق مبارزاتی طولانی اش و واستگی بی که با افرادی نظیر قاضی محمد ها که احترام شایسته ای بر د ملت کرد دارند نشان میدهد و هم چنین بحاطر گرایشات کردیسمی که دارد نواسته است از پایگاه توده ای وسیعی در میان خلق کرد بر- خوردار شود بویژه که تبلیغات و سمپاشی های ناشیانه رادیو تلویزیون حکومت مرکزی بر علیه آن، آنرا بصورت یک غول در آورده و سب شده است با توده های کرد علاقه و گرایش شدیدی نسبت به آن پیدا کنند. بگویم که میتوان پایگاه توده ای آنرا پس از عزالدین حسینی، قویترین پایگاه در منطقه دانست.*

برگرددیم بنگه گاه توده ای حزب دمکرات، در "مهاباد" است بطوریکه بخش اعظمی از اهالی "شهرستان مهاباد" و روستاهای اطراف آن، تحت تأثیر نفوذ سیاسی و نظامی این حزب قرار دارند. با اینکه در مقایسه پایگاه توده ای حزب دمکرات و عزالدین حسینی در مهاباد می باشد پایگاه عزالدین را قویتر دانست اما بحاطر اینکه هواداران عزالدین از یک تشکیلات منظم و کهنه نظیر آنچه که دمکراتها دارند، محروم میباشند، و بیشتر در رابطه با گرایشات سنتی به مذهب تشن است که گرد یکدیگر جمع شده اند و در اثر حرکت عزالدین حسینی، چهره سیاسی خود گرفته اند، نمیتوان پایگاه "سیاسی - توده ای"

* - این مسأله قابل توجه است که چون حزب مزبور گرایشات ناسیونالیستی اش بر ایدئولوژی "م. ل. ی" اش غلبه دارد در نتیجه علیرغم اینکه سردمداران آن پیرو ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم هستند اما هواداران و پیروانش از همه صنف و طبقه و دسته ای با عقاید و آراء مختلف تشکیل شده اند و لذا بهیچوجه نمیتوان که پیروان آن نیز م. ل. هستند.

وی را در مهاباد بر تراز حزب دمکرات دانست. بخصوص که با پشتیبانی هایی که حزب مرکور از عزالدین حسینی میکند، مسأله صورت حادثه و پیچیده تری بخود میگیرد.

با در نظر گرفتن پایگاه توده ای این حزب، این حقیقت روشن میشود که حزب مذکور در مبارزات کنونی پس از عزالدین، دومین قدرت سیاسی - نظامی را در مقابل قدرت مرکزی تشکیل میدهد و اهمیت آن بحدی است که در هیئت نمایندگی خلق کرد، به سمت سخنگوی این هیئت برگزیده شده است. اما علیرغم این مسأله، این نکته را نیز باید در نظر داشت که با توجه به پایگاه طبقاتی آن (خرده بورژوازی مرفه طبقتا "سیاستهای محافظه کارانه و سازشکارانه تری را میتوان در موضع گیریها و خط مشی آن سراغ گرفت و لذا برخلاف آنچه تبلیغات و جار و جنجالهایی که رادیو تلویزیون و مطبوعات دولتی بر علیه این حزب راه انداخته اند و از وی یک جناح چپگرای رادیکال ساخته اند، این حزب در واقع راستگرا ترین و سازش پذیرترین جناحهای درگیر در مناقشه کردستان است و حتی جزو اولین گروههایی بود که مذاکره با دولت و راه حل سیاسی را پذیرفت.

به این ترتیب، حزب دمکرات اگرچه بعلمت پایگاه توده ای محکم و تشکیلات سیاسی - نظامی کهنه و سابقه مبارزاتی طولانی اش، پس از عزالدین حسینی، مهمترین نقش را در مبارزه خلق کرد بر علیه قدرت مرکزی ایفاء میکند، اما با توجه به سیاستهای محافظه کارانه اش بهترین جناحی است که دولت مرکزی میتواند با آن به سازش برسد.

۲- کومه له و نقش آن در مبارزات خلق کرد:

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان، موسوم به "کومه له" دومین حرکت سازمانی پیشرو در کردستان است که بیش از چند ماه از اعلام

موجودیت آن میگذرد اما معتقد است که سابقه چندین ساله در مبارزهٔ خلق کرد دارد و از زمان شعله ور شدن مبارزات مردم کرد بر علیه رژیم کنونی، لزوم اعلام موجودیت خویش را حس کرده است.

این سازمان مدعی است که از سالها پیش در بطن توده های مردم فعالیت میکرده و پایگاه توده ای بسا "محکم خود را که از مایرگروههای کوچکتر مثل چریکهای فدائی، سازمان پیکار و اشرف دهقان قویتر است ناسی از همین فعالیتهای توده ای خود میداند، کومه له از نظر پایگاه فکری پیرو اندیشه های مائو است و معتقد است که بر اساس حرکتی که مائو در چین داشت و برای ایجاد انقلاب پرولتری یا هزمونی (رهبریت) طبقه کارگر، ابتدا دهقانان را بسیج نمود تا پس از تشکیل طبقه کارگر، رهبری را بدست کارگران بدهد، میبایست ابتدا از دهقانان کردستان شروع کرد و با بسیج توده های دهقان، مبارزه را به پیروزی رساند و آنگاه بارشد بورژوازی و صنعتی کردن منطقه، پای دهقانان را به کارخانه ها کشاند و پس از تشکیل طبقه کارگر هزمونی را بدست آن داد.

با توجه به این ایده است که کومه له میکوشد تا در مناطق مختلف کردستان اتحادیه های دهقانی تشکیل دهد و دهقانان را برای نابودی فئودالسم مشکل سازد. عزالدین حسینی نیز که خود با از میان رفتن فئودالسم و پیاده شدن مبانی سوسیالیسم در کردستان موافق است، در این زمینه قریبتهایی با کومه له حس میکند و بدین لحاظ برای پیشگرفت برنامه های کومه له به روستاهای مختلف میروند و بنفع تشکیل اتحادیه های دهقانی سخنرانی میکند و از آنجا که نفوذ معنوی فوق العاده ای در روستائیان دارد، از این نظر میتواند بهترین یار و مدد کار کومه له باشد. بخوبی پیداست که سخنرانیها و پیامهای عزالدین حسینی که روستائیان را به تشکیل اتحادیه های دهقانی و همکاری با کومه له قرا میخواند در تقویت و تحکیم هر چه بیشتر پایگاه توده ای این سازمان

بسیار موثر است. و با توجه به حالت تهاجمی که این سازمان نسبت به حزب دمکرات و سایرین بخود گرفته و هم چنین چپگرایی دو آتشه آن که همین حالت تهاجمی اوست بیش بینی میشود که چنانچه وضع سهمین منوال پیش برود، در آینده با حدود بسیار زیادی از نفوذ حزب دمکرات خواهد کاست و بصورت عمده ترین رقیب آن در خواهد آمد.

ار آنجا که عزالدین و کومهله تقریباً "هدفهای مشترکی را دنبال می کنند" (نایودی فتودالسم - کسب خود مختاری و ...) و در این زمینه همکاری نزدیکی بر دارند، لذا کومه له معتقد است که در آینده ادامه دهند، راه عزالدین است هر چند که خود عزالدین این مسأله را انکار میکند و معتقد است که وی همچون رهبر انقلاب خمینی، وابستگی به هیچ گروه و دسه، خاصی ندارد.

علاوه بر پشتیبانی عزالدین، عوامل چندی نیز در پیشرفت کار کومهله و موفقیت روز افروان آن نقش دارند از جمله عدم وجود واحدهای صنعتی در کردستان، عدم رشد بورژوازی، حاکمیت فتودالسم بر منطقه، ویژگی روسانا رستی کردستان و فقدان پایگاه توده ای سایر گروههای مائوئیستی نظیر سازمان پیکار در راه ... که باعث شده است کومه له در احاطه این امر تقریباً "بی رقیب بماند".* اما با وجود تمام اینها نمیتوان گفت که مسأله، تشکیل اتحادیه های دهقانی و ریشه کن سازی فتودالسم، در سطح کردستان گسترش یافته است، بلکه این عملتها در مناطق محدودی انجام شده که بتدریج رو به افزایش است.

به این ترتیب بادر نظر گرفتن عقیده مائوئیستی کومه له و شیوه

* - البته لازم به توضیح است که سایر گروههای کمونیستی نظیر حزب دمکرات نیز بخاطر اینکه از معرکه عقب نمانند اقداماتی در این زمینه انجام داده اند اما با تمام اینها پیشرفتشان بی پای کومه له نمی رسد.

خاصی که با مسائل برخورد میکند و هم چنین با توجه به خاصیت چپ گرائی شدید آن که او را حتی رادیکال تر از عزالدین حسینی نشان میدهد، میتوان به تضادهای عمیقی که بین این گروه و سایر گروههای پیشرو و حتی عزالدین حسینی وجود دارد پی برده.

چریکهای فدائی و یا حزب دمکرات که معتقد به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم هستند، برخلاف مائو میگویند که هژمونی طبقه کارگر نباید از طریق مبارزه دهقانی بدست آید و میبایست همانگونه که مثلا "اتحاد شوروی عملی ساخته است، ابتدا به بسیج توده های کارگر پرداخت و هژمونی را مستقیما" بدست آنان داد و آنگاه دهقانان در تحت رهبری پرولترهای صنعتی بسیج شده و به میدان مبارزه بیایند.

این تضادهای ایدئولوژیک، همراه با برجسهای که این گروهها به یکدیگر میزنند، هیچ زمینه ای را برای وحدت ایدئولوژیک آنها باقی نگذاشته است. کومهله، دمکراتها را تأمینده خرده بورژوازی مرفه به حساب میآورد و سایر گروههای کوچکتر نظیر چریکهای فدائی خط ۲، سازمان پیکار (خط ۳) و دیگران را روشنفکران خرده بورژوا می دانند و ...
 از این مسائل که بگذریم به این واقعیت قابل توجه میرسیم که هر چند پایگاه توده های کومهله اصلا" قابل قیاس با عزالدین و یا حزب دمکرات نیست اما با این وجود، این سازمان، چپ ترین گروه پیشرو در مبارزات خلق کرد است و بهیچ روی حاضر به سازش با حکومت مرکزی نمی باشد. حتی قبول شرکت در هیئت نمایندگی خلق کرد برای مذاکره با هیئت ویژه مسأله کردستان از جانب دولت، توسط این سازمان تنها با خطرات این بوده است که پایگاه توده های اش را از دست ندهد و این واقعیتی است که خود در اعلامیه ای که در رابطه با شرکت در این مذاکرات انتشار داده بدان اشاره کرده است *

همانگونه که گفتیم کومه‌له هر کدام از گروههای درگیر در نبرد کردستان را با برجسیهائی نظیر محافظه کاری، روشنفکری، وابستگی به خورده بورژوازی مرفه و غیره رد میکند و عزالدین را نیز وابسته به خورده بورژوازی چپ معرفی میکند و در این میان، تنها برای خود و خط مشی خاص خود که اصالت قائل است و اینها همه نشان از چپگرایی و دوآتشه بودن آن دارد. به این ترتیب میتوان گفت که کومه‌له، آخرین گروهی است که دولت میتواند با آن به سازش برسد.

۳ - چریکهای فدائی و نقش آنها در مبارزات خلق کرد:

چریکهای فدائی خلق شاخهٔ کردستان خط ۲، سومین حرکت تشکلاتی مارکسیسم - لنینیستی است که در منطقهٔ فعالیت مسلحانه دارد و تا اندازه‌ای توانسته گسترش پیدا کند، اولین مسأله‌ای که در رابطه با فعالیت این سازمان در کردستان بچشم میخورد، ضعف پایگاه توده‌های آن است به‌دو مکر آنها و کومه‌له است، اما با وجود این در میان جوانان کرد نفوذ و گسترش فراوانی دارد و این نفوذ یحیی بوده است که این سازمان را بعنوان یکی از طرفهای اصلی ذینفع در مسألهٔ کردستان، در هیئت نمایندگی خلق کرد جا داده است.

پایگاه طبقاتی این گروه را نظیر سایر گروههای کوچکتر، روشنفکران خورده بورژوازی تشکیل میدهند و بنا بر این میتوان گفت که تازمانیکه عزالدین حسینی و حزب دمکرات، توده‌ها را بر اساس احساسات ناسیونالیستی شان تحریک کرده و به مبارزه وادارند اینان نیز میتوانند خود را در کنار توده‌ها حس کنند (البته نه توده‌ها را در کنار خود!) اما چنانچه روزی عطش مبارزاتی توده‌ها در اثر کسب خود محارری از قدرت مرکزی فروکش کند اینان نیز همانگونه که سالبان دراز اینچنین بوده‌اند خود را حادای از خلق کرد خواهند دید و در شرائطی قرار خواهند گرفت که حادای از

توده‌ها به مبارزه ادامه دهند .

نکته مهم دیگر ، تضادی است که این سازمان از یکطرف با حزب دمکرات دارد وایدئولوژی این حزب را التقاطی از م.ل و ناسیونالیسم و پایگاه طبقاتی آن را بورژوازی میداند و از طرف دیگر با کوموله که اصولاً بعلت حامداری آن از تئوریهای مائو ، تضاد ایدئولوژیک عمیق بین آن دو وجود دارد و طبیعتاً " خط مشی‌های " سیاسی - توده‌ای " یکدیگر را نیز قبول ندارند . کوموله با وجود اینکه در حقیقت پایگاه طبقاتی خودش را روشنفکران خرده بورژوا تشکیل میدهند اما تمایل بیشتری نسبت به فعالیتهای توده‌ای از خود نشان میدهد . در حالیکه چریکهای فدائی هنوز در همان محدوده فعالیتهای روشنفکری در میان جوانان کرد باقی مانده‌اند .

بحر چریکهای فدائی خط ۲ ، گروههای کوچکتر و کم اهمیت تر دیگری نظیر سازمان ییکار و سایر متحدان خط ۳ ای اش که فعالیت چشمگیری در منطقه ندارند و سیر شاخه‌ای از چریکهای فدائی که هواداران اسراف دهقان می‌باشند و هم چنین عده‌ای که خود را منتسب به هواداری از سازمان مجاهدین خلق میکنند و تحت نظر حلال الدین حسینی (برادر عزالدین حسینی) به فعالیتهای مسلحانه در منطقه دست می‌زنند نیز وجود دارند . حلال الدین حسینی از نظر روحیه نظامی و جنگیهای پارتیزانی بسیار قوی است و در ردیف چهره‌های نیروهای منطقه قرار دارد و حتی حادثه سردشت و سرکوب ارتشیان زیر نظر وی صورت گرفته است ، با وصف این ، گروههای مزبور بعلت دارا نبودن پایگاه توده‌ای محکم ، و چشمگیر نبودن نیروها و فعالیت‌هایشان در منطقه ، نتوانسته‌اند از آنچنان قدرت و اهمیتی برخوردار گردند که در هیئت نمایندگی خلق کرد شرکت داده شوند . در هیئت نمایندگی مذکور ، عزالدین حسینی سمت رهبری دارد ، حزب دمکرات سخنگوی آن است و کوموله و چریکهای

فدائی اعضای آن محسوب می‌شوند. و این خودستان دهنده اهمیت است که چهار گروه فوق بر اساس سلسله مراتب دارا هستند.

۴ - عزالدین حسینی و نقش او در مبارزات خلق کرد:

حرک دیگری که در منطقه و درکنار نیروهای فوق فعالیت دارد، حرک عزالدین حسینی و طرفداران اوست. ویژگی عمده‌ای که می‌توان در وی سراغ گرفت تلاشی است که او در زمینه وحدت گروههای فوق و وحدت خلق کرد بخرج می‌دهد و در این مسیر او سعی دارد تا همان نقی‌الایفاء نماید که رهبر انقلاب، خمینی، در طول مبارزات خویش بر علیه شاه مخلوع بر دوش داشت و می‌کوشید تا وحدت و یکپارچگی گروهها و افکار مختلف را برقرار و حفظ نماید.

با توجه به سیاست وحدت بخشی عزالدین حسینی است که امروز گروههای مختلف رفعت‌نواستند علیرغم پایگاه فکری و طبقاتی متضادی که با یکدیگر دارند، با حفظ اختلافات خود، گرد هم آمده و یک مجموعه متقاضی از نیروها را بر سر یک میز بنشانند. این است که امروز ماموستا، سراره، وحدت خلق کرد محسوب می‌شود و بی تردید آنچه که توانسته این نقش حساس را بر دوش او گذارد، پایگاه عظیم بوده‌ای اوست که هیچکدام از گروهها حتی حزب دمکرات‌های او می‌رسند، و همین پشتیبانی بوده‌ای است که مسئولیت سنگین احقاق حقوق خلق کرد را بر عهده او گذاشته و ادارش ساخته است تا سهاوسها به وحدت خلق کرد و پیروزی شان بیندند.

ماموستا براساس تنها پایگاه قابل اعتماد در کردستان است و بر خلاف سایر گروههای بشرو که تنها فکر کسب قدرت و برتری هستن بر یکدیگرند او سها فکر بوده‌های کرد و حقوق پایمال شده‌شان است. ماموستا معتقد به مذهب تسنن است و بی تردید می‌توان گفت که

اوستا سنگرمذهب در قلب کردستان پلا دیده و مارکسیسم زده مساند -
 سایر این روش است که سایر گروههای پیشرو، از این نظر هیچگونه
 تخاصسی بین او و خود نمی بینند و تنها به این دلیل گرد او جمع شده اند
 تا با استفاده از خوی آزادی خواهی و انسان دوستی او، پایگاه مردمی
 برای خویش دست و پا کنند. ماموستا نیز برای حفظ وحدت خلق کرد و
 برای پیشبرد امر مبارزه و نیز بخاطر اینکه خودش هرگونه مشکلات و
 سازماندهی منظم و حساب شده را فاقد است و همچنین بدلیل آرازدستی این،
 ناچار است که از این گروهها حمایت کند. و همین حمایت اوست که آنها
 را بقدرت رسانده و صاحب پایگاه بوده ای کرده است.

پایگاه طبقاتی ماموستا، خرده بورژوازی جب است و اگر این مسأله
 را نوام با گرایش تند ناسیونالیستی او در نظر بگیریم به علت
 موضعگیریهای رادیکال وی بی میریم - غزالدین رامین پس از کومدله
 چپترین نیروی درگیر در مناقشات کردستان دانست - حیکرائی ماموستا
 از سویی باعث تقویت و تحکیم هر چه بیشتر پایگاه بوده ای او میشود و
 از سوی دیگر در یک رابطه سفال، توده های کرد را نیز سارس مایدیر
 بار می آورد.

ماموستا در مبارزه خویش سه شعار عمده را بی گیری میکند. اول،
 خود مختاری کردستان و تکیه بر ناسیونالیسم که خود در این مورد میگوید:
 "من قیل آر آیی که یک مسلمان باشم، یک کرد همسم". دوم، محالف
 با رسمت یافتن مذهب شیخ در قانون اساسی، وی معتقد است که ما در
 قانون اساسی باید "اسلام" را مذهب رسمی بلقی کنیم که این خود هم
 شامل مسیح میشود و هم شامل شیخ. سوم، تکیه بر آزادیهای دمکراتیک
 از قبیل آزادی مطبوعات و احزاب و ...

وی توانسته است با شعار اول، توده های کرد را شیخ نموده و
 یستیان خود سازد. با شعار دوم انقلابیهای سنی مذهب ایران را آگاه

موده و پشتیبانی آنها را بخود جلب کند. و با شعار سوم تمام گروههای مبارز و آزادخواه را در سطح ایران بطرفداری از خود وادارد. حاکم داری وی از گروههای مارکسیستی در منطقه و هم چنین حاکم داری آنها از او تیر میباید در همین رابطه هم باشد.

بهر حال او با این سه شعار خویش قبل از همه چیز توانسته است یک سطح همه جانبه از خلق کرد بعمل آورد و آنها را برای کسب خود مختاری و آزادهای دموکراتیک در مقابل قدرت مرکزی وادارد. اما در این میان علیرغم اینکه وی از طرح شعار دوم یعنی رسمیت یافتن "اسلام" بجای "تشیع" در قانون اساسی حسن نیت هم داشته باشد اما این مسأله از جانب دولت مرکزی بدلفی شده و بوسیله تبلیغات سوء خوش میگوید تا مبارزه آزاده خواهانه و حق طلبانه وی را لوث کرده و بد مبارزه شیعه و سنی غیر صادق. بنابراین در موقعیت کنونی عزالدین میباید از این شعار خویش دست بردارد و آنها همان شعار "خود مختاری" را که صرفاً به ترس شعار در شرائط فعلی است اسباب کند. زیرا او با این شعار میباید از یکسو وحدت و انسجام خلق کرد را تحقق بخشد و از سوی دیگر شکاف بین آنها و هیئت حاکمه را عمیق تر سازد. و از آن گذشته میتواند نیروهای بطرف منطقه را نیز بخود جذب کند کما اینکه تا کنون بوسیله همین شعار، توانسته است اهداف فوق را عملی سازد و از جمله، نیروهای سی تفاوتی را هم که در اطراف معنی راده جمع شده بودند به حرکت خویش جلب نماید بطوریکه معنی راده محبوسه ترک منطقه شده و متواری گشته است.

* - البته ما بهیچوجه با نظر عزالدین در مورد رسمیت یافتن "اسلام" بجای "تشیع" موافق نیستیم و معتقدیم که آنچه در قانون اساسی فعلی در این مورد ارجح شده است متروکیانه میباشد.

سابقه مبارزاتی عزالدین حسینی قابل قیاس با سوابق مبارزاتی رهبر انقلاب نیست اما وی حرکتی مردمی و در جهت بیان اسلام رشد دهنده داشته است و خودش مدعی است که از زمانهای قبل از دمکراتها یعنی سرآغاز شروع مبارزات خلق کرد، در این مبارزات شرکت داشته است و پیوسته کوشیده است تا با بیای مردم برای احقاق حقوق آنها مبارزه کند.

در این رابطه، مسأله مهمی که ما وظیفه خود میدانیم که بدان اشاره کنیم تهمتها و افراهایی است که هیئت حاکمه مبنی بر همکاری عزالدین با ساواک یا امریکا به وی میزند. باید گفت که این تبلیغات و سمپاشی‌های بی‌شماره‌ای که بر علیه وی صورت می‌گیرد از همان سیاستهای آریامهری است که تاریخ بحوبی نشان داده است که هیچگاه موفق نمیشود. این سمپاشی‌ها را میتوان با تبلیغات سوئی که شاه مخلوع بر علیه رهبر انقلاب، حمیتی، براه انداخته بود و او را همکار کمونیستها، وابسته به قدرتهای خارجی و قلمداد میکرد، مقایسه نمود. مدارکی که بعضی بر همکاری عزالدین با ساواک منتشر کرده‌اند و از این طریق نشان میدهند که وی توسط رژیم پهلوی به امامت جمعه شهرستان مهاباد انتخاب شده است به‌چوچه می‌تواند مدعای آنها را بشود رساند چرا که با توجه به تحقیقاتی که در منطقه صورت گرفته عزالدین، بعثت محبوبیت زیادی که در میان توده‌ها داشت از جانب آنها به امامت جمعه برگزیده شده بود و رژیم شاه که نمی‌توانست فرد دیگری را بجای وی برگزیند، چرا که این کار او مخالفت با توده‌ها قلمداد میشد، بناچار برای اینکه از فاعله عقب نماند حکمی مبنی بر امامت جمعه او در شهرستان مهاباد صادر نمود.

با توجه به این، سمپاشی‌هایی که هیئت حاکمه بر علیه وی شروع کرده و دامن می‌زند، از جانب نیروهای مرفقی تنها میتواند به مثابه

یکسری اعمال ارتجاعی قلمداد شود. اینگونه تبلیغات آریامهری بر علیه عزالدین همانطور که تا کنون ثابت شده است، تنها و تنها بنفع او و حکیم یا نگاه بوده‌ای‌اش تمام می‌شود بطوریکه او پس از شروع این سماسی‌ها توانسته است نیروهای بی تفاوت منطقه را هم جذب کند و معنی راده را نیز علیرغم تمام تبلیغات مثبتی که ارتجاع بنفع وی میکرد، مژوی سارد و مجبور به ترک منطقه نماید.

ما با در نظر گرفتن تحقیقاتی که در منطقه بعمل آورده‌ایم کاملاً " به موضع مردمی و حلفی عزالدین حسینی اقرار می‌کنیم و تمام تبلیغاتی را که سعی در ساواکی جلوه دادن او و یا وابستگی‌اش به امپریالیسم یا صهیونیسم دارند محکوم می‌نمائیم. در ضمن، خود وی در مورد عدم وابستگی‌اش به قدرتهای خارجی چنین می‌گوید:

" ما با آنجا که برامان امکان دارد از قدرت دیگران استفاده نمی‌کنیم ولی اگر هم لازم شود، از قدرتهایی که وابستگی بدیال نداشته باشند سود خواهیم برد "

۵- زمینه‌های وحدت و تفرقه؛ گروههای پیشرو:

آنچه که در مورد گروههای پیشرو مذکور گفته شد، و روشنگر یا نگاه طبقاتی، یا نگاه بوده‌ای، یا نگاه فکری، میزان قدرت و اهمیت و نیز تضادها و اختلافاتشان با یکدیگر بود، کلاً " ما را به این قضاوت وامیدارد که بر خلاف بافت یکبارچه و یکدست خلق کرد که منکی بر ناسیونالیسم است، بافت پیشرو یک بافت متناقض و ناهماهنگ میباشد و تشکیل و وحدت ظاهری آنها در شرائط فعلی یک امر گذرا و موقتی است و قادر نیست که در دراز مدت همچنان با بر حایقی بماند،

تکوس و شکلگیری مبارزه، خلق کرد بر مبنای یک اساس " و یک شرط صورت گرفته است. "اساس" مبارزه آنها را محرومیت و فقر و ستم‌های

تکلیف اقتصادی و اجتماعی است که در طول سالها دراز محمل خداند
 کون قاطعانه تصمیم گرفته‌اند که تا برکندن ریشه‌های عمیق آن، همچنان
 نبرد ادامه دهند.

"شرط" مبارزه آنها را سیر آزادهای نیمه دمکراتیکی تشکیل
 داده است که از سراسر شکست استبداد حاکم و فرار شاه برای تمامی مناطق
 ران از حمله کردستان فراهم گشته و باعث شده است تا حاکمیت رور
 ، شکل قبلی آن، برای مدتی هم که شده سست شود.

این دو "شرط" و "اساس" دست بدست یکدیگر داده و با موتور
 سونالیسم و شعار خود مختاری برای کردستان، خلق کرد را محرک در
 رده است. ولدا توده‌های کرد را هیچ پیوندی و هیچ ارتباطی با دعوا
 ای ملا نصرالدین این گروهها بر سرکست قدرت نیست، اینها نه کاری
 ، نفوریهای م. ل دارند و نه از نفوریهای مائو حاسیداری میکنند، نه
 خاطر برقراری آن به مبارزه برخاسته‌اند و نه برای بر بانی این و حتی
 نفور حرکتشان و اساسی ترین عاملی که آنها را در یک صف متحد و یک
 رجه در مقابل دولت مرکزی بسیج کرده است "سونالیسم" میباشد
 نه چیز دیگر.

اما برخلاف یکپارچگی و وحدتی که بر مبنای سونالیسم در میان
 خلق کرد حاکم است گروههای پیرو همانگونه که دیدیم در هیچ رمنه
 می‌توانند با یکدیگر به وحدت برسند مگر در رمنه مبارزه با قدرت
 رگری. تارمانکه ارتش، سپاه پاسداران و هیئت حاکمه به سرکوب خلق
 بدید دارند و جنبه دشمن مشترک اینان را نفوت نمایند اینها قادرند
 حدت سم بند و آنگی بین خویش را حفظ نمایند و برای کسب قدرت
 دون هیچگونه برخورد حادی به رقابت بپردازند و روز بروز هم قویتر و
 وینر شوند. اما چنانچه روری هیئت حاکمه تصمیم بگیرد که سرکوب خلق
 ردر متوقف کرده و حقوق حق آنها را از طریق خود مختاری بدانشا

باریس دهد ، (کما اینکه امروز ، صحبت از مذاکرات صلح و خود مختاری بمان است) دیگر این گروهها موردی برای وحدت بین خویش نخواهند یافت و نیروهای خود را در جدال با یکدیگر به هدر خواهند برد . علاوه بر مبارزه با قدرت مرکزی برای کسب خود مختاری ، هم عزالدین حسینی و هم گروههای درگیر در مسأله کردستان در یک اصل دیگر نیز استراک دارند و آن " سوسیالیسم " است . همه آنها خواهان از بین بردن فئودالیسم حاکم در منطقه هستند و بخصوص کوموله یا همکاری عزالدین گامهایی در این جهت برداشته اند که البته نسبت به گامهای دیگر گروهها ، مؤثرتر بوده است .

اما آنچه که در این زمینه مشترک نیز بین آنها اختلاف انداخته این است که هر کدام ، راهی برای رسیدن به " سوسیالیسم " مورد توافق پیشنهاد میکنند که باره دیگری متفاوت بل معابر است . در این رابطه ، عمده ترین تضادی که بین آنها حاکم است همان تضاد بین مائوئیسم و مارکسیسم - لنینیسم میباشد . گروههایی نظیر کوموله معتقدند که باید ابتدا دهقانان را بسیج کرد و از طریق آنها فئودالیسم را نابود ساخت و سپس به حاکمیت طبقه کارگر و رهبری او رسید .

اما گروههایی چون چریکهای فدائی بر این اعتقادند که میبایست ابتدا کارگران را بسیج و سازماندهی کرد و آنگاه در تحت رهبری آنها به بسیج دهقانان و از بین بردن فئودالیسم پرداخت . این سازمان معتقد است که برای ایجاد یک انقلاب سوسیالیستی یا همگونی طبقه کارگر میبایست ابتدا یک فضای دمکراتیک ایجاد شود تا در این فضا ، طبقه

* - البته باید توجه داشت که در شهرهای منطقه ، اقشار مختلف

کارگران وجود دارند اما بعلت رشد ناکافی بورژوازی و عدم وجود واحد های صنعتی ، هنوز پیشرفت آنچنانی پیدا نکرده اند .

کارگر سواد به آن حدار رسید لازم برسد که بتواند یک انقلاب سوسیالیستی راهبری کند. براساس این اعتقاد است که چریکهای فدائی میگویند در شرائط کنونی برای اینکه ارتجاع فرصت آنرا نیابد که فضای دمکراتیک بوجود آمده پس از پیروزی مردم و شکست استبداد را از بین ببرد و بار دیگر استبداد و دیکتاتوری را برقرار نماید، باید آنرا تضعیف نمود و بهترین راه برای رسیدن به این مقصود، نفیوت اقلیتها و مبارزات منطقه‌ای بر علیه قدرت مرکزی است تا با سرگرم شدن ارتجاع در این مبارزات نیروهایش هرزرفته و نتواند آنگونه که میخواهد در سرکوب آزادیها دخالت کند.

به این ترتیب می‌بینیم که تنه‌ارمینه و وحدت گروههای فوق رمانی است که دشمن مشترک را رویا روی خود بینند در غیر اینصورت، هیچ زمینه و وحدتی بین آنها برقرار نیست. و امروز که این دشمن مشترک دست از دشمنی خویش برداشته و حاضر شده است تا حقوق قانونی خلق کرد را برسمیت بشناسد، زمینه تفرقه این گروهها فراهم گشته و پیش بینی میشود که در آینده‌ای نه چندان دور اگر که هیئت حاکمه حاضر به پذیرش در خواستهای خلق کرد بشود و غائله کردستان پایان پذیرد، تضادهای این گروهها نمود پیدا کرده و برای تقسیم قدرت میان خویش جنگ و ستیزی طولانی را آغاز نمایند. و این مسأله هر چه بیشتر میزان واقعگرایی و مردمگرایی آنان را نشان خواهد داد.

۶ - خطراتی که بر خوردهای آتی این گروهها

برای خلق کرد و ثبات سیاسی کشور دارد

بنابراین، از دیدگاه ما واقعیت غیر قابل تردید، برخورد های حتمی گروههای فوق در آینده پس از خود مختاری است و لذا با در نظر گرفتن پایگاه نوده‌ای و میزان قدرتی که گروههای مزبور در خلال مبارزات

جسد ماهد و پس از آن به آفرینش و عین و عکس آن بر
 خوردنها را در بوده‌های کرد از هم اکنون پس سنی کرد. بویژه اگر که
 در آمده، ماموستا سر که سراره و وحدت خلق کرد است در میان آنها
 باشد.

پس از این گفتم که "ناسوالمسم" موتور حرکت و "خود مختاری
 شعار خلق کرد در مبارزه‌شان علیه قدرت مرکزی است. در حقیقت موتور
 ناسوالمسم تا آنجا کشش دارد و می‌تواند بوده‌های کرد را بدستال خود
 یکشد که خود مختاری تحقق نیافته باشد. چرا که خود مختاری کردستان،
 در برگیرنده تمامی اصل‌های ملی و قومی و نژادی خلق کرد است. و
 وقتی که خود مختاری بدست آمد، دیگر ناسوالمسم حرفی برای گفتن
 ندارد چرا که به ایده آل خویش رسیده است.

با این حساب، اگر که دولت مرکزی، حاضر به دادن خود مختاری
 به خلق کرد شود و حقوق قانونی‌شان را به رسمیت بشناسد، کاملاً "محسوس
 است که دیگر آنها تضادی پس خود و هیئت حاکمه نخواهد دید و در
 سطح سلاحي‌های خویش را به زمین خواهند گذارد و تمام توجه‌شان
 معطوف به امورات داخلی خود و جگونگی استفاده از حق خود مختاری
 خواهد شد.

از سوی دیگر گروه‌های پیشرو سر در لایه‌های "خود مختاری" و
 مبارزه برای کسب آن یا یکدیگر متحد شده‌اند و لذا اگر که هیئت حاکمه
 حاضر به دادن خود مختاری به خلق کرد شود، اینان دیگر آنچنان
 شعاری که بتواند وحدت‌شان را تحقق بخشد نخواهند یافت و همانگونه که
 پس سنی کردیم بر سر کسب قدرت و پیشی گرفتن از یکدیگر بجان هم
 خواهند افتاد.

ساز این در صورت کسب خود مختاری توسط خلق کرد، دو بازتاب
 محلی در خلق کرد و گروه‌های پیشرو ایجاد میشود که نتیجه هر دو

یکی است. به این معنا که خلق کرد دشمنی با دولت مرکزی را فراموش میکند و به خود میبردازد، و گروههای مزبور نیز دیگر موردی برای دشمنی ورزیدن یا قدرت مرکزی نمی‌یابند و در نتیجه به خود میپردازند. اما خلق کرد قادر نیست بدون کمک و یاری گروههایی که بعنوان نمایندهٔ خویش انتخاب کرده است از موهبتی که در اثر مبارزه بدست آورده استفاده کند. چرا که به هیچگونه سازماندهی و تشکیلات مشخصی ندارد و لذا برای ادارهٔ امورات داخلی خود و طرح برنامه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خویش ناچار است که روی نیاز به این نمایندگانش برگرداند.

ایحاست که با این حقیقت تلخ مواجه می‌شود که نمایندگانش به صادهای درونی خود که ناشی از بایگاههای متفاوت فکری و طبقاتی آنها است معقولند و اگر چه همگی "سوسیالیسم" را تنها راه حل رفع مشکلات منطقه میدانند اما هنوز به راه مشترکی برای دستیابی بدان نرسیده‌اند و هیچکدام حاضر نیستند از راه حلهای اختصاصی خود، درهای هم عدول کنند و با غرور و تعصب خاصی تنها و تنها آنچه را که خود درست میداند می‌خواهد به مرحلهٔ اجراء گذارد.

پیداست که بدون هیچ شک و تردیدی این تعصبات و پافشاری خودخواهانه سرانجام منجر به نمایش قدرت و رو در رویی این گروهها خواهد شد و از آنجا که هر کدام پایگاهی در میان توده‌های مردم و جوانان کرد دارند، این رو در رویی به مقیاس وسیعی در میان خلق کرد انعکاس خواهد یافت و پای آنها را هم به درگیری‌های داخلی بر سر کسب قدرت، بمیان خواهد کشید. در چنین شرائطی مخالفتهای هر کدام از آنها با ماموستا که بیشتر بعلت مذهبی بودنش است، دیگر چنین محال نوبی نخواهد داد که نقش وحدت بخش خویش را همچنان حفظ نماید. بخصوص که وی بنهایی هیچگونه سازماندهی و تشکیلاتی

برای اجرای برنامه‌های سوسیالیستی خود ندارد محبور است که به گروه‌های
مربور نکیه کند و نافع سیاست‌های آنان باشد. البته اگر فرض را بر این
هم بگذاریم که روری ماموستا در میان خلق کرد باشد، بخوبی روشن
است که قضایا چگونه صورت حادثه و وحشتناکتری بخود میگیرد. چرا که
اگر ماموستا باشد باز هم میتوان علت یا گاه بوده‌ای محکمی که دارد،
مختصر "امیدی به بهبود اوضاع داشت البته در صورتیکه وی بتواند بحوبی
از این قدرت خویش استفاده کند.

بهر حال آنچه که گذشت بخوبی روشنگر این حقیقت بود که خلق
کرد حتی اگر بتواند به خود مختاری هم دست یابد و خیالش از جانب
حملات ارتش و یاسداران آسوده باشد باز هم اسیر خود پسندیها، فرقه
گرائیها و تعصبات گروهی نمایندگان خود خواهد گشت و تمام دساوردهای
مبارزاتی‌اش در معرض نابودی قرار خواهد گرفت.

مسلم است که در یک چنین شرائطی قدرت مرکزی هم آرام نخواهد
نشست و محبوره مداخله خواهد شد که در آن صورت از یکسو مساله شکل
وحیم‌تری بخود خواهد گرفت و دستیابی خلق کرد به حقوق از دست
رفته‌اش به رویایی دست نیافتنی بدل خواهد شد. و از سوی دیگر قدرت
مرکزی تضعیف گشته و بی ثباتی عمومی ایران شکل حادثه‌تری بخود خواهد
گرفت که حاصلش تنها و تنها سود امپریالیسم و صهیونیسم خواهد بود
البته سواى آنچه گفته شد میتوان احتمال دیگری را نیز در نظر گرفت
و آن اینکه گروه‌های مربور بکوشند تا زمینه دیگری برای وحدت خویش
بیابند که این زمینه همچنانکه پیش از اینهم گفتیم می‌یاست در یک
دشمن مشترک نمود پیدا کند. مهمترین دشمن مشترکی که میتوان در
منطقه سراغ گرفت "فتوودالیسم" است که تمام این گروه‌ها دشمن سر-
سخت آن می‌باشد * . اما این دشمن مشترک نیز از هم اکنون روبه نابودی

* - البته باز هم میزان سرسختی آنها بستگی به پایگاه طبقاتی‌شان

گذاشته (که البته عرالدین حسینی در این نابودی نقش عمده را ایفاء میکند) و پس از چند صباحی اثری از آن نخواهد ماند.

این است که ایسان مجبور خواهند شد تا همچنان "قدرت مرکزی" و با طرح خواستها و مسائل جدید مرتباً "دولت را در مگنه بگذارند و توجه مردم را از تضادهای داخلی به تضاد خارجی یعنی دولت معطوف دارند. برای انجام این منظور میبایست آنها همیشه تضادی را با دولت مرکزی علم کنند که بتوانند اولاً "در زیر لوای آن، وحدت خویش را حفظ کنند و در ثانی توجه نوده‌های کرد را از تضادهای داخلی خود به تضاد با دولت مرکزی معطوف دارند. اگر که بر اثر فراموشی دولت این تضاد رفع بگردد، آنها باز هم تضاد دیگری علم خواهند کرد و یا این کارشان بیش از پیش قدرت مرکزی را تضعیف کرده و بطور غیر مستقیم و خود آگاهانه آب به آسیاب امیرالایسم - صهیونیسم میریزند. چرا که اینان بعلمت تعصبات خاص گروهی و سازمانی خویش تنها با دولتی به توافق میرسند که مطیع محض آنها باشد و لذا هر دولتی یا هر رژیمی هم که بجای رژیم کنونی بر سر کار بیاید آنها مجبورند که تضاد خود را با وی حفظ نمایند و با اصطلاح خودشان بر اساس شعارهای لنین، که خودش آنها را در عمل نیز پیاده کرد، انقلاب مورد نظر خود را از منطقه کردستان شروع کنند و به سطح کشور بسط دهند*. این است که اگر رژیم مردمی و انقلابی هم بجای رژیم کنونی بر سر کار بیاید چون با خواسته‌های آنها توافق ندارد در نتیجه از جانب ایشان طرد و نفی میشود.

* - تضادی که بین لنین و تروتسکی وجود داشت این بود که لنین

اعتقاد داشت که برای برپایی یک انقلاب سوسیالیستی در سطح جهان میبایست از یک منطقه خاص مثلاً "روسیه شوروی شروع کرد و آنگاه این



اینجاست که می بینیم اینها غیر مستقیم اما خودآگاهانه آب به آسیاب امپریالیسم میریزند.

از دیدگاه ما نظریه تروتسکی که میگوید انقلاب سوسیالیستی منطقه‌ای در چارچوب ناسیونالیسم محصور خواهد شد و به انترناسیونالیسم بدل نخواهد گشت درست است اما آنچه را که خود او نیز پیشهاد میکند غیر عملی است.

ما معتقدیم که یک انقلاب اسلامی میتواند از یک منطقه شروع شود و بدون اینکه ناسیونالیسم رانفی کند و یا از آن تاثیر بپذیرد رفته رفته در سطح جهان بسط یابد، چرا که ایدئولوژی غنی اسلام قادر است بر ناسیونالیسم فائق آید و مرور زمان روحيات ناسیونالیستی را به روحيات انترناسیونالیستی و بشرگرایی بدل نماید.

۷- پیشنهادهای ما برای جلوگیری از فجایع خونین آینده:

با توجه به اینکه در شرایط فعلی ارتجاع حاکم حتی اگر به ریشه‌های عمیق درد هم پی ببرد باز حاضر نیست که قدمی در راه درمان آن بر دارد، از دیدگاه ما تنها کسی که میتواند از طریقی که پیشهاد میکنیم مانع از بازیچه‌ها و هوسهای گروههای بااصطلاح پیشرو خلق کرد شود و قدرت آنها را تا حدود زیادی مهار نماید و مانع از این شود که تضادهای درونی این گروهها در سطح نوده‌ها انعکاس بیابد، عزالدین

انقلاب را رفته رفته به مناطق دیگر بسط داد. اما تروتسکی میگفت که چنین انقلاب منطقه‌ای، حتماً "در چارچوب ناسیونالیسم همان منطقه محصور خواهد شد و بصورت اصل خود، به نقاط دیگر منتقل نخواهد شد در نتیجه برای انجام یک انقلاب سوسیالیستی جهانی میبایست تمام پروتکتهای جهان را با هم بسیج نمود تا همگی با هم انقلاب کنند.

حسینی رهبر مذهبی - سیاسی خلق کرد است . برای این منظور ما چند راه حل در مقابل وی قرار میدهم که برای به نتیجه رسیدن ، همه آنها باید عملی گردد .

راه حل اول این است که ماموستا می بایست بهر طریق ممکن از قطب شدن خویش و در نتیجه قطبی شدن مبارزه ، خلق کرد جلوگیری کند تا قیام خلق کرد از خطراتی نظیر آنچه که هم اکنون آینده انقلاب ایران را در بر قطب شدن رهبر انقلاب تهدید میکند ، در امان ماند ، از آنجا که ماموستا شیرازه و وحدت خلق کرد است در صورتیکه همچون رهبر انقلاب بصورت یک " قطب " در آید ، فقدان او در آینده زمینه وحدت نوده ها و در نتیجه وحدت گروه های سنی را از میان خواهد برد و راه را برای قدرت گرفتن هر چه بیشتر این گروه ها و انعکاس تصادهای داخلی شان در میان خلق کرد باز خواهد کرد . این است که ماموستا می بایست از تکیه یکجانبه مردم به خویش بکاهد و آنها را به روحانیت سنی متکی سازد . و برای این منظور باید کوشش با تشکیلات سیاسی مطمئن را در میان روحانیت بوجود آورد که قادر باشد در صورت فقدان وی مبارزه خلق کرد را بدون انکاء به سایر گروه ها رهبری کند .

در حال حاضر ، علت عدم تشکیلات و سازماندهی در میان پیروان عزالدین ، احتمال است که آنها پس از مرگ عزالدین به سایر گروه های سنی متکی شوند . سنار زیاد است اما اگر وی بتواند یک تشکیلات و سازماندهی سیاسی مطمئن را در میان پیروانش از طریق روحانیت سنی که نفوذ زیادی در نوده ها دارد اعمال کند ، در صورت فقدان وی ، مردم سنی گروه های کمونیست گرا سنی را بنا کرده و جنبه آنها را تقویت خواهند کرد و نسخه این خواهد شد که هرگونه برخورد و تراجعی که در میان آنها سنی آید به سطح نوده ها افعال خواهد یافت و آنها سر محور خواهند شد تا برای حفظ یا نگاهبانی نوده ای خود ، خود را با نوده ها همگام سازند .

همانگونه که امروز سیر مشاهده می کنیم که مثلاً "کومله تنها به این دلیل که پایگاه توده های اش را از دست ندهد حاضر شده است در مذاکرات صلح شرکت کند.

از این گذشته در طول این مبارزات این مساله ثبوت رسیده است که وحدت و یکپارچگی مردم، ضرورتاً "گروه های پیشرو را نیز محور به همراهی و همگامی با مردم و یا یکدیگر کرده است.

بنابر این اگر مردم همواره یک چنین وحدت و یکپارچگی در میان شان حاکم باشد گروه های پیشرو را نیز محور خواهند ساخت تا بخاطر منزوی شدن، با یکدیگر و با مردم همگام باشند، و امروز، این تنها عزالدین حسینی است که میتواند یک چنین وحدت و یکپارچگی دائمی را با ار پس بردن حالت قطعی مبارزه، در میان خلق کرد ایجاد کند.

پیشنهاد دیگر ما این است که ما موسسات می بایست با تسبیح همه حاشه و عمومی روحانیت تسبیح، یک حرکت اصل اعتقادی را بر مبنای تسبیح محمدی در سطح کردستان و بخصوص در میان جوانان گسترش دهد. زیرا تسبیح چیزی که در حال حاضر در کردستان در حال خدا حافظی کردن است اسلام می باشد، و در مقابل، تنها ایده و فکری که دارد حاکمیت آن میشود گرایش مارکسیسم - لنینیستی است بگونه ای که میتوان گفت رشد اندیشه ها و تمایلات مارکسیستی در سطح جوانان کردستان همه گیر شده و اگر تک و توکی از جوانان کرد را هم بتوان یافت که هنوز مندیدند، در رابطه با گرایش ناسیونالیستی آنها می باشد به در رابطه با اعتقاد و ایمان شان به مکتب اسلام.

این است که امروز موازات اینکه مارکسیسم دارد شکلی گسترده و سریع در سطح جوانان کرد رشد کرده و سط می یابد، در عوض اسلام و ایدئولوژی حرکت آفرین آن دارد از صحنه کنار میرود و راه را هر چه سیر برای ایدئولوژی رفت باز میکند. حرکت افول و سریع اسلام و رشد

صعودی مارکسیسم در بین جوانان کرد، بهترین زمینه و میدان برای ترکانزیه‌های گروه‌های مارکسیستی است که بسادگی و بی هیچ زحمتی هر روز برخیل طرفدارانشان افزوده می‌شود و هر روز که می‌گذرد قدرت و اعتبار تارهای در میان خلق کرد و بویژه جوانان آنها بدست می‌آورند.

بنا براین اگر که امروز ماموستا به تلاش بر نخیزد و برای نجات اسلام کاری نکند باید منتظر بود که فردا دیگر هیچ اثری از اسلام در منطقه کردستان باقی نماند. از دیدگاه ما، وی می‌تواند و باید که یک بسیج عمومی از روحانیت تسنن که از نفوذ قابل توجهی در بین مردم کرد برخوردارند بعمل آورد و در جهت رشد و گسترش "تسنن محمدی" که بر پایه "بیتس سوسیالیستی اسلام"، گام‌های سریع و بلندی بردارد تا بتواند سد نسبتاً محکمی در مقابل رشد بی رویه و زور افزون اندیشه‌های مارکسیستی بر پا کند. ماموستا با این کار خود از یک طرف می‌تواند اسلام را از انزوای خویش بدرآورد و چهرهٔ حقیقی آن را تا آنجا که در نوان دارد برای توده‌های کرد و جوانان پر شور و انقلابی آن روشن سازد و از طرف دیگر می‌تواند مانع بزرگی در مقابل نفوذ روز افزون گروه‌های باصطلاح پیشرو و قدرت گیری آنها بر پا کند و اجازه ندهد که قدرتی بیش از آنچه که امروز دارند نصیب آنها شود.

اگر که ماموستا یک چنین برنامه‌ای را پیاده کند می‌تواند در خلال آن، روحانیت تسنن را از نظر تشکیلاتی و سیاسی نیز سازماندهی کند و یک قدرت متمرکز و متکامل، آفنده بر مبنای تسنن محمدی که هستی و بیتس سوسیالیستی اسلامی است بناسد. و بعنوان یک قطب عمدهٔ قدرت در کنار سایر گروه‌های درگیر در مسألهٔ کردستان حضور خود را تثبیت نماید. در این صورت او دیگر هیچ نیازی و هیچ ضرورتی به پشتیبانی از گروه‌هایی نظیر کومله نخواهد دید و با حرکت مستقل خویش، در اندک زمانی تمام این گروه‌ها را به انزوا خواهد کشاند و از این طریق از بروز

برخوردهای حاد بین گروههای مختلف مردم در آیتده، ممانعت بعمل خواهد آورد. چنانچه ماموستا توانایی انجام این امر را نداشته باشد، میتواند از حرکتهای مترقیانه اسلامی مدد گرفته و خلأ ایدئولوژی اسلامی را در منطقه پر نماید.

درنگ عزالدین در این زمینه، بزیان او و خلق کرد خواهد بود و اومی بایست هرچه زودتر به بسیج روحانیت و نشر اسلام در منطقه مبادرت ورزد. زیرا بدون شک بحض فقدان او و انتقال رهبری به گروههای مارکسیست - لنینیست در منطقه، زمینه برای رشد و نیرو گرفتن آنها بیش از پیش فراهم خواهد ساخت و دیگر هیچ مانعی در مقابل خویش نخواهند یافت، بی تردید قدرتمند شدن گروههای مزبور و عدم وجود یک حرکت مترقیانه اسلامی که بتواند با آنها به مقابله برخیزد تنها و تنها بزیان خلق کرد خواهد بود چراکه دیگر هرگز روی آسایش بخود نخواهد دید و تضادهای درونی این گروهها به مقیاس بسیار وسیعی به متن تودهها منعکس شده و جنگی دائمی را در بینشان دامن خواهد زد.

آری درنگ عزالدین در انجام این امر، هم بزیان او و هم بزیان خلق کرد خواهد بود و او باید هرچه زودتر دست بکار شود و این کار را موکول به بعد از کسب خود مختاری نکند زیرا او میتواند بموازات تبلیغ و ترویج اسلام و سازماندهی روحانیت تسنن مبارزات خود برای کسب خود مختاری را نیز ادامه دهد و حتی خیلی بهتر از امروز. چرا که شاهد بودیم که بهترین پایگاهی که رهبر انقلاب، خمینی، توانست از آن سود جوید و از یکسو انقلاب را به سریعترین و گستردهترین وجهی به پیش برد و از سوی دیگر دست تمامی گروههای غیر اسلامی و حتی اسلامی مخالف با روحانیت را از دامن انقلاب کوتاه کند و تودهها را در زیر چتر اسلام هر چند قالبی و بی محتوای روحانیت بسیج نماید، همین قشر روحانیت شیعه بود که نفوذ گستردهای در میان تودهها داشت و خمینی توانست با

سود چستن از وجود آنها هم افکار ضد استبدادی (و امروز هم ضد آمریکایی) خویش را به میان توده‌ها ببرد و هم گروه‌های مرفقی را به انزوا کشانده و مردم را از آنها بگیرد.

بنابراین دومین پیشنهاد ما به عزالدین حسینی برای جلوگیری از فجایع آینده کردستان این است که با توجه به این مسائله که زمینه توده‌ای خلق کردیک زمینه مذهبی است و حاکمیت معنوی عزالدین در رابطه با این زمینه نقش عمده را در مبارزات خلق کرد دارد لذا او می‌تواند با بسیج روحانیت تسنن و ایجاد حرکت مرقبانه اسلامی در منطقه، هم روحانیت را سازماندهی کند و از قطبی شدن مبارزه جلوگیری کند و هم از نیرو گرفتن گروه‌های مارکسیستی مانع گردد (رفع حلاء سازماندهی و تسکیلات) و هم می‌تواند خود آگاهی مکتبی توده‌ها و هم چنین جوانان پر شور و با حرارت کرد را بالا ببرد و از این راه سد نسنا محکمی در مقابل رشد افکار اندیشه های مارکسیستی که بی تردید در آینده زمینه مساعدی برای قدرت گرفتن گروه‌های م. ل. و گسترده گی فجایعی که بعدها وجود خواهند آورد، بناسند (رفع حلاء ایدئولوژیک).

ج - بررسی واقعه کردستان در رابطه با "هیئت حاکمه":

تا کنون، آنچه مورد بررسی قرار گرفت عمدتاً "جنبه خلق کرد را در مبارزه کردستان شامل میشد و از نقش جنبه مخالف آنها یعنی "هیئت حاکمه" در برکردستان، تحلیل مستقل و مشخصی بعمل نیامد. سهمس لحاظ در این بخش از مقاله خواهیم کوسید تا نقش "هیئت حاکمه" را در پیدایی و او جگیری حوادث کردستان، در رابطه با یافت نگوینی آن (هیئت حاکمه) روشن سازیم تا بتوانیم با دیدگاهی همه جاسه تر، وقایع حاربه کردستان را مورد تجزیه تحلیل قرار دهیم.

همانگونه که جبهه خلق کرد را نمی توان بدون در نظر گرفتن بافت آن که تشکیل شده از توده های کرد و گروه های پیشرو و نقش آنها در مبارزه خلق کرد، مورد بررسی قرار داد، جبهه "هیئت حاکمه" را نیز نمی توان بدون توجه دقیق به بافت تکوینی آن و جناحها و شاخه های تشکیل دهنده آن، مورد شناسایی قرار داده و تأثیرات آنرا در زمینه پیدایی و شدت یافتن بحران کردستان بخوبی دریافت.

بطور کلی یافت هیئت حاکمه ترکیبی است از یافت شورای انقلاب، رهبری انقلاب، دولت، سپاه پاسداران، حرکت های وابسته و ارتش و ژاندارمری و شهرانی، که ما یافت سپاه پاسداران و ارتش و ژاندارمری و شهرانی را در تحلیل های گذشته امان مورد بررسی قرار داده ایم و در اینجا باید به بررسی بافت شورای انقلاب و دولت و رهبری انقلاب که با توجه به تسلطشان بر نیروهای نظامی فوق، میتوان "هیئت حاکمه" را تنها بداسها اطلاق نمود، بپردازیم.

از یک نظر گاه کلی میتوان دو جناح متضاد و رو در رو را در بطن "هیئت حاکمه" یافت که رد و بدل شدن قدرت و توان آن بین این دو جناح، تأثیر مستقیمی در سیاست های "هیئت حاکمه" در تمامی زمینه ها از جمله مسئله کردستان دارد. این دو جناح عبارتند از: جناح لیبرال مذهبی و جناح ارتجاع مذهبی * . با توجه به این مسئله، بوضوح روشن است که نقش "هیئت حاکمه" در حوادث کردستان، تنها زمانی مشخص خواهد شد که تغییر و تحولاتی را که بموارات شروع و اوجگیری

* - البته این نکته را نیز باید در نظر داشت که وقتی میگوئیم دو

جناح عمده در بطن هیئت حاکمه وجود دارد، هر یک از این جناحها نیز در درون خود تضادهایی دارند که بر اساس آن، هر کدام به جناح ها و شاخه های کوچکتر تقسیم میشوند. مثلاً "بارگان و سنجابی هر دو



حوادث مزبور در زمینه انتقال قدرت در میان جناحهای مختلف این هیئت صورت گرفته است ، دقیقاً " مورد بررسی قرار داد . بدین خاطر ، ما جریان کردستان را از ابتدای شروع آن در سندج و غیره تا به امروز در رابطه با انتقالات و نوسانات " قدرت " در میان جناحهای مختلف هیئت حاکمه ، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار میدهیم :

۱ - شکست سیاستهای جناح لیبرال و طالقانی،

در حل شورائی مسأله کردستان :

یک نگرش کلی به موضعگیریهای هیئت حاکمه در ۸ ماه اخیر در قبال مسأله کردستان ، این حقیقت را روشن میسازد که یمرانی که بافتیهای مختلف هیئت حاکمه با توجه به تضادهای داخلی شان که گاه منفع این جناح و گاه به نفع آن جناح حل میشد ، بقدرت بیشتری میرسیدند عکس - عملیهای متفاوتی را که بر خاسته از مواضع لیبرالیستی یا مرتجعانه شان است در مقابل حوادث کردستان و نحوه برخورد با آن از خود نشان میدادند . دراوان پیروزی انقلاب مردم بر استبداد ، بسبب اینکه رهبر انقلاب از تشکیلات سیاسی لازم برای اداره امور مملکت برخوردار نبود ضرورتاً " نیاز مبرمی به تشکیلات سیاسی لیبرالهای مذهبی پیدا کرد و

جزء جناح لیبرال هستند اما علیرغم این ، در همین لیبرالیست بودنشان مسیرهای مختلفی را می پیمایند . و یا بهشتی و بنی صدر ، در عین اینکه هر دو را میتوان در جناح ارتجاع جا داد ولی باز هم نمیتوان آنها را بدون تضاد در نظر گرفت . اما بهر صورت ، همانگونه که در متن هم گفته شده است ، از یک نظرگاه کلی میتوان یک چنین تقسیم بندی را در نظر گرفت .

همین بار باعث قدرت یافتن جناح لیبرال هیئت حاکمه شد و از این زمان بود که سیاستهای عمومی مملکت، از ویژگیها و خصوصیات محافظه کارانه این جناح تأثیر فراوان پذیرفت. البته باید توجه داشت که علیرغم این تأثیر پذیری زیاد، بار هم قدرت بطور مطلق در دست این جناح نبود بلکه استعابات مختلف آن، در دست شاخه‌های مختلف جناح ارتجاع نیز متمرکز یافته بود و در حقیقت، جناح لیبرال توسط شاخه‌های مختلف و فرعی جناح ارتجاعی محاصره شده بود اما با وصف این، بعلمت قصه سازماندهی و فقدان تسکیلات سیاسی لازم، این جناح (ارتجاع) محبور بود که با متمرکز بستن قدرت در دست لیبرالها تمکین کند. بهمین دلیل بود که دولت لیبرال مش‌بازرگان در اوایل کار در اوج قدرت خویش بسر میرسد و با نکیه بر این قدرت، و اعتداری که در برد رهبر انقلاب و مردم ایران کست کرده بود میکوشد تا با همکاری یاران حبه ملی‌اش از متمرکز قدرت در قم که باعث اسفال آن به جناح ارتجاع مذهبی میشد جلوگیری کند و پایه‌های حکومت لیبرالسنی خویش را بشمار پیش تحکیم بخشد. سرول قدرت وی نیز از زمانی آغاز شد که جناح ارتجاع مذهبی توانست رفقه رفقه خود را سازماندهی کرده و با بوجود آوردن حزب جمهوری اسلامی، سرور سطره خویش را بر سیاستهای جاری مملکت بسط دهد و از نفوذ و اقتدار بازرگان و یارانش بکاهد.

سهرحال در اوایل انقلاب و در اوج قدرت بازرگان و یارانش بود که وفایع کردستان با جریانی که در سندیج اتفاق افتاد آغاز شد، تحت تأثیر سیاستهای محافظه کارانه‌اش و راهمکاری و همفکری فرد آزاده‌ای چون طالقانی که پشتیبان و همراهش بود، بازرگان توانست در بدو امر با این جریانات مقابله کند و با وعده وعیدهای خود از تشدید وخامت اوضاع جلوگیری کرده و وقوع انفجار را در منطقه، چند ماهی بعقب اندازد. طالقانی در طی مأموریتی که همراه با عناصری از جناح ارتجاع مذهبی

در سندج داشت توانست اطمیناسهای لازم را به مردم سندج بدهد و از شدت تشنج اوضاع انفجاری منطقه بکاهد.

اما اگر چه کوششهای طالقانی در قرونشاندن آسوب کردستان و برداشتن قدمهای مؤثری در جهت حل بحران منطقه توانست در نهایت دولت لیبرال منش بازرگان را برای مدتی هم که شده از اولین آرمایش سخت دوران نخست وزیری اش سلامت گذر دهد و باعث تقویت قدرت جناح لیبرال شود اما با وصف این، دخالت سران قدرت طلب و انحصار طلب حزب جمهوری اسلامی و مهره‌های اصلی شورای انقلاب که مورد اعتماد کامل رهبر انقلاب هستند، در رابطه با ویژگیهای انحصار طلبانه اشان که ریشه در پایگاه طبقاتی - فکری آنها دارد، توانست از پیوستن حرکت اولیه دولت بازرگان در زمینه حل شورائی مسأله کردستان که در اندیشه های اسلامی - انسانی طالقانی تبلور می یافت، جلوگیری کند و برنامه‌های طالقانی را که مبتنی بر اصل شوراها بود و مسلزم دخالت دادن توده‌ها در تعیین سرنوشتشان میبود عقیم گذارد. در حالیکه بزرگ ترین بهانه آنها در جلوگیری از اجرای این اصل اساسی این بود که طالقانی با دخالت کمونیستها در شوراها و منطقه‌ای موافق است و این با مرام اسلامی ما سازگاری ندارد!!

طالقانی، این شمع فروزانی که همه عمر در غم چهل و بی حبری توده‌ها می سوخت و می کوشید تا شبهای تاریکشان را روشنایی بخشد، برای مقابله با قدرت طلبی‌ها و انحصار گرائیهای ارتجاع مذهبی، پیوسته سخن از مسأله شوراها بپایان میآورد و آن را یک اصل همه جانبه میدانست که از تمرکز قدرت در دست جناحهای مختلف و کنار گذاردن توده‌ها از صحنه تصمیم گیری و عمل ممانعت عمل میآورد، اگر چه در بدو امر مقابله وی با جناح ارتجاع مذهبی از این طریق باعث قدرت گرفتن جناح لیبرال بازرگان میشد اما چنانچه مسأله شوراها عملی می‌گشت تمرکز قدرت در

دست این جناح نیز نمانده و به مردم مسلط می‌گشت.

طالبانی در ادامه مبارزه خویش با ارتجاع چند روزی را بعنوان اعتراض از تهران خارج شده و دفاتر خود را تعطیل می‌کند تا از این طریق بطور غیر مستقیم توده‌ها را در جریان قدرت طلبیهای ارتجاع مذهبی قرار دهد و بتواند در زمینه برقراری شوراها، از رهبر انقلاب امتیازاتی بگیرد، این منظور وی سرانجام عملی شد و او توانست در طی ملاقاتی که در قم با رهبر انقلاب انجام داد موافقت وی را با تشکیل شوراهای ایالتی و ولایتی جلب نماید، اما از آنجا که حصلتهای سلطه طلبی و برتری جوئی انسان وقتی در کنار بینهایت طلبی او قرار می‌گیرد حد و مرزی برای رشد خود قائل نیست، این انحصار گران قدرت طلب ایسار نیز بیکار ننشسته و با توطئه چینی‌های خود حتی از اجرای حکم رهبر انقلاب در این مورد نیز طفره رفتند و بناگاه دیدیم آنان که پیوسته دم از پیروی از خط امام می‌زدند و خود را مطیع بی چون و چرای او می‌دانستند وقتی دستور تشکیل شوراها را مافی با انحصار طلبیهای خویش دیدند آنرا زیر پا گذاردند و آنقدر در اجرای آن، این دست و آن دست کردند تا مهره‌های مورد نظرشان در مناطق مختلف کشور جابیفتنند و آنگاه پس از ماهها رفته رفته شروع به تهیه مقدماتی برای تشکیل این شوراها نمودند تا سرانجام پس از شهادت طالبانی در اثر فشار افکار عمومی ناچار میشوند که آنرا به مرحله اجراء بگذارند و پیدا است که در چنین شرائطی، گذشته از مناطقی که اصولاً "انتخابات شوراها را تحریم کردند باید هم تنها همان مهره‌های تعیین شده آنها به شوراها را یابند.

انتخابات شهر سندج نیز بامدتی تأخیر سرانجام برگزار شد و شورای شهر، اداره امور آنرا بعهدہ گرفت اما دیگر این عمل توش دارویی پس از مرگ سهراب بود چه آنکه نه تنها برای مردم سندج بلکه برای خلق کرد نیز مسلم شده بود که هیئت حاکمه‌ای که بتدریج دارد

تحت نفوذ مرتجعین مذهبی در میآید خواهان باز دادن حقوق حقّه آنها و دخالت دادستان در سرنوشت خودشان نیست و لاجرم آنچه که باید در این میان به قضاوت بنشیند، اسلحه است.

آری طالبانی مبارز حتی تا آخرین دم حیاتش بر این اعتقاد خویش استوار بود که سرنوشت توده‌ها را باید بدست خودشان سپرد و به آنها اجازه داد تا ارزش و اهمیت خود را در صحنه عمل باز یابند و عادت کنند که خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند. اما آنجا که سیاهی غاسق و ظلمت قیرگوش، افقهای افکار و اندیشه‌های توده‌ها را پوشانده و آنها را در استخدام امیال ضد خدائی خویش گرفته و دیگر یارای اندیشیدن و فهمیدن برایشان نگذارده است، نمیتوان انتظار اجرای خواسته‌های انسانی توده‌ها و انساندوستان را از وی (غاسق) داشت. چرا که او بر افکار و اندیشه‌ها حکومت میکند و از خویشش بیتی ساخته تا توده‌ها را به پرستش خویش وادارد و با مسخ و از خود بیگانه ساختن آنها، سیطره خویش را برایشان تداوم بخشد.

آری! اکنون زمان ابراهیم است و توده‌های مردم بفرمان نمرود به "سیرده‌بدر" رفته‌اند. در شهر کسی نیست هرچند که هرجا را می-نگریم محسمه‌هایی متحرک می‌بینی اما اینها "کس" نیستند. نمرود غاسق آنها را به "سیرده‌بدر" برده و مشغول و سرگرمشان داشته است. شهر در واقع پر از آدم است اما اندیشه‌های همه در استخدام نمرود است پس در حقیقت هیچکس در شهر نیست همه کس در عالم سیرده بدری سر میبرد که غاسق برایش فراهم دیده و اینجاست که باید ابراهیم وار با تبر آگاهی و عشق، در آن زمان که توده‌ها در سیرده بدر غاسق سرگرمند به بتخانه، شهر حمله‌برد و بت‌هایی را که مردم در ذهن خویش ساخته‌اند یکی پس از دیگری شکست.

آری! آنجا که توده‌ها در صحنه نیستند، در شهر حضور ندارند

و عاشق از طریق بت‌های شهر، بجای آنها فکر می‌کند، تصمیم می‌گیرد و عمل میکند، باید که با سر آگاهی و عشق، ابراهیم وار بجان این بتها افتاد و توده‌ها را با ماهیت سنگی و جوی آنها که خالی از احساس و شعور است آسایش دهد، باید به توده‌ها فهماند که نباید اندیشه و تعقل خویش را بدست ایشان بیارند و نباید که بفرمان غاسق، که پیوسه آنها را به سیرده بدر می‌خواند و می‌خواهد، گوش فرا دهند و از شهر برون روند و صحنه را برای عاشق خالی بگذارند.

آری! زمانی که عاشق، بر اندیشه‌ها حکومت میکند و افکار را در استخدام خویش گرفته است، نباید انتظار داشت که در جهت توده‌ها گامی بردارد و به خواسته‌های انسانی شان واقعی بپردازد. در این شرائط، تنها راه این است که بت فکری عاشق را شکست و اندیشه‌های مردم را از اسارت آن رها ساخت. طالقانی، تنها یکبار جرأت انجام این کار را بخود دید و با خارج شدن از تهران، ساگاه توده‌ها را بخود آورد و به آنها فهماند که آری، در دست برده خبرهایی است که آنها تا کنون نمی‌دانستند، اما افسوس که طالقانی مسیر را تا به آخر ادامه نداد و تا فرو رختن کامل این بتها، بت را بدست نگرفت، این شد که یار دیگر توده‌ها از شهر خارج شدند و بسوی نفرجگاهها روان گشتند و تصمیم‌گیری را بعهده عاشق گذاشتند تا در غیاب آنها هرچه می‌خواهد بکند و هر سرنوشتی را که می‌خواهد، برایشان رقم بزند و دیدیم که چگونه این وظیفه را در مجلس صد مردمی خبرگان مرتجع، به انجام رساند!

بهر تقدیر، سیاستهای لیبرالستی بازرگان و حرکات انقلابی طالقانی نتوانست بر نوطه گریهای ارتجاع که در مقام شورای انقلاب، تصمیم گیریهای نهایی را بعهده داشت، فائق آید و راه حلی مسالمت آمیز و مردمی برای حل مسأله کردستان تدارک بیند، این بود که دیگر برای خلق کرد چاره‌ای جز نبرد مسلحانه برای احقاق حقوق خویش باقی نماند.

۲- زمینه‌های تشدید بحران کردستان ، تا وقوع

انفجار در منطقه ؛

عواملی که وقوع جنگ کردستان را تسریع نمود ، ریشه‌ای در آمادگی‌های خلق کرد دارد و ریشه‌ای در تکیه یک حاکمیت حاکمه به " زور " . آمادگی‌های خلق کرد از آنجا تدارک دیده شد که آنها پس از گذران مدت زمانی طولانی رفته رفته با این واقعیت ناگوار مواجه شدند که خواسته‌های ۸ ماده‌ای آنها که در سندج به هیئت تحت سرپرستی طالبانی ارائه داده بودند و نیز وعده و وعیدهایی که طالبانی به آنها داده بودند تنها عملی نشد بلکه با مانع بزرگ انحصار گرائی‌های مرجعین برخورد کرد و مارکهای مختلف کمونیستی و ضد دیسی و غیره به آنها خورد . اینجا بود که توده‌های کرد به این حقیقت رسیدند که نازمانسکه سیاستهای رژیم حاکم ، از صافی این مرجعین کهنه پرست میگذرد امکان دستیابی آنها به حقوق پایمال شده‌اشان نمرود . از این زمان بتدریج فاصله بین خلق کرد و هیئت حاکمه عمیقتر میشد و توده‌ها با توجه به خوی تجاوزکارانه ارتجاع که نموناش را در حوادث سندج دیده بودند خود را برای مقابله نهایی با دولت مرکزی مهیا می‌کردند . سازمانهای چریکی مارکسیستی منطقه و خارج از منطقه نیز که دریافتند در حکومت انحصار طلبانه ارتجاع حاکم جایی برای آنها نیست ، بهترین زمینه را برای رشد خویش در کردستان فراهم دیده و تمام نیروهای خود را برای بسیج و سازماندهی خلق کرد به آن منطقه گسیل داشتند . از سوی دیگر ، عزالدین حسینی نیز که خود را به تشکیلات و سازماندهی این گروه‌ها سازماندهی می‌دید ، به پشتیبانی از آنها برخاست تا راه آنها را برای شکل بخشیدن به حرکت توده‌های کرد هموار سازد . به این ترتیب ،

توده‌ها که روز بروز از دریافت پاسخی مثبت به خواسته‌های منطقی و انسانی شان ناامید تر میشدند و می‌دیدند که ارتجاع حاکم که بتدریج از طریق شورای انقلاب، قدرت دولت لیبرال‌بست بازرگان را محدود میساخت و حتی نمی‌خواست که بازرگان بر مبنای همان سیاست گام بگام و مرحله‌ای خویش خواسته‌های آنها را مورد توجه قرار دهد، بهیچ روی حاضر به باز پس دادن حقوق پایمال شده آنها نیست، هر چه بیشتر به ماهیت ضد مردمی ارتجاع پی برده و به تنها راه حل باقیمانده یعنی "جنگ" موءمن میشدند. همین دلیل، با همکاری سازمانها و گروههای مارکسیستی که خود مخالف سرسخت ارتجاع حاکم بودند، خود را برای یک جنگ دراز مدت مهیا میساختند. دیگر کردستان صورت نا آرام و غیر عادی بخود گرفته بود، تشنج شدت بر منطقه حاکم بود. دیگر جسم امید داشتن به برنامه‌های اولیه دولت بازرگان و شوراهای پیسنهادی طالبانی امری بیهوده می‌نمود چرا که شورای انقلاب، دائماً "احام آنها را به تعویق می انداخت و سرانجام هم آنها را موکول به پس از تصویب قانون اساسی نمود این امر، خود باعث مسدود شدن خلق کرد هر چه بیشتر جریحه دار گردد و سرانجام کردستان در آستانه وقوع انفجار نهایی قرار گیرد. سراره های ابتدایی این انفجار مرور در شهرهای سنندج، مهاباد، نقده، مریوان و سفر خود را نشان میداد. آتش عصیان خلق حتی از مرزهای کردستان نیز گذشت و به مناطقی چون ترکمن صحرا، خوزستان و بلوچستان سرایت نمود اما تمامی این وقایع، وحدان بخواب رفته هیئت حاکمه را بدار نساخت و این دشمنان ناشی و بی شناخت کمونیسم، هرگز حاضر نمی شدند که بحای تکیه بر اقلیتی متعصب و فشرکرا، به توده‌های مردم که تمام خلوص خویش را بپای انقلاب ریخته‌اند تکیه نمایند و دست از بر حسب‌های کمونیسم و امپریالیسم و صهیونیسم بردارند و برای توده‌ها ارزش و شخصیت قائل شوند. همین بی اعتنائی ها، بر حسب زدن‌ها

وبی توحهی های هیئت حاکمه به خواست توده‌های کرد بود که آنچنان آنها را جری ساخت که در آسانه انفجار کالمشان قرار داد.

اما تکیه‌یک‌جانبه هیئت حاکمه به "زور" نیز دقیقاً از همین نقطه شروع شد زیرا بعینه مشاهده می‌کردیم که بموازات اینکه تکیه هیئت حاکمه (که اکنون دیگر جناح‌های ارتجاع مذهبی در آن بقدرت بیشتری دست یافته بودند و سیاست‌های دولت لیبرال بازرگان را تحت الشعاع خویش قرار میدادند) به توده‌های مردم بعنوان یک اصالت انسانی خارج از کادر تژاد و مذهب کم‌میشد*، محبور میشد که به نیروهای نظامی و "زور" تکیه کند تا بتواند نفوذ خود را در منطقه حفظ نماید. و این یک دیالکتیک اجتماعی است که تا زمانی که توده‌ها خود به امامت برسند و نتوانند حاکم بر سر نوشت خویش شوند، صورت مأمومیت دارند و پیوسته میبایست تحت سیطره امامی دیگر حرکت کنند که این امام یا جنبه مردمی دارد و یا جنبه ضد مردمی. اما همچنانکه تاریخ نشان داده است این امامان پیوسته جنبه ضد مردمی داشته‌اند و غاصبان تاریخ بوده‌اند، از سوی دیگر، این نیز یک دیالکتیک اجتماعی دیگر است که امامان غاصب تاریخ، از آنجا که مقبولیت توده‌ای ندارند و در قلوب مردم، جایی برای آنها نیست محبورند برای حفظ سلطه خویش یا از سلاح "علم و فلسفه و مذهب" (تزویر) سود جویند و بدیوسیله توده‌ها را در جهل و بیخبری و مسخیت نگهدارند و بهر طریقی که شده شرائط ظالمانه حاکم بر آنها را توحیه علمی، فلسفی و یا مذهبی بکنند

* - اشاره به قسمتی از فرمان امام به مالک اشتر است که به او فرمود: مردمی که تو بر آنها حکومت میکنی، یا برادر دینی تو هستند و یا انسانهایی همچون خود تواند که در هر دو صورت باید با آنها به عدالت رفتار کنی.

وامری حبری و محتوم جلوهاش دهد. و یا وقتیکه این سلاشان کارگر سافناد و توده‌ها بخود آگاهی رسیده و جبرهای ساختگی را با نیروی اراده و ایمانسان در هم شکسته و در مقابل این امامان غاصب به مقابله برخاستند، ناچارند که اینبار برای حفظ موجودیت خویش به سلاح "زور" متوسل شوند و حاکمیت خود را بر توده‌ها از اینطریق استمرار بخشد.

وامرور می بسیم کردستان، صحنه واقعی و عینی یک جنبش دیالکتیکی است. هیئت حاکمه که می خواهد بر توده‌های کرد تکیه کند و همواره سعی دارد تا بحوی در مقابل آنها موضعگیری کرده و خواسته‌های بر حقشان را لوث نماید در اسدا کوسید تا با توسل حیل‌گرانه به مذهب و عَلم کردن مفتی راده در مقابل عرالدین حسینی، از راه تزویر وارد شود و فریاد حق طلبانه خلق کرد را خاموش سازد. اما وقتیکه توده‌های کرد در اثر افشاگری‌های عرالدین و یارانش، به ماهیت ضد مردمی مفتی راده پی بردند و فهمیدند که او هم، هم بیاله مرتجعین حاکم است، از گردش پراکنده شدند و ستهایش گذاردند. پس از آن بود که ارتجاع حاکم مجبور شد تا برای حفظ اقتدار خویش در کردستان، به "زور" متوسل شود و به تقویت نیروهای نظامی مبادرت ورزد.

بطور کلی اگر مجنبی انقلاب را از سهم ماه گذشته به اینطرف نگاه کنیم، دو نکته مهم بچشم محوود: یکی اینکه بموارات دور شدن از شور و التهاب اولیه انقلاب، رفته رفته قدرت هیئت حاکمه از جناح لبرال مذهبی به جناح ارتجاع مذهبی انتقال می یابد و دیگر اینکه به موارات این انتقال قدرت، تکیه هیئت حاکمه بر توده‌های مردم (بویژه مردم کرد و بلوچ و ترکمن و عرب و ...) کمتر شده و بر نیروهای نظامی و ارتش استوار میگردد. نکته اول نشان دهنده قدرت طلبی و انحصار گرائی جناح ارتجاع مذهبی است که در این راه هیچ حد و مرزی برای

خود قائل نیست. و نکته دوم روستاگر این است که این جناح، منافع بوده
 ها را معایر یا منافع خویش می بیند و بهمین دلیل است که خود را از توده
 ها جدا میداند و میگوید تا بحال این است که سراراده
 پولادین خلقها تکیه کند، یا به نیروی متصل شود و یا به زور.

نکته مهم دیگری که از مجموع این گفته ها و سیرار واقعیهای عینی
 اجتماعی میتوان درک کرد این است که بموارد است که تضاد بین جناحهای
 مختلف هیئت حاکمه بالا میگرفت، و ارتجاع مذهبی در رابطه با حصلت
 انحصار گرائی خویش و یا توجه به اعتماد و اطمینان بیشتری که در نزد
 رهبرانقلاب داشت و هم چنین با تکیه بر تشکیلات سیاسی تازه یا گرفته شده
 قدرت را در قبضه خویش میگرفت، اوضاع داخلی کلی ایران و سیر اوضاع
 داخلی مناطق مختلف مملکت نظیر کردستان، بلوچستان، خوزستان و
 ترکمن صحرا و اخیراً "هم آذربایجان و تبریز شدت روزه و خامت میگذاشت
 و فاصله میان مردم این مناطق و هیئت حاکمه و در نتیجه انقلاب، عمیق
 تر میشد و بطور کلی مردم ایران با این حقیقت بلخ روبرو میشدند که
 انتظارشان از انقلاب برآورده نشده است، اینها همه نشان از آن دارد
 که ارتجاع حاکم نمی خواهد بر نیروی لایزال توده ها تکیه کند و با دخالت
 دادن آنها در سر و سامان، از نیروی ایمان و اراده شان در رفع مشکلات
 مملکت سود جوید. این است که با توجه به همان قانون دیالکتیک اجتماعی،
 مجبور میشود که به جای توده ها، بر ارتش تکیه کند.

این خط سیر حرکت ارتجاع حاکم (دوری از مردم و نزدیکی به
 ارتش) از همان ابتدا بخوبی مشخص بود. دولت یاررگان "اصولاً" با
 توجه به خصلت لیبرالیستی و محافظه کارانه اش، با اعدام انقلابی
 مزدوران رژیم گذشته مخالف بود اما از آنجا که محاکمه و اعدام این
 عناصر در حوزه قدرت وی نبود نمیتوانست آنچنانکه باید، در امر این
 دادگاهها دخالت نماید. اما دادگاههای انقلاب که کار محاکمه و اعدام

این عناصر را بر عهده داشتند، در حوزه قدرت ارتجاع مذهبی عمل میکردند و لذا هرگونه کوتاهی و سستی در این امر مستقیماً به سیاستهای ارتجاع مذهبی ارتباط پیدا میکند. اینجاست که می‌توانیم بینیم که اصولاً "جرا به درخواستهای مکرر نیروهای مرفقی و مردمی منتهی بر اعدام سریع و قاطعانه عناصر ساواک و ارتش که خیانتشان به ملت ایران ثابت شده است و فعی نمی‌بهند و دست آخر هم با کشتن مهره‌های سرشناسی که دیگر چاره‌ای از اعدام آنها نداشتند و نیز با بازتخته کردن عده‌ای از افسران عالی‌رتبه ارتش، بمرور بر آتش‌کینه و انتقام خلق ایران خاکستر پاشیدند و با پیش کشیدن مسائل فرعی کوشیدند تا اذهان عمومی را از دادگاههای انقلاب فرا خوانند و سرانجام هم حکم عقوبت این خائنان به ملت را از رهبری انقلاب بگیرند!! راستی چه کسی میتواند باور کند که قتل عام نزدیک به ۷۰ هزار نفر و مجروح و معلول شدن بیش از ۱۰۰ هزار نفر در جریان انقلاب، تنها بدست هستاد، نود نفر عنصر سر سپرده صورت گرفته باشد؟!!

آری! اینها همه حاکی از این است که ارتجاع مذهبی از همان ابتدا نمی‌خواست بر نیروی مردم تکیه کند و میکوشید تا ارتش و ساواک آنچنان ضربه مهلکی که برای برخاستنشان نباشد تحورند تا بتواند در آینده از وجودشان در صحنه‌هایی نظیر کردستان استفاده کند! اینجاست که می‌بینیم ارتشی که مغفور نوده‌ها بود و مردم داغیده کوچ و بازار کیده‌ها از آن بدل داشتند، آنچنان ارج و قربی پیدا میکند که حتی در نظر هیئت حاکمه از سپاه پاسداران که اکثراً "نیروهای مردمی و مؤمن به انقلاب هستند و بیش از آنکه بخاطر پول و مقام کار کنند بخاطر صداقت و ایمان انقلابی شان به این سپاه پیوسته‌اند، اهمیت بیشتری پیدا میکند. در این رابطه اگر ما تنها حقوقهای گراف کادرهای ارتش را با حقوق ناچیز سپاه پاسداران مقایسه کنیم، خیلی حقایق برایمان

به این ترتیب، رفته رفته فصل جدیدی در انقلاب مردم ما باز شد که رشد روز افزون نیروهای ارتش و افول تدریجی نیروهای مردمی نظیر سپاه پاسداران و کمیته‌ها را در پی داشت تا جایی که مثلاً "در واقعه بدر انزلی می‌دیدیم که مردم در شعارهای خویشتن می‌خواستند که سپاه پاسداران شهر را ترک کند و ارتش بجای آنها کنترل شهر را بر عهده گیرد!!"

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا رشد بیش از حد محبوبیت و ارج و قرب ارتش در برد هیئت حاکمه و مردم، و در مقابل، مطرود واقع شدن نیروهای مردمی نظیر سپاه پاسداران، در نهایت بفتح چه کسی تمام خواهد شد؟؟

آیا جز این است که امپریالیسم نیز خواهان تقویت و استحکام هر چه بیشتر ارتش و رشد میلیتاریسم در ایران است؟ آیا جز این است که میلیتاریسم یگانه حامی و حافظ منافع امپریالیسم است؟ آیا جز این است که تقویت و قدرتمند شدن ارتش منوط به وارد کردن اسلحه از آمریکا است؟ و آیا جز این است که وابستگی نظامی با وابستگی اقتصادی و سیاسی ملازم است...؟

ایحاست که اگر تکیه روز افزون هیئت حاکمه به میلیتاریسم را با موقعیت انفعالی که در میان خلق کرد پدید آمده بود، در ارتباط قرار دهیم خواهیم دید که با جمع شدن این دو عامل با یکدیگر، چه فاجعه بزرگی بوقوع خواهد پیوست، سرآغاز این فاجعه، واقعه خونین پاهو بود که بسرعت دامن خود را در تمامی منطقه (کردستان) گسترده و تضاد عمیق بین خلق کرد و هیئت حاکمه، تبدیل به یک جنگ تمام عیار شد. واقعه پاهو، نشانگر دو مسأله مهم بود: یکی اینکه تضاد بین جناحهای مختلف هیئت حاکمه به اوج خود رسیده و به پیروزی

کامل جناح ارتجاع مذهبی جنگ طلب (هر چند نه در ظاهر) بر جناح لیبرال مسالمت خواه جامیده است . و دیگر اینکه سیر صعودی تکیه به ارس و افول نیروهای مردمی نیز به نقطه اوج خود رسیده و ارس بواسطه استحای خود را در میان هیئت حاکمه و مردم یار کند و بمرور در سیاستهای مملکت نقش ایفاء نماید!

۳- واقعه پاه ، اولین گامی که ارتجاع بسوی امپریالیسم برداشت :

سایران ، واقعه پاه را که سرآغاز انفجار خلق کرد و نقطه شروع جنگ همه حاشه گردستان بود نمیتوان تنها ، حادثه‌ای محسوب داشت که در سطح گردستان بوقوع پیوسته است چرا که این واقعه ، در حقیقت پرده نمائی بود که بمتگیری جدید جریان انقلاب را نشان میداد . این واقعه نحوی نمایان ساخت که خط سیر آینده انقلاب از چه مسیری بگذرد و به کجا منتهی میشود ؟ این واقعه ، آئینه تمام نمایی بود که قدرت نمائیا ، انحصار گرائی ها ، نامردمیا و خوی ضد انقلابی و بحول باید ارتجاع را در خود منعکس میساخت . این واقعه ، همدارنگان دهنده‌ای بودیه تمامی نیروهای مردمی و مرفی که ، انتقال قدرتی که در سطح هیئت حاکمه بنفع ارتجاع صورت گرفته است ، در نهایت ارس را بحای مردم ، تکیه گاه خویش قرار خواهد داد و بی تردید اگر تمامی خلقهای ایران هم در مقابلش قد علم کنند ، باکی از کسارتان ندارد ! چرا که حاصلت قدرت طلبی و انحصار گرائی ارتجاع اکنون میدان گسترده‌ای برای رشد خویش فراهم دیده و بهیچ روی حاضر نیست دره‌ای مقابل نیروهای مردمی عقب نشینی کند و میدان را برای اظهار وجود آنان خالی گذارد . و بی تردید این حرکت انحصار گرایانه ارتجاع با توجه به سیاستهای بی‌دریغ رهبر انقلاب از آن ، بسوی نوعی دیکتاتوری قرون وسطایی و انگریسیون کاتولیکی پیش خواهد

رفت و هیچ فکری، اندیشه‌ای، قلمی و قدمی را که بر علیه منافعش باشد، تاب نخواهد آورد. این واقعیت ناگوار و انکار ناپذیر را از هم اکنون میتوانیم بوضوح مشاهده کنیم و بسیم که مثلاً "محدودیت‌هایی که برای سرآزادانه افکار و عقاید ایجاد شده است همچنین قبضه کامل رادیو تلویزیون و بیشتر مطبوعات و . . . یا توجه به روحیه انحصارگرایانه ارتجاع، چگونه میتواند تا مدت زمانی دیگر به یک قضای اختناق‌آور و دیکتاتوری کامل فکری منجر شود.

از سوی دیگر قدرت نمائی‌های ارتجاع در کردستان و قتل عامی که از مردم بیگانه و محروم آن سامان بعمل آورد، نمونه بارزی است که می‌تواند دورنمای مخالفتهای احتمالی با قدرت طلبیها و انحصارگرائیهای ارتجاع را نشان دهد.

اگر این مسأله را در نظر بگیریم که نقطه اوج محدودیت‌هایی که برای سرآزادانه افکار بوجود آمد تقریباً "همزمان بود با انفجار حسم خلق کرد در واقعه پاوه، و به این نکته نیز توجه کنیم که بموازات اوجگیری مبارزه در کردستان، آزادیهای دمکراتیک نیز دچار محدودیت‌های شدیدتری شده است، میتوانیم اصولاً "واقعه پاوه را نقطه عطفی در حرکت رو به رشد انقلاب ایران بحساب آوریم که از شروع آن بعد، انقلاب یک حرکت شتابنده را بسوی دیکتاتوری قرون وسطایی طی نموده است. پیداست که انتهای این حرکت، جدائی کامل مردم و هیئت حاکمه، مرجع را در پی دارد، البته باید توجه داشت که ارتجاع، یا توجه به خوی انحصارگرایانه‌اش، دیرتر از لیبرالیسم تسلیم امپریالیسم میشود چرا که امپریالیسم نیز خوی قدرت طلبی و انحصارگرائی دارد و مسلم است که بین او و ارتجاع در این زمینه تضاد عمیقی حاکم خواهد شد اما علیرغم این مسأله، جای هیچگونه شکی نیست که با توجه به همان اصل دیالکتیک اجتماعی که گفتیم، هرچه ارتجاع نکیه خود را

از مردم بردارد مجبور است آنها بر ارتش و زور استوار کند و هرچه بیشتر بر ارتش متکی شود به امپریالیسم وابسته میشود. اگر بر تمامی این عوامل، تعصبات شدید ضد کمونیستی ارتجاع را نیز بیفزاییم به این نتیجه می‌رسیم که پرهیز ارتجاع از نزدیکی به ابر قدرت شرق، باعث خواهد شد که خواه ناخواه اصول سیاست موازنه منفی یا عدم موازنه وجودی را زیر پا بگذارد و بسوی امپریالیسم غرب گرایش پیدا کند.

بنابراین، اکنون به یک واقعیت نزدیک ناپذیر بر می‌خوریم و آن اینکه هیئت حاکمه کنونی که حتی برخی از مهره‌های جناح لیبرال را نیز در استخدام خویش گرفته است*، به مسیری پا گذاشته که انتهای آن، به وابستگی کامل به امپریالیسم غرب حتم خواهد شد. و در این

* - بعنوان مثال ما امروز می‌بینیم که مهره‌هایی نظیر صباغیان، معین‌قر، فروهر و غیره که تابیش از این، سیاستهای بازرگان را اجراء می‌گردند اکنون سیاستهای مرتجعانه شورای انقلاب را پیاده می‌کنند. اصولاً "خصلت عمده" لیبرالیسم این است که چون اصالت ندارد (یعنی میخواهد چیزی بین حق و باطل باشد، نه سیخ بسوزه و نه کباب!) در نتیجه بهر طرف که باد بیايد، او هم میرود. اگر مردم انقلابی شدند او هم انقلابی میشود. اگر محافظه‌کار شدند او هم میشود (که اصلاً این یکی پایگاه ثابت خودش است زیرا انقلابی شدن او هم، تنها در حرف است نه در عمل) اگر دولت وابسته به امپریالیسم شد آنها هم از آن استقبال میکنند (تزلزل در موضعگیری در مقابل حق و باطل) و این عدم قاطعیت در موضعگیری را میتوانیم در سرشناس‌ترین چهره‌های لیبرال خودمان مشاهده کنیم. و دقیقاً "به همین دلیل است که لیبرالیسم زودتر از ارتجاع، به امپریالیسم وابسته میشود."

میان، واقعهٔ پايه نشان دهندهٔ اولین قدم بلندی است که او در این مسیر برداشته است. البته باید توجه داشت که وی، موانعی چند را نیز در سر راه خود می‌بیند که مهمترینش را میتوان رهبر انقلاب، پیش گامان مردمی و گروههای مارکسیستی دانست. رهبر انقلاب با توجه به خصوصیات حرکت فردیش، اگرچه در "شعار" هم که شده، صد امپریالیست است و با توجه به دیدگاههایی که از وابستگی رژیم گذشته به امپریالیسم دارد، بهیچ روی نمیتواند وابستگی مجدد به امپریالیسم را تحمل کند. این است که عملاً "یک نیروی عمده در سر راه ارتجاع است که مانع از برداشتن گامهای آشکار و علنی در مسیر وابستگی به آمریکا است. اما ارتجاع در این میان، از یک نقطه ضعف عمدهٔ رهبر انقلاب استفاده کرده و بطور غیر منسجم، مقاصد صد مردمی خویش را عملی میسازد و یگونه‌ای نامرئی در مسیر وابستگی به امپریالیسم گام بر میدارد. نقطه ضعف رهبر انقلاب وابستگی شدید و اطمینان بیش از اندازه‌ای است که به روحانیت دارد * . این امر نیز بخاطر این است که

* - مثلاً "می‌بینیم که اکثر مأموریت‌های حساس را که بیشتر، رسیدگی به اوضاع اقتصادی - سیاسی - اجتماعی مناطق مختلف و در گیربها و برخوردهای محلی است بر عهدهٔ روحانیون میگذارد. و حتی وقتی هم که مجبور میشود این گونه مأموریتها را بعهدهٔ افرادی غیر روحانی بگذارد (نظیر بازرگان و مأموریتی که در جریان انقلاب برای سرکشی به مناطق نفتی به عهدهٔ او گذاشت)، حتماً "یک یا چند تا از روحانیون را نیز همراه با آنها میفرستد تا کارها یشان را کنترل کنند، حتی سؤالهٔ عجیب اینجاست که وی به طالقانی هم اطمینان نداشت و در مأموریتی که برای بررسی اوضاع سئندج بر عهدهٔ وی گذاشت، صهره‌های اصلی ارتجاع را نیز با وی همراه کرد!



وی پایگاه فکری مستقل و تکیه‌گاه مبارزاتی سازمان یافته‌ای بجز روحانیت نداشته و مجبور شده است که به آن وابسته بشود. بهمین جهت، ارتجاع حاکم، از این نقطه، ضعف رهبر انقلاب حداکثر استفاده را کرده و میکوشد تا از طریق پایگاه عظیم توده‌ای وی و نفوذ بی‌اندازه‌ای که در توده‌های مردم دارد، اولاً "پشتیبانی توده‌ای برای خود کسب کند و در ثانی مقاصد شوم خویش را در قالب "پیامها و فرمانهای امام" اعلانی سازد. کما اینکه دیدیم مثلاً "دستور حمله به کردستان و یا محدودیت‌هایی که برای آزادی‌های دموکراتیک پدید آمد، سیاستهای انحصار طلبانه، ارتجاع بوده که از زبان رهبر انقلاب بیان شد و به اجراء در آمد. به این ترتیب می‌بینیم که هر چند رهبر انقلاب، با توجه به ویژگیهای حرکت فردی اش هیچگونه تمایلی در جهت وابستگی به امپریالیسم ندارد اما بعلت عدم شناخت کافی که از شرائط اجتماعی سیاسی - بین‌المللی و نیز از ضوابط و معیارهای مکتبی دارد، و همچنین بعلت وابستگی شدیدی که به روحانیت بعنوان پایگاه حرکتی خویش دارد*، من غیر مستقیم، عامل اجرای سیاستهای شوم ارتجاع در جهت وابستگی به امپریالیسم شده است**.

در مورد افشاگرهای پیشگامان مردمی و گروههای مارکسیستی نیز که بعنوان موانع بررگی در سرازه انحصار طلبی‌های ارتجاع قرار گرفته‌اند نیز ارتجاع، فکر خود را کرده است و با تبلیغات شدید ضد "شکلیاتی

* - البته اینها همه رابطه ارگانیک با یکدیگر دارند.

** - البته ما مدعی آن نیستیم که ارتجاع، صد درصد آگاهانه و عالمانه بسوی امپریالیسم گام برمیدارد اما آنچه که واقعیتها نشان میدهند این است که چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، منافع انحصار طلبانه وی با منافع امپریالیسم پیوند می‌خورد.

— روشنفکری-مارکسیستی "خود که بیشتر از زبان رهبر انقلاب و موسسه رادیو-تلویزیون به آن دامن میزند توانسته است تا حد بسیار زیادی آنها را به انزوا بکشد و مردم را از ایستادن بگیرد. این است که با آن رمان که ارتجاع، از پایگاه بوده ای محکمی برخوردار باشد و مردم ساده کوجه و بازار را پشت سر خود و حامی سیاستهای احصار طلبانه خود بسند، خیالش نسبتاً "از جانب پیشگامان مردمی و گروههای مارکسیستی راحت است و حتی میتواند در دراز مدت، محدودیتهای شدیدی را برای آنها تدارک بیند و با بوجود آوردن حواشی و اعمال انگریسون، فعالیتهای آنها را تحت کنترل خویش درآورد.

مجموعه آنچه در این قسمت گفته شد، این مسئولیت سنگین و بسیار خطیر را بر دوش پیشگامان مردمی و کلیه افراد، گروهها و سازمانهای مترقی مذهبی قرار میدهد که با هوشیاری و آگاهی تمام، سیاستهای ضد مردمی ارتجاع را پی گیری کنند و بکوشند تا بهر طریق ممکن، چهره ضد مردمی آن را از پشت نقاب مذهب بیرون کنند. این امر تحقق نخواهد یافت مگر اینکه این نیروها به مسئولیت خطیر خویش در زمینه ارتقاء سطح خود آگاهی "مکتبی-اجتماعی" نوده ها واقف شوند و بکوشند تا اسلام راسخ را شناخته و به مردم بیاسانند زیرا آنچه که مردم را شدیداً به ارتجاع حاکم وابسته کرده این است که ملاکهای مکتبی و اجتماعی حق و باطل را نمی شناسند و با توجه به ویژگی مطلق اندیشی و ظاهر بینی خود، ارتجاع را تحلی و سلور کامل حق می پندارند*.

این است که بی تردید اگر مردم بتوانند بر اساس ملاکهای حقیقی حق و باطل، در مورد میزان حقانیت ارتجاع به قضاوت بنشینند حتماً آن را

* — به سومین قسمت مقاله "در حاشیه کتاب" مراجعه شود.

در کفه باطل ترازوی حقیقت یاب خویش قرار میدهند و از گردش پراکنده میشوند. ما در اینجا باز هم شعار همیشه خویش را تکرار می‌کنیم که:

"برای مقابله با ارتجاع، نایست اورا از مردم گرفت، بلکه باید مردم را از او گرفت!"

۴- جنگ کردستان،

مشغولیتی تازه برای افکار عمومی ملت ایران:

تأثیر قابل توجهی که واقعه یاب و بدنیال آن اوجگیری نبرد در کردستان، در مردم ایران گذاشت، معطوف نمودن توجه آنها از تضادها، ناهنجاریها و گرفتاریهای داخلی به تضادها و برخوردهای خارجی بود و این خود، میرساند که هدف ارتجاع از مداخله نظامی در کردستان و بسیج افکار عمومی بدانصوب، این نیز بوده است که توجه مردم را از اوضاع وخیم اقتصادی - سیاسی - اجتماعی داخلی فراخواند و با خیال آسوده‌تری پایه‌های قدرت خویش را در شورای فرمایشی بررسی قانون اساسی تحکیم بخشد.

افزایش تعداد کارگران بیکار و اعتراضات و اعتصابات مداوم آنها، تقاضاهای اقتصادی روزافزون کارگران باکار، رشد سرسام آور تورم مالی، کمبود کالاهای مورد احتیاج مردم، گرانی بسیار شدید مواد غذایی و غیره، برآورده شدن خواسته‌های عمومی مردم از انقلاب، حمایت دولت از سرمایه‌داران داخلی وابسته، سانسور شدید مطبوعات و رادیو تلویزیون، رشد تضادهای داخلی هیئت حاکمه و افشاگریهای نیروهای مردمی، فشارهای سخت اقتصادی که از همه طرف بر توده‌های مردم مستضعف

وارد می‌آید همه و همه دست بدست یکدیگر داده و بتدریج توده‌ها را در جبهه یک مبارزه، ضد استعماری قرار میدادند و از آنجا که هیئت حاکمه، حاضر به احرای یک برنامه اقتصادی ضد استعماری (سوسا - لیستی) نیست و آن را کفر میداند ^{۱۱} *، در نتیجه تضاد بین هیئت حاکمه و مردم اوج میگرفت و این امر بهیچوجه خونساید ارتجاع قدرت طلب و احصارگر نبود. این است که ارتجاع برای فرار از یک چنین مخمصه‌ای پیوسته میکوشد تا یک علم و کنلی راه بیندازد و توجه مردم را از زندگی روزمره و تضادهای داخلی شان، به یک مسأله خارجی و تضاد خارجی معطوف کند و در یک چنین فضایی بتواند با خیالی آسوده تریایه‌های قدرت خویش را تحکیم بخشد.

بعنوان مثال، این واقعیتی است که امروزه توده‌های مردم در جریان یک بسیج ضد امپریالیستی است که می‌توانند رشد کنند و بخود آگاهی برسند، و اینچنین مبارزه‌ای که یک تضاد خارجی است، طبیعتاً از مسیر حل تضادهای داخلی نیز خواهد گذشت به این معنا که چون مبارزه ضد استعماری در سه جبهه ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد استعماری صورت می‌گیرد لذا در مسیر یک مبارزه اصیل ضد امپریالیستی تمامی تضادهای داخلی که در سه صورت فوق جمع میشوند از میان می‌روند، اما امروز مشاهده میکنیم که ارتجاع با زرنگی تمام، این مسأله را بنفع خود بدینگونه تغییر داده است که با ذهنی و خیالی کردن، مبارزه ضد امپریالیستی توده‌ها، سبب شده است تا یک چنین مبارزه‌ای تضادهای داخلی را از یاد توده‌ها ببرد و آنها مسأله اساسی استثمار و همچنین استثمار مذهبی را بفراوشی بپارند. این است که امروز بوضوح مشاهده میکنیم که مبارزه ضد امپریالیستی توده‌ها که یک صورت ذهنی

و خیالی بخود گرفته و بر مبنای شور و احساسات صرف توأم با چند شعار جریان پیدا کرده است، از آنجا که جهتی مشخص و معین ندارد، از یکسوی باعث سردرگمی توده‌ها میشود، و نمی‌دانند که خوب، این مشتهای را که اکنون بر علیه امپریالیسم بالا برده‌اند، کجا باید فرود بیاورند؟ و از سوی دیگر باعث سرگرمی آنها و غفلتشان از خیانتها و نامردمیهای ارتجاع شده و جنبهء اصلی مبارزهء ضد امپریالیستی را که در شرائط کنونی، مبارزهء ضد استثماری است فراموششان میسازد.

این مسأله، مسئولیت سنگینی را بر دوش پیشگامان مردمی مینهد که با آگاهی و هوشیاری تمام بکوشند تا با ارتقاء سطح خودآگاهی مکتبی سیاسی مردم، شور ضد امپریالیستی آنها را به شعور ضد امپریالیستی بدل کنند و به بسیج توده‌ای ضد امپریالیستی کنونی، جهت راستین و مشخص بدهند تا شکل عملی و عینی پیدا کند.

در همین رابطه اسکرمی بیسم ارتجاع از پس از پیروزی انقلاب مردم، مداوماً " سعی دارد تا به مناستهای مختلف و در موقعیتهای گوناگون با همکاری رهبرانقلاب، نظاهرات و راه پیمایی‌های میلیونی راه بیندازد و هر رمای توده‌ها را به چیزی سرگرم و مشغول کند و بحتهای اقتصادی و زورمرهء مردم را که بستر در مورد گرانی و تورم و استثمار و غیره دور میریزد به بخت و جدلهای زرگری - سیاسی بر سر یک دشمن موهوم و خیالی و خیلی مواقع هم قرعی بدل نماید.

واقعۀ پاوه و یدبال آن، جنگ همه جاگیر کردستان از حمله مسائلی بود که خواه و ناخواه افکار و توجهات مردم را برای مدتی طولانی بطور درست بخود مشغول داشت و این خود، از زرنگیها و کارکشیهای ارتجاع است که با یک تیر چند نشان میزند اینجاست که باز هم بر اساس یک اصل دیالکتیکی دیگر که " رشد تضاد خارجی می- تواند باعث افول تضاد داخلی شود، بناگاه شعار " بعد از شاه نوبت

آمریکاست" به شعار "بعد از شاه توبت کرده‌است" بدل شد. ا. ا. و فرمان ناگهانی رهبر انقلاب مبنی بر بسیج عمومی ارتش و سپاه پاسداران برای نبرد در کردستان*، تضاد خارجی تازه‌ای را در مقابل توده‌ها علم کرد و با رشد این تضاد، ضرورتاً "تضادهای داخلی افول کردند. در صحنه نبرد کردستان بود که برای اولین بار پس از انقلاب، توده‌ها در مقابل یکدیگر صف آرایی کردند و پاسدار ناآگاه و با ایمان، در مقابل پیشمرگ آگاه و با ایمان قرار گرفت!

برای تشدید شور ضد کردیسمی مردم، دستگاههای تبلیغات ارتجاع کار افتادند تا هر چه بیشتر شکاف میان حلقه‌ها را افزایش دهند و صحنه نبرد را مهیج‌تر و داغ‌تر نمایند و افکار و توجهات توده‌ها را هر حد بیشتر بدانصوب متوجه سازند تا بداحل بار نگردد. شدت تبلیغات ارتجاع و تأثیر گذاری آن یحیی بود که حتی سربازان راستین انقلاب بطریق القای رانیز تحت تأثیر قرار داد و او را وادار ساخت تا مزارعه خلق کرد را بناد حمله بگیرد!

این بود که پاسداران پر شور و با ایمان دسته دسته و با اشتیاق تمام برای نبرد در جبهه کفر و مقابله با مشی کومنیست از حدایی حر که خواهان نابودی انقلاب اسلامی اند! به سوی کردستان راه افتادند تا اسلام را از دست آنها نجات دهند. ارتش نیز به حمایت آنها برخاست و برای اینکه آبروی از دست رفته خود را در مقابل ملت ایران دوباره بدست آورد و در صحنه جنگ کردستان خودی نشان دهد و بسنایی توده‌ها را بخود جلب نماید بسوی جبهه کفر سناقت، خلخال قاضی سرع! نیز به منطقه گسیل شد تا کافران صد دین و صد انقلاب را در

* - از اینجا بود که رهبر انقلاب بطور رسمی ریاست قوای سدگانه را به نیابت ارتجاع بر عهده گرفت!

محکمه عدل الهی اعدام صحرائی میکند همه چشمها ، گوشها و حواسها متوجه کردستان بود که ببینند سرانجام ، غائله یکجا ختم میشود و سپاه کفر چگونه در مقابل سپاه ایمان منکوب و مغلوب میگردد ؟

نبرد شروع شد ، طرفین بجان هم افتادند ، ارتش از زمین و آسمان روستاها ، شهرها و کوهستانها را مورد هجوم قرار داد و پاسداران نیز در سراسر منطقه پخش شدند و به مقابله با نیروهای کرد پرداختند . خلق کرد نیز با توجه به آمادگیهای قبلی که برایش فراهم شده بود و خود را در آستانه نبرد نهایی یا هیئت حاکمه قرار داده بود ، یکمربه خود را مواجه با حمله همه جانبه ارتش و سپاه پاسداران دید ، این بود که دیگر سزار یا شحات و سلاح بر دوش تصمیم به مقابله با نیروهای مهاجمی که خانه و کاشانه او را مورد هجوم قرار داده بودند گرفت ، از اینجا بود که بفرمان قاضی شرع ا ا گئوتین انقلاب که ناکون گردن خسرو دادها و نصیربها را میزد تغییر جهت داد و گردن خلق بیگناه و مظلوم کرد را شانه گرفت ، اعدامهای متوالی و پی در پی صورت گرفت و چه سعدالشیها و نامردمبها و بی سربهای که در جریان این اعدام ها به خلق کرد اعمال شد و چه جواسها و مردمان مظلوم و محرومی که مجرم همکاری و تماس با گروههای کمونیستی به رگبار بسته شدند در حالیکه در پای جوبه اعدام ، مریض و محروح بودند ا

اما خلق کرد دیگر تصمیم خود را گرفته بود و بر آن بود که اس مجاوزین به خانه و وطنش را پس براند . ولدا ، یک جنگ تمام عیار خلقی بر علیه پاسداران و ارسسان در سراسر نقاط کردستان برپا شد و اینجا بود که پاسداران و ارسبایی که در ابتدا با حالت مهاجمی و با یسبایی رهبرانقلاب و افکار عمومی ملت ایران به قلب کردستان تاخته بودند رفته رفته روحیه سهاجمی خویش را از دست داده و یک حالت دفاعی بخود گرفتند ، و در مقابل ، اس خلق کرد بود که بی باکانه از

موضعی تهاجمی به این مجاورین حمله میبرد .

نتیجه این شد که پاسداران و ارتش‌یانی که برای مقابله با سپاه کفر به کردستان آمده بودند رفته رفته این حقیقت را دریافتند که خیر آنها در کردستان با امپریالیسم ، صهیونیسم یا کمونیسم روبرو نیستند و جنگ آنها با کافرین بی‌دین و تجزیه طلب نیست ، بلکه آنها با توده مردم طرفدار مردمیکه با رنگین سالها محرومیت و فقر و ستم و استثمار مضاعف را بر دوش کشیده‌اند و اکنون که فرصتی برای احقاق حقوق از دست رفته‌شان بدست آورده‌اند حاضر نیستند به هیچ قیمتی این فرصت را از دست بگذارند . آری آنها دریافتند که آنگونه که دستگاههای خیر سازی و تبلیغات پراکنی ارتجاع برای آنها زمره کرده بود ، در کردستان با اقلیتی متحاصر و تجزیه طلب که خواهان نابودی انقلاب اسلامی‌اند مواجه نیستند ، بلکه با اکثریتی مطلق از بوده‌های درند و اسیر روبرو هستند که نه تنها دم از تجزیه طلبی نمی‌زنند بلکه خواهان حمایت از انقلاب اسلامی نیز هستند . آنها دریافتند که دشمن رو در روی آنها چهارتا پارتیزان کمونیست نیست بلکه یک ارتش عظیم و لبریز از عشق و آگاهی است یک ارتش خلقی به تمام معنای کلمه .

این بود که رفته رفته وجود آگاهی رسیدند و ماهیت امر برایشان روشن شد ، دیگر جرأت نبرانداری بسوی مردم بیگانه را در خود نمی‌دیدند ، دیگر روحیه مقاومت و پایداری از آنها سلب شده بود ، دیگر یارای مبارزه را نداشتند و نمی‌خواستند که برادر کشی راه بیندارند . دیگر فهمیده بودند که آنها با خلق می‌جنگند نه با ضد خلق و لذا روحیه تهاجمی اولیه خود را بتدریج از دست میدادند و از نبرد دل زده میشدند بخصوص که شکست‌ها و ضربات فاحشی نیز نصیب آنها شده

بود *

* - از جمله در سردشت و جاده منتهی به آن ، در ضمن باید در نظر داشت که پاسداران و ارتش‌یانی که هنوز هم در منطقه به نبرد

از طرف دیگر افکار عمومی مردم ایران نیز رفته رفته تسست به ماهیت مبارزه، کردستان به تردید می افتاد زیرا می دیدند که نه تنها نیروهای مرفی و پیگامان مردمی بلکه حتی افرادی نظیر طالقانی نیز که در اسداتهاحم به کردستان را تجویر کرده بودند، در آخرین خطبه، صابر جمعه، حوسار عقیده، سابق خود بار می گردید. و از اینها گذشته آنها انتظار داشتند که صبرد کردستان که اردیدگاه آنها صبرد یک اکربت مطلق با یک اقلیت ناجیر منحاسر و تجریه طلب بود صبرودی صتفع نیروهای خودی! پایان پیدرداما در واقع میدیدند که صبرد کردستان صسار صس از آرحه که آنها تصور میکردند بطول انجامید و هر روز صصبات ناره ای بر باسداران با ایمان و صجاع انقلاب و صبر به ارشیان به دامن حلق-ارکسته وارد می آید و صبرد ابعاد گسترده تری بخود میگیرد. ارصجاع برای تقویت روحیه، ارش و باسداران، مراسم تشیع جنازه، سهدای آنها را با صسرفات تمام برقرار میکرد و نظاهرات و راه پیمایی صتفع آنها براه می ایداحت اما تمام این کارها از سوی دیگر باعث میشد با مردم به صصبات سنگینی که بر نیروهای دولتی وارد آمده است بی صبرد و فهمد که صجگ کردستان یک صبرد ساده و جرتی نیست که صصد انقلاب با انقلاب صجگد بلکه یک صبرد خلقی است که به این سادگیها حاسمه صخواهد یافت. این بود که افکار عمومی مردم ایران بتدریج داشت به واقعیت مبارزه، کردستان بی صصبرد و می فهمید که در آنجا خلق است که سلاح بدست گرفته و می صجگد به مشتی کمونیست از خدا بی صحر

متعولند و یا حاضر به ترک مبارزه نیستند بدین خاطر است که می گویند ما در اینجا کشته داده ایم و باید بمانیم و انتقام خود را بگیریم. در همین رابطه است که دیدیم ارتجاع بصسرت شروع به چاپ و نشر عکسهای جنازه، شهدا کرد تا این حالت انتقام جویانه را در مردم و پاسداران تقویت کند.

۵- واقعهٔ سفارت ، و تأثیر آن در جنگ کردستان و تقویت مواضع ارتجاع

مجموعهٔ عوامل فوق و شرائطی که ایجاد شده بود به آنها حفاست
 سرد کردستان را مورد سؤال قرار میداد بلکه باعث تضعیف جناح
 ارتجاعی هیئت حاکمه و تقویت جناح لیبرالیستی آن نیز میشد چرا که
 این جناح از همان ابتدا طالب جنگ نبود و اگر هم که با ارسال نیرو به
 کردستان و سرکوبی خلق کرد موافقت کرده بود بخاطر همان حصلتهای
 لیبرالیستی اش بود که میخواست بهر طرف که باد میآید او هم بجرحد
 و یک سیاست " نه سیخ بسوزد نه کباب " را دنبال نماید . این بود که
 بموازات اینکه جنگ کردستان دامنه پیدا میکرد و هم نیروهای درگیر
 در نبرد و هم مردم ناظر ، از جنگ خسته شده و به بردار کسی بودن
 آن واقف میشدند ، بایگاه بوده‌ای بازارگان و باران لیبرالشن قویتر میشد
 چرا که بازارگان حتی در بحبوحهٔ نبرد نیز دست از سیاست مذاکره و
 راه حل سیاسی بر نمیداشت و حتی در این اواخر نمایندگانی نیز به
 کردستان فرستاد و هیئتی را نیز بام " هیئت حسن نیت " به منطقه
 گسیل داشت تا رفته رفته زمینه‌های مذاکره و راه حل سیاسی را فراهم
 سازد . درحالیکه نمایندگان این جناح ارتجاع هنوز هم به ضرورت نبرد
 مسلحانه و راه حل نظامی تأکید میورزیدند و دست از سهمت و افتراهای
 خویش نسبت به خلق مبارز کرد بر نمیداشتند . این بود که بموازات
 پیش آمدن مسألهٔ ضرورت راه حل سیاسی و خاتمهٔ جنگ در منطقه *

* - البته نمیتوان سیاستهای یا سرعرفات و آمدن مرد شماره ۲

الفتح یعنی ابوجهاد را به ایران بی رابطه با این مسأله دانست . چرا که
 نبرد کردستان در نهایت بزیان فلسطین تمام میشد .

اصل "تکیه بر زور" که از جانب ارتجاع عنوان شده بود ضرورت خویش را از دست میداد و در نتیجه جناح حگ طلب هیئت حاکمه رو به ضعف نهاده و قدرت، به جناح مسالمت جو و لیبرال آن منتقل میشد.*

در یک چنین شرائط حساسی بود که بناگاه حادثه ای تازه رخ داد که به تنها ایران، بلکه جهان را نیز تکان داد و توجه همه را بسوی خود جلب نمود و آن، اشغال سفارت آمریکا در ایران توسط گروهی از دانشجویان بود که خود را مستب به پیروی از "خط امام" میکردند. ما در مورد اینکه آیا ارتجاع در این جریان دستی داشته یا نه و اگر داشته تا چه حد بوده است در اینجا بحثی ندارم و برای بررسی نظر ما در ایتامورد میتوان به مقاله "تحلیلی از اوضاع جاری مملکت" (آرمان مستضعفین شماره ۱۸) مراجعه نمود. اما آنچه که در اینجا حائز اهمیت است استفاده هایی است که ارتجاع از این ماجرا برد و در پناه آن، پایه های منزلزل قدرت خویش را تقویت نمود، اولیس استفاده ای که از این ماجرا نصیب ارتجاع شد این بود که با علم کردن ملاقات بازرگان با برژیستسکی که ماهیتا "عملی ضد مردمی محسوب میشود، کوشید تا با تضعیف پایگاه نموده ای وی، قدرت را از جناح لیبرال بسوی خود منقل نماید. که با توجه به تبلیغات گسترده ای که بر علیه وی براه انداخت آنچنان موفقیتی در این زمینه بدست آورد که بازرگان را مجبور به استعفا نمود و رهبر انقلاب را نیز مجبور به پذیرش استعفا ی او، اینجا بود که با استعفا ی بازرگان "قدرت" بطور کامل به جناح ارتجاعی هیئت حاکمه انتقال یافت و مهره هایی هم که از این جناح در کار دولت باقی ماندند با توجه

* - زمزمه های مخالفت بازرگان با مجلس خبرگان و تقاضای

انحلال آن نیز نشان میداد که بازرگان تا چه حد به قدرت رسیده و در مقابل ارتجاع موضعگیری نموده است.

به حصلت " پرچم " بودنشان ، در زیر چتر ارتجاع قرار گرفتند و تابع سیاستهای او شدند .

باین ترتیب ارتجاع اولیس و مهمترین فایده را از مسأله اشغال سفارت که باعث تهییج احساسات ضد امپریالیستی توده ها شده بود ، بابرکنار نمودن یازرگان و قبضه کامل قدرت ، تصب خود ساخت و توانست جناح لیبرال را بکلی از صحنه خارج سازد . دومین استفاده ای که ارتجاع از این مسأله برد این بود که با تبلیغات و سرو صدای فراوان ، خود را در صف مبارزه ضد امپریالیستی توده ها جا زد و با تمام توان خویش سعی نمود تا افکار عمومی را از مسأله کردستان که دیگر نه بصورت یک تضاد خارجی ، بلکه بصورت یک تضاد داخلی در آمده بود فرا خواند و به سوی یک تضاد خارجی دیگر یعنی امپریالیسم متوجه سازد .

در این گیر و دار بود که مسأله بررسی قانون اساسی سیر به پایان رسید و موضوع تصویب آن از طریق رفتار دوم پیش آمد . ارتجاع نیز از حال و هوای ضد امپریالیستی توده ها استفاده کرد و از یکطرف پیشنهاد راه حل سیاسی برای مسأله کردستان را از طریق رهبر انقلاب مطرح ساخت تا هم روحیه خورد شده ی اعداران و ارتشیان را تسکین بخشد و نظر آنها را بسوی خود جلب نماید و هم در بحبوحه تصویب قانون اساسی ارتجاعی خود توسط ملت ، یک چهره صلح طلبانه و مردمی به خود بدهد و بتواند آراء بیشتری را بتفع خود جلب نماید و اگر هم که شده ، خلق کرد را تشویق کند که نسبت به قانون اساسی وی ، روی خوش نشان دهند و در رفتار دوم شرکت جویند . و از طرف دیگر با استفاده از احساسات تند مردم بر علیه امپریالیسم که توانسته بود پس از مدت ها وحدت و انسجام تازه ^{اگر} به صفوف متفرق شده آنها بدهد و روحیه مبارزاتی تازه ای در وجودشان بدمد و هم چنین با سود جویی از شرائط بسیار مساعدی که تقارن این جریانات با روزهای تاسوعا و عاشورا پدید آورده

بود، دورورسار عاشورا رفراندوم قانون اساسی را برپا کرد و توانست با اکثریتی قاطع، آنرا به تصویب برساند.*

هر چند که رفراندوم قانون اساسی نست به رفراندوم جمهوری اسلامی که در فروردین ماه برگزار شد حدود ۵ میلیون شرکت کننده کم داشت اما با وصف این نباید از نظر دور داشت که اگر مسأله سفارت پیش نیامده بود و دولت بازرگان که زمره های مخالفت با شورای بررسی قانون اساسی نیز از او بلند میشد، ساقط نشده بود، این ماه التفاوت ساریشراز این میبود، و این خود، نشان دهنده شکست فاحشی برای ارتجاع مذهبی محسوب میشد. به این ترتیب، استفاده سومی که ارتجاع از مسأله اشغال سفارت برد، همین تصویب قانون اساسی با اکثریت قاطعی از آراء ملت بود**.

گفتم که بر اساس قانون دیالکتیک اجتماعی که رشد تضاد برونی مانع از رشد تضاد درونی میشود، ارتجاع نیز پیوسته میکوشد تا تضاد خارجی بی علم کند و بایر و مال دادن به آن، با هنجارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موجود در سطح جامعه را بر مردم بیوشاید و در این مسیر رفته رفته پایه های قدرت خویش را تحکیم بخشد که اگر روزی هم مردم به تضادهای درونی توجه کردند، آنها قدرت مقابله با

* - قرار گرفتن یکی از سردمداران ارتجاع در مقام سرپرستی

وزارت کشور که مسأله برگزاری رفراندوم را بعهدہ داشت، نمی تواند بی ارتباط با این مسأله باشد. و نیز بی ارتباط با انتخاباتی که در آینده در مورد ریاست جمهوری و اعضای مجلس شورای ملی قرار است صورت بگیرد.

** - البته ما اینها را "رأی" حقیقی نمی دانیم، اما بنا به

اصطلاح مشهور، ما نیز کلمه "رأی" را در این مورد بکار می بریم.

مردم را داشته باشند. در این رابطه دیدیم که واقعهٔ پاه و جنگ کردستان، یکی از مهمترین عواملی بود که توانست ارتجاع را در این مقصود خویش پاری دهد و افکار عمومی ملت ایران را برای مدتی طولانی بخود مشغول دارد. اما همچنانکه دیدیم، جنگ کردستان بمرور ماهیت حقیقی خود شد و برای مردم روشن میکرد و آنها این حقیقت را می فهمیدند که این جنگ یک جنگ تحمیلی به خلق کرد است و برای خاموش ساختن فریاد حق طلبانهٔ آنان برپا شده است. و از سوی دیگر یاسداران و ارتشیان نیز که خود در بطن وقایع بودند، از نزدیک جریانات را بی گیری میکردند و بخوبی بر این حقیقت واقف شده بودند که مبارزه کردستان بر علیه متحاسرین و تحریه طلبان کمونیست نیست، بلکه بر علیه خلق محروم و ستمکشیدهٔ کرد است. اینجا بود که دیگر جنگ کردستان نمیتوانست توده ها را به خود مشغول دارد و بوضوح میدیدیم که در این اواخر دیگر اخبار کردستان از آب و تاب افتاده بود و مردم سرشان بخودشان بند شده و به مشکلات زندگی خویش که اهم آنها اقتصادی بود سرگرم بودند. در چنین شرائطی، مردم رفته رفته به تصادهای موحش طبقاتی پی میبردند و مسألهٔ استثمار و مبارزهٔ ضد استعماری برایشان مطرح میشد، چیزی که ارتجاع بهجوجه آرا خوش بداست. در این زمان بود که بناگاه مسألهٔ عقارت و گروگان گیری آمریکائی ها پیش آمد و با تبلیغات شدیدی که ارتجاع در پیرامون آن راه انداخت، وسعت و عمق زیادی پیدا کرد و توانست به عنوان عامل جدیدی بجای جنگ کردستان، افکار عمومی توده ها را به خود مشغول دارد. نکتهٔ مهم اینجا است که اصولاً "مبارزهٔ ضد استعماری حرهٔ لاسفک مبارزهٔ ضد امپریالیستی است اما مبارزهٔ ضد امپریالیستی بی که ارتجاع بدان دامن میزد و از آن حمایت بیدریغ میکند، اصولاً "برای این علم شده است که مبارزهٔ ضد استعماری را بغراموسی سپارد. اینجاست که میتوان

به میزان اصالت مبارزه، ضد امپریالیستی ارتجاع پی برد و دانست که اصولاً "چرا ارتجاع بناگاه در یک چنین موضعی قرار گرفت و از یک چنین مبارزه ای حمایت کرد ؟"

ع- اقدامات ضد امپریالیستی ارتجاع ،

آبی است که به آسیاب امپریالیسم میریزد

اما استفاده هایی که خود امپریالیسم آمریکا از مسأله اشغال سفارت و مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران زیر نظر ارتجاع برد نیز قابل توجه است. این مسأله در تحلیلهای سابق ما در این زمینه، مطرح شده است اما آنچه که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که به موارد گسترش تبلیغات ضد امپریالیستی ارتجاع، امپریالیسم خبری آمریکا نیز بیکار ننشسته و بهترین سوژه را بدست آورد تا خود را در جهان بصورت مظلومی نشان دهد که ایران، حق او را پایمال کرده است ! ! این مظلوم بیگناه بمنظور داد خواهی و رساندن فریاد مظلومیت خود به گوش جهانیان، از هر وسیله ای که توانست استفاده کرد و حتی به شورای امنیت فرمایشی و دادگاه لاهه، فرمایشی تر نیز شکایت برد تا از همه طرف افکار عمومی جهانیان را بر علیه ایران ظالم ستمگر بسیج کند. در سایه همین مظلومیت بود که این گرگ درنده، ضد خلق میس از سالها به یک پیروزی بزرگ داخلی نیز دست یافت و آن اینکه مسأله گروگان گیری آمریکائیان در ایران، سبب شد تا فاصله دولت و ملت آمریکا به نزدیکترین میزان خود از پس از ویلسون و روزولت که چهره هایی مردمی داشتند برسد و هر دو همصدا با یکدیگر خواهان آزادی گروگانها بشوند، کارگران حمل و نقل بنا در را می بینیم که حاضر نمیشوند محموله های ایرانی را به کشتیها سوار کنند و یا کارگران کارخانجات

تولید مواد غذایی میگویند که اگر صاحب کارخانه با ایران معامله کند ، حاضر به تولید نخواهند شد و ... اینها همه نشان دهنده نزدیکی دولت با ملت در زمینه مقابله با یک مسأله خارجی است . اگر مبارزه فعلی ایران با آمریکا را با مبارزه خلق ویتنام با این کشور مقایسه کنیم به این واقعیت پی میبریم که بهمان میزان که مبارزه ویتنامیها باعث جدایی ملت و دولت در آمریکا شد و توده ها را بر علیه جنگ ویتنام بسیج نمود و به تظاهرات بنفع صلح و پایان جنگ واداشت ، مبارزه ایران باعث پیوند دولت و ملت آمریکا شد و توده های آمریکایی را وادار نمود تا به زیان ایران و بنفع مجازاتهای اقتصادی و غیره راهپیمایی کنند .

اما نکته مهم اینجا است که همانگونه که او حگری مبارزه ارتجاع بر علیه خلق کرد ، در نهایت باعث تشدید تضادهای درونی هیئت حاکمه و تضعیف قدرت ارتجاع شد ، تشدید مبارزه ضد امپریالیستی او نیز با توجه به پیروزیهای بین المللی که امپریالیسم بدست آورد باعث شدت یافتن تضادهای درونی هیئت حاکمه که ایستار از جناحهای مختلف ارتجاع تشکیل شده بود شد . نمود عینی این تضادها را میتوان در تغییر و تحولاتی که در پستهای حساس مملکت نظیر وزارت خارجه و یا سرپرستی رادیو - تلویزیون بوجود آمد ، مشاهده نمود .

در این حین که مسأله انتخابات ریاست جمهوری ، یسار رفراندوم قانون اساسی نیز مطرح شده بود ، تضاد جناحهای مختلف ارتجاع برای احراز این مقام شدت یافت و در نتیجه تضادهای درونی هیئت حاکمه را افزایش داد . جناحهای فرصت طلب چپ نمای ارتجاع که تا دیروز مهر خاموشی بر لب زده بودند و منتظر برای قدرت گرفتن دوباره ارتجاع بودند ، اکنون فرصت را غنیمت شمرده و شروع به یک سری تبلیغات پیرامون کارهای با اصطلاح انقلابی خود که در آینده بدان دست خواهد

رد نمودند تا از یکطرف زمینه را برای انتخاب خویش به ریاست جمهوری مساعد سازند، و از طرف دیگر در سایهٔ بقدرت رسیدن خود، جناح - ارتجاعی را در مقابل جناح لیبرال بیش از پیش تقویت نمایند * .
این فرصت طلبانی که بصورتی

خائنانه بر حرکت اصیل شریعتی صحه میگذارند تا از این طریق کسب وجهه‌ای نمایند، با شرکت در سخنرانی نماز جمعه و دادن مثنی و عده و وعید در مورد بی اعتبار ساختن دلار، بوجود آوردن یک سیستم اقتصادی مستقل، لغو قرار دادهای یکجانبه با آمریکا و... مردم را به این اصل مؤمن ساختند که هر چه بدبختی و بیچارگی که از پس از انقلاب نصیب آنها شده مسئلهٔ تورم و گرانی و فشارهای سخت اقتصادی و غیره، همه و همه بخاطر سیاستهای لیبرال منشانهٔ بازرگان بوده و در نتیجه، آنها را امیدوار ساختند که از این پس، دولت جدید سیاستهای اقتصادی جدیدی را به مرحلهٔ اجرا در خواهد آورد که به گونه ای انقلابی عمل کرده و ریشه های استثمار را از میان خواهد برد!

این تبلیغات، همراه با اقداماتی نظیر قطع صدور نفت (که البته اولین قدمش را کارگران نفت برداشته بودند)، اخطار در مورد خارج ساختن دارائیهای دولتی از بانکهای آمریکایی.

اما از آنجا که ارتجاع و کلیهٔ عناصر چپ و راست آن هیچگونه اصالت مردمی و انقلابی ندارند، موضعگیریهای بظاهر انقلابی آنها و همچنین اقدامات اینچنینی شان نیز از هیچ اصالتی برخوردار نخواهد بود، بهمین دلیل است که دیدیم شعارهایی نظیر: لغو کامل روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی با آمریکا، و افشاء و لغو کلیهٔ قرار

* - با توجه به اینکه منافع فردی خود آنها در این تقویت نهفته

دادهای نظامی و اقتصادی و غیره و هم چنین افشاء خیانتها و جنایت های چندین و چند ساله آمریکا در ایران، همه و همه بزودی یوادی فراموشی سپرده شدند و اینان با تبلیغات مرورانه خویش این واقعات را به خاطر مردم زدودند و تنها شعار "بازگشت و محاکمه شاه را به عنوان شرط آزادی گروگانها و مینای مبارزه ضد امپریالیستی مردم تبلیغ کردند!

این است که امروز بتدریج ماهیت حقیقی مبارزه ضد امپریالیستی ارتجاع علنا "و عینا" برای توده ها روشن میشود و می فهمند که سخنرانی های مهیج عناصر چپ گرای ارتجاع تا چه حد در مرحله "حرف" و سخنرانی "باقی میماند". جالب این جاست که حتی اقداماتی را هم که تاکنون ارتجاع در زمینه مبارزه با امپریالیسم بکار بسته یا قطع امپریالیسم تمام شده و یا رفرمهای ظاهری بوده است برای "تسکین" درد توده ها و نه "علاج" آن. مثلا "قطع صدور نفت به آمریکا که می بایست اولین اقدام انقلابی آنها باشد، آنقدر به تعویق می افتد و این دست و آن دست میشود که سرانجام کارگران صنعت نفت، خود پیشقدم شده و اقدام به قطع صدور نفت می نمایند و آمریکا نیز که وضع را برای منوال می بیند، قبل از اینکه قطع صدور نفت، بطور رسمی از طرف دولت ایران اعلام شود، خود پیشقدم شده و از یک موضع تهاجمی با این مسئله برخورد میکند و حتی در این زمینه نیز که طبیعتا "ایران میبایست در یک موضع تهاجمی قرار داشته باشد، او را به حالت تدافعی میکشاند و این خود، هم برای دولت آمریکا و هم برای شخص کارتر، بیروزی بزرگی در زمینه جذب افکار عمومی مردم آمریکا محسوب میشود.

مسئله دیگر که خیلی با سروصدا و طمطراق بعنوان یکی از اقدامات

انقلابی خود از آن نام بردند و در پیرامون آن تبلیغات فراوان راه انداختند، مسألهٔ خارج ساختن دارائشها و سپرده های ایران از بانک های آمریکایی و انتقال آنها به بانکهای اروپایی بود. وزیر خارجهٔ دولت فعلی اعلام کرده که ایران مبالغ هنگفتی به دولت آمریکا، بانک های آمریکایی و صاحبان صنایع بدهکار است که حو این بدهی ها را شاه مخلوع برای مقاصد ضد مردمی خویش، برای ملت ایران بار آورده در نتیجه ما از بازپرداخت آنها خود داری خواهیم کرد. آنگاه برای اینکه اقدام انقلابی خود را کامل کند اعلام نمود که ایران سپرده های خود را از بانکهای آمریکایی خارج خواهد کرد، و این اقدام نیز بدین خاطر بود که مبادا طلبکاران آمریکایی مطالبات خود را از این بانکها برداشت نمایند! و نیز اینکه دولت و سرمایه داران آمریکا صریحاً سنگینی از این اقدام انقلابی بخورند!

آنچه در این عمل باصطلاح سیاستمدارانه و انقلابی این مرتجعین رادیکال جلب توجه میکند، این است که مطرح ساختن بدهی های ما به امپریالیستها "خود ثابت کننده" "حقوقی برای آنها" است! به این معنا که وقتی ما میگوئیم به آمریکا و یا حتی سایر امپریالیستها بدهکاریم و بدهی خود را نمی پردازیم، منظور این است که ما "نفس بدهی" خود را می پذیریم و قبول میکنیم که آمریکا مبالغ هنگفتی از ما طلبکار است اما حاضریه باز پرداخت این بدهی ها نیستیم! در حالیکه واقعیت امر کاملاً برعکس است چرا که این ما هستیم که مبالغ هنگفتی از آمریکای جنایتکار طلبکاریم، مبالغی که در طول سالیان دراز از حقوق حقه، این ملت محروم به جیب زده و بجای آن، فقر و فلاکت و بیچارگی را برای این ملت ستم دیده بجای گذاشته است. آری! این ما هستیم که از آمریکا طلبکاریم نه آمریکا از ما! براستی آیا عجیب نیست که پس از ایستهمه دزدی و غارت و چپاول که از بیت المال مردم فقیر و محروم ما توسط

امپریالیستها بعمل آمده باز هم بگوئیم که آری، اینها از نظر قانونی! از ما طلبکارند اما ما بدهی اشان را نمیداریم؟! پیداست که وقتی ما چنین حرفی بزنیم و نفس بدهکاری خویش را در سطح بین المللی مطرح ساخته و بپذیریم، امریکا باید هم که در یک موضع طلبکارانه و تهاجمی قرار بگیرد و این حق را در سطح جهانی برای خود قائل شود که حسابهای ما را در بانکهای خود مسدود نماید تا بتواند طلبهای خود را از آنها برداشت کند. و تازه، هیچگونه اعتراض بین المللی هم نسبت به این اقدام او بعمل نیاید و حتی حامیداری سایر دول را نیز بدست آورد!!

امروز توده های ما حتی بیش از رژیم سابق، طعم تلخ استثمار را باگوش و پوست خود می چشند چرا که دیگر این ملت، ازحاکمده شده و حرکت کرده است. مسلماً "سیاستهای رفرمیستی شما پاسداران نظام سرمایه داری که به اسم مبارزهء ضد استثمار، بمردم می نمایند روزی بر ملا خواهد شد چرا که بی شک، این اقدامات شما قادر نخواهد بود درد جانکاه این ملت ستم کشیده را درمان کند و پس از مدتی دوباره قریادشان سهوا خواهد خاست. همانگونه که دیدیم سیاستهای لیبرالیستی بازرگان نیز نتوانست توده ها را خاموش سازد و آنها را به قانع آورد. استفادهء خائنانه و خیانتکارانه شما از پوشش مذهب برای بفراموشی سپردن ستم اقتصادی این ملت، سرانجام راه به جایی نخواهد برد چرا که بقول پیامبر: "کاد الفقر ان یکون کفراً". بی تردید فقر اقتصادی، کفر به مذهب را در پی خواهد داشت. و اگر به این حقیقت ناور ندارید، بزودی عینیت آن برایشان محقق خواهد شد که حتی صلاح "مذهب" (تزویر) تان نیز برای خود را از دست خواهد داد و حم افلاسی توده ها دامن آن را خواهد گرفت: کلا سیعلمون، ثم کلا سیعلمون - به حیرت است که شما گمان میرید، بزودی خواهد دانست. پس بزودی خواهید دانست."

۷- کردستان، در انتظار جنگی دیگر!

بهر حال می بینیم که اقداماتی که ارتجاع بعمل می آورد تا بحوی افکار عمومی توده ها را از مسائل داخلی و تضادها و ناهنجاریهای حاد اقتصادی و مبارزهء ضد استثماری فرا خواند، پیوسته بریان خودش تمام میشود و او را در محمصه ای جدید میاندازد. پیش کشیدن مسألهء جنگ کردستان سرانجام به تردید توده ها در مورد حقانیت آن و ضعف قدرت جناح ارتجاع در مقابل جناح لیبرال انجامید. و مبارزهء ضد امپریالیستی او نیز در پایان به آنجا خواهد انجامید که توده ها از یکسویه مبارزهء اصیل ضد امپریالیستی که در برگیرندهء مبارزهء ضد استثماری است واقف خواهند شد و از سوی دیگر ماهیت روبه صفتانهء ارتجاع را که سعی دارد تا بهر طریق ممکن مسألهء مبارزهء ضد استثماری را از اذهان توده ها بیرون کند، خواهند شناخت.

با توجه به قانون دیالکتیک اولی که مطرح ساختیم، به موازات اینکه مشت ارتجاع در پیش توده ها باز میشود و سیاستهای مژورانه اش که در قالب مذهب و تبلیغات و غیره انجام میگیرد، کارآیی خود را از دست داده و به بن بست میرسد، ارتجاع محور خواهد شد تا برای حفظ موجودیت خویش به "زور" متوسل شود و به همان راهی قدم گذارد که رژیم سابق قدم گذارد.

بدین خاطر است که بهیچوجه نمیتوان به سیاستهای مسالمت جویانه و راه حلهای سیاسی ارتجاع در مورد حل مسألهء کردستان امید بست، ارتجاع زمانی که در مقابل جنگ کردستان احساس خطر کرد، دست به یک ماسور تازه زد تا مواضع خود را مستحکم سازد و با استفاده از جو مبارزات ضد امپریالیستی مردم، مسألهء مذاکرات سیاسی با نمایندگان خلق کرد را به پیش کشید. بوضوح مشاهده شد که یک تغییر ۱۸۰ درجه

ای در کلیه سیاستهای هیئت حاکمه نسبت به کردستان ایجاد شد. رهبر انقلاب که تا پیش از این عزالدین و قاسم را مقصد و واجب القتل میدانست اکنون از هیئت حسن نیت دولت میخواهد که با نمایندگان مذهبی، و ملی مردم کرد تماس بگیرند و بدینوسیله من غیر مستقیم آنها را بعنوان نمایندگان خلق کرد مورد تأیید قرار میدهد. حالت تهاجمی و خصمانه او در هنگام اعلام فرمان حمله به پاوه و کردستان تبدیل به حالت ملتسمانه ای شد که صادقانه از توده های کرد در خواست میکرد که دست از برادرکشی بردارند و به شورای انقلاب نیز دستور میدهد که حقوق آنان را به رسمیت بشناسد و ترتیبات رفع ستم ملی و اقتصادی از مردم کرد را بدهد و اداره امور داخلی آنها را بعهده خودشان بگذارد.

در چنین شرائطی بود که خلق کرد بناگاه با مسأله ای عکس مسأله پاوه مواجه شد و خود را در سگه حس کرد و مجبور به قبول مذاکره با دولت شد. چرا که اگر در این امر کوچکترین سستی بخرج میداد، بهترین وسیله در دست ارتجاع میافتاد که با تبلیغات و هوچیگریهای خویش، مبارزه اصیل ملت کرد را لوث نماید. این بود که پس از مذاکرات مقدماتی که بین عزالدین حسینی و سایر گروههای درگیر در نبرد کردستان صورت گرفت. توافق بر این شد که به دعوت صلح حویایه، خمینی پاسخ مثبت دهند و هیئتی را برای مذاکره پیرامون خود مختاری کردستان بر مبنای طرح مشترکی که مورد توافق تمام طرفهای درگیر از حمله عزالدین حسینی رهبر مذهبی - سیاسی مردم کرد قرار گرفته است تعیین نمایند.

اکنون که به تنها "سخن" از مذاکره و راه حل سیاسی میان است بلکه قدمهایی نیز از جانب طرفین برداشته شده، خود بخود این سؤال مطرح میشود که چرا هیئت حاکمه از همان ابتدا قدم بیش نگذاشت و بجای سرکوب نظامی، متوسل به راه حل سیاسی نشد؟ و چرا خمینی رهبر

انقلاب، آنزمان که فرمان حمله به کردستان را صادر نمود بفکر احقاق حقوق خلق کرد نیافتاد؟ آیا جز این است که هیئت حاکمه، قدرت طلب و انحصارگر گمان میبرد که در اولین یورش همه جانبه نظامی، خلق کرد را وادار به عقب نشینی از خواسته های برحقش خواهد نمود؟ آیا جز این است که به نیروی ایمان و اراده، خلق باور نداشت (و هنوز هم ندارد) و می پنداشت که میتواند خلق کرد را با "رور" ساکت کند و یا لااقل در میران خواسته های او تخفیفی ایجاد نماید؟ آیا جز این است که قدرت طلبی چشمش را کور کرده بود و چنین می اندیشید که قادر است با "رور"، حریان را بتفع خود فیصله دهد؟!

آری، پاسخ این سئوالات مثبت است و برآستی ارتجاع در این فکر بود که با نیروی نظامی و یا پشتیبانی تبلیغات و تنظیمات، قادر است در عرض مدت کمی بوده ها را شکست دهد و آنگاه که صرب شست خود را نشان داد و خلق کرد را بوحش انداخت، یک بیشهاد تحمیلی به آنها ارائه دهد و خود مختاری مورد نظر خود را به آنها قالب نماید و برای همیشه فائله را از سر خود رفع کند!

اما زهی خیال باطل که خلق ررآمده، کرد تمام پیش بینی های ارتجاع را نقش بر آب کرد و برای چندمین بار نشان داد که ایمان و اراده، خلقها بر نیروی اسلحه و رور پیروز میشود. آری، پس از گذشت چند صاخی از نبرد کردستان خود هیئت حاکمه نیز رفته رفته با این حقیقت سلح روبرو شد که خیر، ما چرا به آن سادگیها هم که گمان میبرد نیست چرا که آنجا که صد خلق با خلق می جنگد هر چند که توان نظامی، توازن جبهه ها را بتفع صد خلق سهم نبرد، اما سرانجام نیروی ایمان و اراده، خلق، این توازن را بتفع او درهم خواهد ریخت.

و اما اکنون، فول راه حل سیاسی و بیشهاد مذاکره پیرامون خود مختاری به خلق کرد، سمرله، مکت فاحشی برای ارتجاع محسوب میشود

چرا که بی‌بردی، او در مقابل خلق کرد محبوس به احدایک موضع تدافعی شده و ابتکار عمل در دست خلق کرد و گروه‌های پیشرو قرار گرفته است. امروز عزالدین نواسته است حتی نیروهای بیطرف منطقه را بر بدور خود جمع کند و همه را در زیر پوشش نظامی - سیاسی خود و دیگر گروه‌های پیشرو در آورد. امروز تمامی خلق کرد در جریان یک مبارزه، جند ماهه بخود آگاهی رسیده و برای دفاع از شرف و حیثیت انسانی خود "ملح" شده است. آری، امروز ارتجاع در کردستان با یک ارتش خلقی طرف است. تمامی خلق حتی چه‌ها سلاح بر دوش گرفته‌اند *، و بنابراین دیگر با این خلق بی‌اخاسته نمیتوان از موضعی تنه‌ا حمی برخورد کرد.

ارتجاع، با حمله نظامی خود به کردستان، به تنها باعث رشد ملت کرد و وحدت و یکپارچگی بی‌ظیر آن شد، بلکه باعث رشد کمونیسم و گروه‌های مختلف مارکسیستی در منطقه نیز شد. این واقعیتی انکار ناپذیر است که هر چه را ارتجاع علم کرد با وسیله آن خلق کرد را یکپدید، خلق کرد بسوی آن گرایش پیدا کرد، تبلیغات وسیع و سمیاتی های شبانه روزی ارتجاع بر علیه عزالدین حسینی و حزب دمکرات، باعث محبوبیت بیش از حد آنها و تقویت روز افزون پایگاه بوده ای شان شد. برجست های کمونیستی و مارکسیستی بودن که وی به خلق کرد میزد، بهترین زمینه را برای رشد کمونیسم و مارکسیسم در منطقه فراهم ساخت و تهمتهای تجزیه طلبی که به خلق کرد نسبت میداد سبب شد تا امروز در کردستان ارتشی خلقی بوجود آید که خواه ناخواه هوای استقلال سرش میزند. چرا که این نیروی عظیمی را که در پشت این

* - اینها واقعیاتی است که گروه تحقیق سازمان از نزدیک مشاهده

کرده است.

آرتش بیکران خلقی نهفته شده است به این سادگیها نمیتوان مهار کرد. امروز خلق کرد، به نیرو و توان بی حساب خویش پی برده و دانسته است که بقدرت "ایمان" و "سلاح" به همه چیز میتواند دست یابد و لذا، زمینه آنرا دارد که اگر بار هم هیئت حاکمه به خواست "خود مختاری" او واقعی تسد و بخواهد دیگر بار به مقابله نظامی با او برخیزد، سألۀ استقلال را به پیش بکشد*.

اما اگر که قدرت طلبی و غرور و خوت پیش از حد، دامن هیئت حاکمه را نگرفته بود و چشمش را بر واقعیات نبوسانده بود، هرگز این مسائل پیش نمی آمد، اگر که هیئت حاکمه از همان ابتدا به درخواستهای انسانی و منطقی خلق کرد توجه کرده بود و همین کاری را که امروز مجبور به انجام آن شده است همان ابتدا به انجام رسانده بود، هرگز ماحرا تا این حد سیح پیدا نمیکرد** و برآستی آیا کفاره، اسهمه غرامت که به ملت ایران و به خلق کرد وارد شد و اثرات مخو ناشدنی آن برای همیشه باقی خواهد ماند را چه کسی متقبل میشود و پرداخت می نماید؟ و آیا ملت ایران تا کی باید باز بجه، هوا و هوسها و قدرت طلبیهای مستی واپس گرای انحصار طلب باشند؟ بی شک این ماحرا به منطقه، کردستان و به خلق کرد محدود نمانده و همچون آتشی است که دامن همه، خلقهای ایران را نیز فرا خواهد گرفت. کما اینکه هم امروز شاهدیم که هشدارهای آرامش قبل از طوفان منطقه سیستان و بلوچستان نیز وجدان بخواب

* - توجه به نقشه ای که اخیراً "از طرف هیئت نمایندگی خلق کرد در مورد موقعیت جغرافیائی "کردستان خود مختار" ارائه شده، نشان میدهد که اینان از هم اکنون بفکر استقلال هم هستند.

** - طالقانی، این وجدان بیدار خلقهای ایران نیز، در آخرین خطبه، نماز جمعه، خویش بر این مساله تاکید نمود.

رفته این قدرت طلبان را بیدار نکرده تا جایی که این آرامش در حال بهم خوردن است و طوفان در حال سر بر آوردن!

امروز هیئت حاکمه باید بداند که باز کردن این گره تنها و تنها بدست اوست کما اینکه از ابتدا نیز چنین بوده است، هر زمان که هیئت حاکمه اراده کند و تصمیم بگیرد که حقوق از دست رفته خلق ستمدیده کرد را بدو باز پس دهد، غائله پایان می پذیرد و آرامش بر منطقه حکمفرما میشود. و این مسأله نه تنها در مورد خلق کرد، بلکه در مورد تمامی خلقهای ایران صادق است. و از آنجا که گردن نهادن به خواست خلق ها و پرداختن حقوق پایمال شده اشان بستگی به تغییر سیاست کلی هیئت حاکمه و تکیه کردن به "مردم" بجای تکیه کردن به "زور" میباشد لذا همانگونه که عزالدین حسینی نیز پیش بینی کرده و معتقد است، تا زمانی که ارجاع و سیاستهای ضد مردمی او در مرکز حاکم باشد، خود مختاری خلق کرد امری دست نیافتنی است. و اینجاست که اصولاً سرنوشت خلق کرد با سرنوشت تمامی خلقهای ایران گره میخورد و رفع ستمهای مختلف از آنها، بستگی پیدا میکند به رفع ستم از تمامی خلق های ایران. چرا که بافت یکپارچه و ضد مردمی ارتجاع قادر نخواهد بود که در منطقه ای به نیروی "مردم" تکیه کند و در منطقه ای دیگر به "زور". در اینجاست که به این نتیجه مسلم و قطعی میرسیم که نه تنها حل مسأله کردستان، بلکه حل مسائل تمامی مناطق ایران و تمامی مشکلات و گره های کور اقتصادی، سیاسی و غیره بستگی تام دارد به تغییر بنیادین سیاست ضد مردمی ارتجاع حاکم و این امر نیز زمانی تحقق خواهد پذیرفت که ارتجاع دست از قدرت طلبیها و انحصارگرایی های ذاتی خویش بردارد و تکیه گاه اصلی خویش را "مردم" قرار دهد اما از روز هم روشنتر است که ارتجاع هیچگاه نخواهد توانست مواضع ضد مردمی خویش را ترک کند و دست از انحصار

گرائی و فدیت طلبی بردارد و اگر در این مورد از جانب خلقها تحت فشار هم قرار گیرد، سی گمان دست به اسلحه خواهد برد و بیرونی توده ها سلیک خواهد کرد همانگونه که در کردستان کرد و دیدیم که چه عواقبی بار آورد.

نتیجه:

بنابرین، در یک نتیجه گیری سبایی میتوانیم از هم اکنون پیش بینی کنیم که مذاکرات کردستان به نتیجه مطلوب نخواهد رسید و خلق کرد باید همچنان سلاح خویش را بر دوش بگیرد و برای ادامه تیردی طولانی خود را مهیا سازد.* البته هر چند که رهبر انقلاب در رابطه با ویژگیهای حرکت فردیش ممکن است به نودها توجه کند و راضی به حل بحران کردستان بشود و بخواهد که واقعا "این غائله به نفع خلق کرد خامه پذیرد، اما باید توجه داشت که فرمانهای رهبر انقلاب سیاست از صافیهای متعدد ارتجاع بگذرد تا به مرحله اجرا در آید. کما اینکه دیدیم مسأله سوراخهای ایالتی و ولایتی که مورد توافق طالقانی و رهبر انقلاب قرار گرفته بود، نتوانست از صافی ارتجاع عبور کند. و حتی حل شورائی مسأله کردستان نیز که در ابتدای امر توسط طالقانی پیشنهاد شد و مورد توافق رهبر انقلاب نیز واقع گشت، در نهایت چون برای ارتجاع قابل هضم نبود، عملی نشد و بحای آن، "زور" و نیروی نظامی بعنوان تنها راه حل از جانب رهبر انقلاب اعلام شد.

این است که بدون هیچ شکی میتوان پیش بینی کرد که حتی اگر رهبر انقلاب هم بخواهد، مسأله کردستان بطور مسالمت آمیز و مردمی

* - این پیش بینی از جانب عزالدین حسینی و سایر گروههای پیشرو در کردستان نیز مطرح شده است.

حل نخواهد شد. و حتی رفرمهای احتمالی ارتجاع (نظیر آنچه که در مورد تخفیف بهره، بانکی نزولخواران اعلام کرده است) نیز نخواهد توانست فریاد رسا و بلند خلق کرد را که در تمامی ایران طنین انداز شده است خاموش سازد و بنابراین:

کردستان بسوی جنگی تازه میرود!

